

# فدراسیون یهودیان ایرانی

شوفار  
نشریه  
SHOFAR

# Iranian Jewish Federation

نشریه شوفار - سال یازدهم - شماره ۷۴ - جون ۱۹۹۳ - تیر ۱۳۷۲





Law Office of  
**ODETTE L. ASHLEY**

من ایرانی هستم و فارسی صحبت میکنم

دفتر حقوقی

# اودت آشلی

(لادن آشوری)

وکیل مجرب با داشتن بیش از نه سال سابقه در دعاوی چندین میلیون دلاری  
بزرگترین شرکتهای آمریکا و برنده بودن در تمام دعاوی

اکنون در دفتر جدید واقع در «سنجوری سیتی»

آماده دفاع از حقوق شماست

---

در امور تصادفات تا زمانی که حق شما دریافت نشده از شما وجهی دریافت نمی شود.

---

PENTHOUSE

1901 Ave. of the Stars  
Century City, CA 90067

**Tel: (310) 553-9090**

**Fax: (310) 556-1740**

مفتخریم افتتاح دفتر جدید خود را در سانفرانسیسکو با اطلاع برسانیم

# CENTURY DISCOUNT PHARMACY

## حراج فوق العاده وبی سابقه در داروخانه های

# سنجری

عدهای سودجو با استفاده از شهرت و صداقت داروخانه سنجری خود را بجای آن معرفی می نمایند لطفاً داروخانه سنجری را که فقط در دو محل زیر فعالیت دارد بادیگران اشتباه نکنید

WATERGATE  
**TYLENOL**  
CHILDREN'S  
ASPIRIN-FREE  
ELIXIR



Relieves children's  
fever and pain  
without  
aspirin complications



شربت تایلنول برای سرماخوردگی  
بچه ها ۲ اونس قیمت معمولی ۵/۸۰  
قیمت حراج ۳/۹۹ دلار

**EXTRA STRENGTH  
TYLENOL PM**  
Caplets

تایلنول پی ام دو برابر قدرت ۵۰ تایی قیمت  
دلار ۸/۳۰ قیمت حراج ۳/۹۹ دلار

**MYLANTA**  
DOUBLE  
STRENGTH  
ANTACID  
TABLETS  
ORIGINAL FLAVOR

شربت مایلانتا ضد گاز و ضد اسیدی  
دو برابر قدرت ۲۴ اونس قیمت  
معمولی ۱۲/۲۵ قیمت حراج ۶/۹۹ دلار

**EXTRA STRENGTH  
TYLENOL**  
Caplets

175 CAPLETS - 500 MG EACH  
قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی گرم ۲۰۰ تایی  
قیمت ۱۵/۹۰ دلار قیمت حراج ۸/۹۹

**Imodium**  
A-D ANTI-DIARRHEAL



شربت ایمودیوم ضد اسهال قیمت ۷/۸۰ دلار  
قیمت حراج ۳/۲۹ دلار

**EXTRA STRENGTH  
TYLENOL**  
Tablets

قرص تایلنول دو برابر قدرت ۵۰۰ میلی ۱۷۵ عددی قیمت  
معمولی ۱۵/۲۵ قیمت حراج داروخانه های سنجری ۸/۹۹ دلار

**INFANTS'  
TYLENOL**  
acetaminophen

Fast, effective  
relief of  
infants' fever  
and pain

قطره تایلنول اطفال ۳۰ میلی گرم  
دلار ۸/۹۹ قیمت حراج ۵/۹۹ دلار

**REGULAR STRENGTH  
TYLENOL**  
Tablets

200 TABLETS - 325 MG EACH  
تایلنول معمولی ۲۰۰ تایی قیمت ۳/۱۲ دلار  
قیمت حراج ۱/۹۹ دلار

**MYLAN  
GAS**

قرص مایلانتا ۸۰ میلی گرمی قیمت  
دلار ۱۳/۳۲ قیمت حراج ۷/۹۹ دلار

## مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

شعبه بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایو شمالی

درمديكال بيلدينگ روبروی

سیتی هال بورلی هیلز

تلفن: ۵۹۹۹-۲۴۶ (۳۱۰)

شعبه وست لوس آنجلس

۱۱۸۷۰ سانتامونیکا بلوار

در شاپینگ سنتر صورتی رنگ

تلفن: ۱۵۶۸-۴۷۳ (۳۱۰)

اولین داروخانه در لوس آنجلس

که قیمت های فدکو - سیوان

و ترفیفتی را می شکند

کارنامه سلامتی خود را سالانه

از دکتر

مهناز طبیب زاده

دریافت  
دارید



کنترل وزن



زنان



تصادفات



عمومی



نوار قلب  
رایگان

در صورت انجام چک آپ کامل

ازدواج

16661 Ventura Blvd., Suite 211  
Encino, CA 91436  
(818) 789-7893



چک آپ

# SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION  
6505 Wilshire Blvd., Suite 811  
Los Angeles, CA 90048  
Tel: (213) 655-7730  
(213) 655-7731  
FAX: (213) 655-1221

نشریه شوفار

سال یازدهم - شماره ۷۴

ژوئن ۱۹۹۳ - تیر ۱۳۷۲

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیرانتفاعی منتشر می شود.  
هدف ما اعتلای فرهنگ یهودی، حفظ ریزگذاشت ارزشهای قوم و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیرنظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیر مسئول

صیون ابراهیمی - سردبیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی - شکوه درویش

نینا استوار - فرزانه طالعی

گیتی بروخیم - سام کرمانیان

دکتر یاروخ بروخیم - دکتر فریدون نصرتی

نوراله خرازی - ابراهیم ویکتوری

طرح ها از: مهندس جیکوب عبیر

خبرنگار عکاس: منصور پور اتحاد

• نویسندگان و ملاحظاتی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اتباس مطالب شوفار با ذکر منبع آزاد است.

بهای درج يك نوبت آگهی

تمام صفحه ( داخل ) ۲۵۰ دلار

نصف صفحه ۱۵۰ دلار

يك سوم صفحه ۱۲۰ دلار

تلفن درج آگهی ۷۷۳۰ - ۶۵۵ ( ۲۱۳ )

## پیش گفتار

در این شماره از نشریه گزارش کوتاهی میخوانیم از شرکت نمایندگان فدراسیون یهودیان ایرانی در هشتاد و هفتمین کنگره کمیته یهودیان آمریکا و دیگر اقداماتی که از سوی نمایندگان فدراسیون در راستای شناساندن یهودیان ایرانی به همکیشانان و جلب توجه آنان به مسائل و نیازهای مردم ما در سطح مملکتی و جهانی انجام گرفته است و نیز گزارشی دیگر درباره فعالیت های کمیته حل اختلاف فدراسیون. اینها گوشه هایی است از کل فعالیت های فدراسیون که بدون وقفه در طی سالهای موجودیت این ارگان فراگیرنده اغلب سازمانهای فعال یهودی ایرانی، بطور مداوم ادامه داشته و خواهد داشت.

خدمتگزاران مردم سالاری که چه از آغاز و چه در طول مدت موجودیت فدراسیون تاکنون صمیمانه و بدور از هر گونه تظاهر و هو و جنجال در خدمت مردم خود بوده اند، هم بنا به ملاحظاتی که بر همگان روشن است و هم بدلیل فروتنی و احتراز از خودنمایی، از گزارش دادن خدمات خود از طریق این نشریه و دیگر امکاناتی که فدراسیون در اختیار دارد دوری کرده و میکنند - چرا که بوق و کرنا زدن که ما چه کرده ایم را نه فقط در شأن خود نمی دانند، بلکه به عواقب احتمالی آن نیز می اندیشند و آنچه بویژه در این خصوص در شوفار منتشر میگردد را با وسواس و دقت ویژه ای از زیر ذره بین می گذرانند، مبدا خدای ناخواسته زبانی برای دیگر همکیشان ما ببار آورد.

این خدمتگزاران دلباخته به آرمانهای یهودی که همگی با ثبات قدم و بدون تزلزل و هراس از هر عاملی، همواره در اعتلای یهودیت کوشیده اند و مورد شناخت و احترام مردم ما هستند، سالیان دراز است که در خدمت بی شائبه مردم خود هستند و هرگز هم از هیچ جنجالی نهراسیده اند، سهل است، که پایمردیشان هم در دست یافتن به آرمانهای مقدشان، در چنین شرایطی دو چندان شده است - چرا که عهدشان با خدایشان است و پیوندشان با توده مردمشان.

برای دانستن آنچه که ما از انعکاس آن در شوفار ناگزیر احتراز میکنیم، درهای فدراسیون بروی هر یهودی ایرانی باز است و مقدم او به خانه خودش گرامی داشته میشود چرا که هر فرد یهودی ایرانی که مایل به گفتگو با هر یک یا همه ی اعضای هیئت امنا و یا هیئت اجرایی فدراسیون باشد، از طریق دفتر فدراسیون میتواند اینکار را انجام دهد.

دست بدست هم بدهیم و مهربان باشیم و مردم سالار. مردم خود بیاندیشیم و از هیاهو بپرهیزیم. همین!

# نمایندگان فدراسیون یهودیان ایرانی

در هشتاد و هفتمین کنوانسیون

## کمیته یهودیان آمریکا

کشور تازه استقلال یافتهٔ بسنی - هرزگوین نیز دربارهٔ کشتار دست جمعی مردم آن کشور توسط صربها سخن راند از کمیته تقاضای کمک نمود.

سخنران اصلی کنوانسیون خانم ژانت رینو دادستان کل آمریکا بود که طی گفتار مبسوطی دربارهٔ چگونگی صلح در جهان آینده و روابط آمریکا با اسرائیل سخن گفت.

در همین جلسه مدال آزادی آمریکا به آقای ایان کارسکی کشیش لهستانی که در جنگ بین الملل دوم محرمانه از بازداشتگاههای مرگ آلمان دیدن کرده و با بخطر انداختن جان خود پیام آنها و یهودیان گتوی ورشو را به رهبران متفقین آنروز اروپا رسانید اعطاء گردید. (متن پاسخ آقای یان کارسکی هنگام دریافت مدال آزادی در قسمت انگلیسی مجله از نظر خوانندگان گرامی نیز گذشته بقرار زیر بود:

مهربانی، حسن توجه و اعطای مدال آزادی از سوی شما بمن را سپاس میگویم.

در شرایطی که من پیر شده ام و نیروئی چندان ندارم، تنها راهی که شاید بتوانم سپاس خود را بشما

هشتادوهفتمین کنوانسیون کمیته یهودیان آمریکا که یکی از بزرگترین و متنفذترین سازمانهای یهودی آمریکائیان میباشد از تاریخ پنجم تا هفتم ماه می در شهر واشنگتن برگزار گردید. هئیت نمایندگی فدراسیون یهودیان ایرانی مرکب از دکتر سلیمان آقای و خانم سیما آقای، خانم و آقای سلیمان رستگار خانم و آقای نوراله گبای و آقای شاپور مختارزاده بنا بدعوت قبلی در این کنوانسیون حضور بهم رساندند.

در طی سه روز جلسات کنگره که بیش از هشتصد تن از رهبران یهودی آمریکا و مقامات عالیرتبه دولت آمریکا و اسرائیل و سفرای بسیاری از ممالک جهان حضور داشتند مباحث متنوعی از قبیل آیندهٔ یهودیان در آمریکا، مذاکرات صلح بین دولت اسرائیل و اعراب، انتی سمیتسم، اسلام در آمریکا و سازمان تروریستی حماس (که خود را در خدمت خدا میداند) از طرف کاشناسان و سفرای کشورهای مختلف و مقامات دولت آمریکا مورد بررسی و تجریه و تحلیل قرار گرفت.

در یکی از جلسات کنوانسیون نخست وزیر

تقدیم دارم پیشکش کردن خاطراتی است که امید دارم آنچه را که منجر به «هالوکاست» شد بیاد شما بیاورد. بیاد بیاوریم که آنچه در طی جنگ دوم جهانی بر یهودیان گذشته برای آن شبیه و ماندنی وجود ندارد. چنانچه الی ویزل میگوید: «همه ملتها بشکلی مصدم سلطه نازیها گردیدند - میلیونها نفر - ولی همه ملت یهود مصدومان هیتلر بودند». هیچ حکومتی، هیچ دولتی و هیچ کلیسایی حق ندارد بر واژه هالوکاست دست بیازد، چرا که هالوکاست یهودی است و ویژه یهودیان.

یهودیان کاملاً درمانده بودند. از خود نه مملکتی داشتند، نه دولتی و نه نماینده ای در میان متفقین. برای کمک باید به دیگران اتکاء میکردند و این «دیگران» گاه دلسوز بودند و گاه نبودند.

متفقین میدانستند بر یهودیان چه میگردد، اما در استراتژی جنگی آنان، آنچه بر یهودیان میگذشت تنها مسئله ای جنبی و گاه مایه ی دردسرشان بود. و تا آنجا که مربوط بخود من بود، در طول جنگ من هیچ کاره بودم. یک بیک پیام رسان، یک ضبط صوت. نقش من گرفتن گزارش بود و دادن پاسخ - البته چنانچه پاسخ را میدانستم. و از آنجا که نقش من از آنچه گفتم هرگز فراتر نرفت، مرا چهار بار به ماموریت های مخفی در اروپای زیر سلطه ی نازیها فرستادند.

در اکتبر ۱۹۴۲ رهبران نهضت زیرزمینی یهودیان مرا بعنوان پیام رسان خود برگزیدند. تنها بخاطر اینکه انتخابی جز من نبود و من چندان هم بحال آنان مفید نبودم چرا که برای مسئله غول آسانی که رویاروی آنان بود، توان یاری دادن من بسیار ناچیز بود.

در فوریه ۱۹۴۳ من به لرد سلبورن، مرد

نیرومندی که بر همه عملیات مقاومت های زیرزمینی در اروپای زیر سلطه نازی نظارت میکرد، پیغام یهودیان لهستان را رساندم که برای خروج مردم خود درخواست کمک نقدی کرده بودند. سازمان گشتاپو و دیگر ارگانهای دولتی آلمان را که شدیداً به فساد کشیده شده بود میشد با رشوه خرید و برای خروج آنان از لهستان وسیله فراهم نمود. اما لرد سلبورن در پاسخ گفت: «غیر ممکن است من اینکار را بکنم. وقتی مردم ما بفهمند که ما به ماموران هیتلر پول میداده ایم، بما چه خواهند گفت؟» او سپس از من تعریف و تمجید کرد و از من خواست که تا آنجا که میتوانم این خبرها را به افراد صاحب نفوذ برسانم، ولی در سبیل صحبت هم برایم این تعریف را کرد که در زمان جنگ جهانی اول این شایعه در اروپا گسترش یافته بود که سربازان آلمانی سر بچه های بلژیکی را فقط برای تفریح خودشان چنان به دیوار میکوبند بطوریکه سرهایشان متلاشی میشود. وی سپس ادامه داد: «ما میدانستیم که این شایعه ها واقعیت ندارد، اما هرگز آنها انکار نکردیم چون میدانستیم که برای ایجاد نفرت نسبت به آلمانها در میان مردم ما اینگونه شایعات لازم است». من از ایشان نپرسیدم: «جناب لرد، این داستان را برای چه بمن میگوئید؟»

در آن زمان من به لرد کرانبورن که یکی از وزرای کابینه ی جنگی بریتانیا بود نیز گزارش میدادم. مردی خوب و حساس و دلسوز بنظر میرسید. پس از گزارش من، گفت: «آقای کارسکی، شما آدم فهمیده ای هستید و متوجه هستید که انجام آنچه از ما میخواهید غیر ممکن است. حال بفرمائید ما برای شما چه میتوانیم بکنیم؟» و من پاسخ دادم: «جناب لرد، چه عرض کنم!»

بسیاری از نهضت های مقاومت زیرزمینی در

اروپا بعنوان بخشی از نیروهای متفقین پذیرفته شده از متفقین کمک دریافت میداشتند. یهودیان هر چند بعنوان مردمی که اهل جنگ نیستند شهرت داشتند، معینا هزاران یهودی در لهستان، بلژیک، هلند و فرانسه هم‌رزم دیگر اعضای نهضت های مقاومت بودند و بمنظور احتراز از خطر، هویت یهودی خود را افشا نمیکردند. فرمانده من در ارتش لهستان جرزی ماکوویکی، یهودی بود - اما تنها بعد از خاتمه جنگ من به این موضوع پی بردم.

پس از آنکه من با قاضی فرانکفورتر عضو دیوان عالی آمریکا در مورد فجایعی که نازیها نسبت به یهودیان مرتکب میشدند گفتگو کردم، واکنش او چنین بود: «آقای کارسکی، کسی چون من وقتی با شخصی چون شما حرف میزند، باید صریح سخن بگوید. و من بشما میگویم که من گفته های شما نمیتوانم بپذیرم.»

اچ . جی . ولز، نویسنده نامدار گفت: «این چه رازی است که در هر کشوری که یهودیان زندگی میکنند، دیر یا زود احساسات یهودی ستیزی رخ می کند؟»

چه در لندن و چه در واشنگتن، من با افرادی در رده های پائین تر قدرت هم تماس داشتم و اینان نیز جویای نظر من بودند.

یهودیان از متفقین میخواستند که بر فراز آلمان اعلامیه هائی پخش کنند و از آلمانها بخواهند تا حکومت خود را زیر فشار بگذارند شاید از نابودی یهودیان دست بردارد. اما دولتمردان انگلیس پاسخ میدادند که: «خلبانان ما از ملیت های مختلف هستند که برای آزادی همه ملل اروپائی می جنگند. اینان زندگی خود را به خطر میاندازند تا بمب های خود را روی آلمانها فرو ریزند، نه اعلامیه.»

یهودیان از رهبری متفقین میخواستند که اعلام دارند جلوگیری از انهدام یهودیان در اروپا بخشی از سیاست جنگی آنان است و پاسخ لندن این بود که چنین کاری زیانبار و نتیجه معکوس خواهد بخشید و دیگر ملل اروپائی چون هلند، بلژیک و فرانسه را به خشم خواهد که چرا فقط یهودیان؟

اینان بمن میگفتند: «آقای کارسکی، شما میتوانید بما اطمینان بدهید که هموطنان خود شما، ما را از این بابت سرزنش نخواهند کرد؟ چرا که آنها هم مصدومان هیتلرند.»

یهودیانی که امکان فرار داشتند، اطمینان میخواستند که بتوانند در کشور دیگری پناه گیرند. آنها به ویزا نیاز داشتند. در پاسخ اینان، وزارت کشور آمریکا اعلام داشت: «براین کشور قانون نظارت میکند. کنگره سهمیه مهاجر تعیین میکند. ما به افرادی که نام و مملکت آنان معلوم نیست نمیتوانیم ویزا بدهیم.»

دربارهٔ پرزیدنت روزولت - در سال ۱۹۸۱ ، جان پل، اولین رئیس سازمان پناهندگان آمریکا گفت: «ماموریت کارسکی، رئیس جمهور را تکان داد. کارسکی توانست سیاست آمریکا را از بی تفاوتی به سمت گیری مشخصی در فاصله زمانی کمی تبدیل نماید.» حال گفته پل از روی تعارف بوده یا حقیقت داشته، این برای من روشن نیست.

پنجاه سال پیش یهودیان اروپا درمانده، فراموش شده و محکوم به فنا بودند. شاگردان یهودی من گهگاه از من می پرسند: «آیا هالوکاست دیگری میتواند باشد؟» و من میگویم نه. آنان می پرسند: «آیا این از آن روست که انسانها تغییر روش داده اند؟» و باز پاسخ من منفی است و آنچه در کامبوج، حبشه و سومالی اتفاق افتاد را برایشان مثال میآورم و آنچه را در بوسنی میگذرد. اما هالوکاست؟ هرگز. چرا؟ چون



وضع جامعه یهودی ایرانی درونمرزی به تبادل نظر پرداختند.

نمایندگان فدراسیون یهودیان ایران علاوه بر شرکت در این کنوانسیون، با مقامات وزارت امور خارجه، هایاس، صدای آمریکا و سایر شخصیت های سیاسی آمریکا درباره مسائل مورد علاقه جامعه یهودیان ایرانی در آمریکا به گفتگو نشستند.

در ملاقاتی که با یک مقام عالیرتبه دولت آمریکا بعمل آمد توجه نامبرده به سرنوشت یازده تن از همکیشان ما که مدت دو سال است در ایتالیا برای دریافت ویزای ورود به آمریکا تلاش میکنند جلب گردید و تقاضا شد که مقامات مربوط راه حلی برای ورود آنان به آمریکا بیابند.

هیئت نمایندگی در ملاقات با چند تن از سناتورها و نماینده گان کنگره آمریکا، درباره آینده

هیئت نمایندگی فدراسیون یهودیان ایرانی این فرصت را نیز یافت تا از موزه هولوکاست که اخیراً در واشنگتن افتتاح شده است بازدید نماید و به جرأت میتوان گفت که این دیدار یکی از تکان دهنده ترین تجارب زندگی یکایک اعضای هیئت مزبور بود. در این موزه فجایع آلمان نازی از هنگام صدارت هیتلر تا پایان دولت دوزخی او با ارائه فیلمهای مستند، ویدیو، عکس ها و یادگارهای کسانی که به دست جلادان هیتلری کشته شده بودند به معرض تماشا گذاشته شده است و شاید هیچ وجدان بیداری نتواند بی آنکه اشگی در رشای شش ملیون از افراد ملت ما که در بازداشتگاههای جنایتکاران نازی جان برده اند بیفشاند، بازدید خود را پایان برساند.

## صدای همصدائی

برنامه ای از صیون ابراهیمی

در خدمت شناساندن فرهنگ یهودیان ایرانی به همگان

هر یکشنبه شب

از ساعت نه و نیم تا ده و نیم

در رادیوی صدای ایران

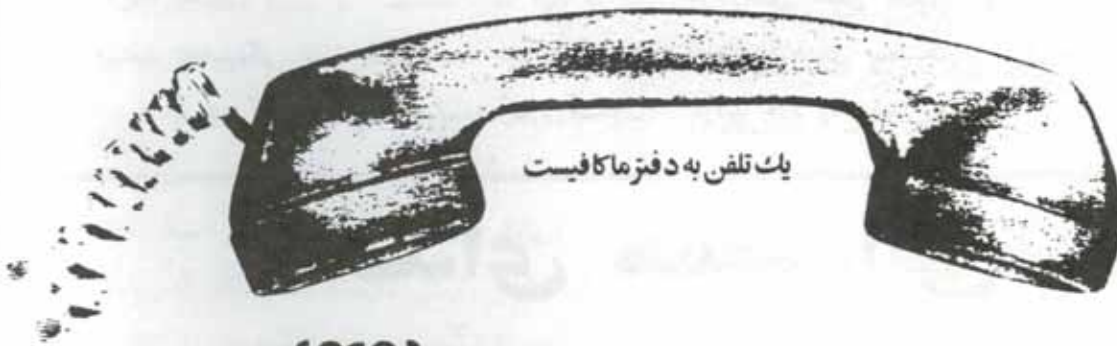
به جمع برنامه سازان و شنوندگان برنامه صدای همصدائی پیوندید

Law Offices of  
**STANLEY C. FRANKLIN**  
A Professional Law Corporation

**استتلی فرانکلین**

باسابقه ترین وکیل شناخته شده در جامعه ایرانیان کالیفرنیا  
بامکاری

**پری فرانکلین**



(818)

۲۴ ساعته

**901-0344**

وکیل متخصص در امور

**تصادفات اتومبیل**

**| باپرداخت کمترین حق الوکاله |**

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys, CA 91411

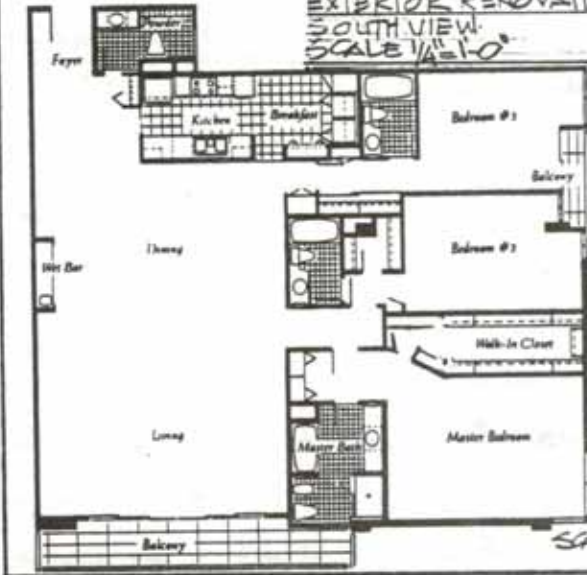
J. A. JACOB ABIR, ASID  
 ARCHITECTURAL INTERIOR DESIGNER  
 10717 Wilshire Boulevard, Suite 203  
 Los Angeles, California 90024  
 [310]470-9228

مهندس عبیر استاد دانشکده معماری  
 دانشگاه ملی

طرح و نظارت:  
 ساختمان های اداری، فروشگاه، رستوران، هتل،  
 منازل و محوطه سازی



EXTERIOR RENOVATION - 1611 ST. PHILADELPHIA  
 SOUTH VIEW  
 SCALE 1/4" = 1'-0"



## خبرهائی از جهان یهود

میگویم که باید کاری کنیم تا از خونریزی در این سرزمین جلوگیری بعمل آید. مردمان می جنگند و کودکان به خاک و خون کشیده میشوند».

با ایراد این سخنان، هزاران نفر از حاضران پیا خاسته، الی ویزل را تشویق کردند. کلینتون در سخنان خود گفت: «رسالت این موزه اینست که یکی از سیاهترین داستانهای تاریخ را با روح هر آمریکایی در آمیزد. موزه ای که برای همه ی چون ما افرادی است که هرگز شاهد هالوکاست نبوده ایم. هالوکاست برای همه ی ما یادآور این واقعیت تغییر ناپذیر است که دانش، جدا از ارزشهای انسانی، کابوس آفرین است و اینکه انسانیت ترکیبی از مغز و قلب است.

پرزیدنت هرتسوک که خود یکی از اعضای هیئت نمایندگی متفقین برای پذیرفتن اعلام شکست و تسلیم آلمانهای هیتلری بوده، طی سخنانی گفت: «اردوگاههای مرگ هیتلری کافیست تا مهری از خاطره ای تلخ و از یاد نرفتنی بر ذهن بیننده آن بگذارد».

استفانیا برزمینسکی، بانوی مسیحی که ۱۳ یهودی را در زیر شیروانی خانه خود پنهان کرده بود، وقتی طی سخنانی گفته والدین خود را تکرار کرد که به او آموخته بودند: «هرگز میان انسانها فرق مگذار. همه ما یک خدا داریم. اگر میتوانی به کسی کمک کنی، کوتاهی نکن» با ایراد این سخنان با تشویق هیجان زده حاضران روبرو شد. وی سپس ادامه داد:



الی ویزل و کلینتون در مراسم افتتاح موزه

واشنگتن: در ماه آوریل جاری، موزه هالوکاست در پنجاهمین سالگرد یادبود این فاجعه در واشنگتن افتتاح گردید. در مراسم افتتاح موزه بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا، جیم هرتسوک، رئیس جمهور اسرائیل و نیز الی ویزیل، برنده جایزه صلح نوبل و یکی از بازماندگان هالوکاست حضور داشتند.

طی سخنرانیهایی که ایراد شد، کشتار مسلمانان بوسنی از طرف صربها مورد اشاره مکرر قرار گرفت. الی ویزل در سخنان خود گفت: «ما چه آموخته ایم؟ اینکه همه ما مسئولیم و بی تفاوتی هم گناه است و هم جزا». الی ویزل در حالیکه پرزیدنت کلینتون را مخاطب قرار داده بود گفت: «من نمیتوانم اینرا به شما نگویم. من در زمستان گذشته در یوگسلاوی سابق بودم و آنچه را که مشاهده کرده ام، از آن زمان تاکنون خواب از چشم من گرفته است. بعنوان یک یهودی من



«انسانیت را چه کسی بمردم خواهد آموخت اگر آنان همیشه شاهد کشتار باشند؟»

رئیس جمهور کرواسی - با وجود انتقادات شدیدی که باو وارد است - باین مراسم دعوت شده بود ولی در خواست وی برای ملاقات با رئیس جمهور اسرائیل مورد قبول حنیم هرتسوک واقع نشد.

آنکارا: شمعون پرز وزیر خارجه اسرائیل در مراسم خاکسپاری تورکت اوزال که اخیرا درگذشت شرکت نمود. مقامات ترکیه از اینکه اسرائیل مقام ارشدی چون پرز را برای این مراسم تعیین کرده بود اظهار خوشنودی و سپاسگزاری نمودند. شمعون پرز هنگام اقامت خود در آنکارا با دیگر سران کشورهاییکه برای این منظور به ترکیه آمده بودند ملاقات و مذاکره کرد.

قذافی در شرایطی این نظریات را ابراز داشته که هنوز در لیست دولتهای حمایت کننده از تروریسم قرار دارد و تاکنون نیز از تحویل دادن دو نفر از اتباع لیبی که متهم به بمب گذاری و سقوط هواپیمای پان آمریکن میباشد خودداری نموده است.

واکنش دولت آمریکا در مقابل سیاست جدید قذافی تاکنون منفی بوده و مسئولان وزارت امور خارجه آمریکا اعلام داشته اند مادام که دولت لیبی قطعنامه شورای امنیت را درباره تحویل دو نفر متهم لیبیانی را بمرور اجرا نگذاشته، از مذاکره با او خودداری خواهند نمود.

ورشو: در پنجاهمین سال رستاخیز یهودیان در گتو (محلۀ یهودی نشین) ورشو، اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل و معاون رئیس جمهور آمریکا، ال گر و لخ والنزا رئیس جمهور لهستان در ورشو حضور داشته و به جمع هزاران بازدید کننده از لهستان در ارتباط با این

لیبی: نکته ایکه اخیرا در محافل سیاسی مطرح است اینستکه آیا قذافی رئیس جمهور و دیکتاتور لیبی از سیاستهای خرابکارانه گذشته خود دست برداشته است یا نه زیرا بنا باظهار آقای رافانلو فلاح - رهبر اتحادیه یهودیان لیبی، قذافی پیشنهاد کرده است که کنفرانسی مرکب از رهبران یهودی، مسیحی و مسلمان در تریپولی برگزار گردد. او همچنین آمادگی خود را برای پرداخت غرامت به صدهزار نفر از یهودیان لیبی که در خارج از کشور بسر میبرند اعلام نموده است. توضیح اینکه پس از روی کار آمدن قذافی، در حدود صد هزار تن از یهودیان لیبی بخارج پناهنده شدند و اموال آنان از طرف دولت ضبط گردید و اینک قذافی آمادگی خود را برای باز پس دادن اموال این اشخاص اعلام نموده است. قذافی همچنین اعلام داشته است که آماده است دولت اسرائیل را بصورت دو فاکتو برسمیت بشناسد.

سالگرد پیوستند.

اسحق رابین طی مراسمی اظهار داشت: «ما از اورشلیم شهر پیامبران و صلح آمده ایم تا به روان بخاک افتادگان این قیام سلحشورانه ادای احترام کنیم و



اسحق رابین هنگام بازدید از ایشویتز

به اندک افرادی که جان سالم از این مهلکه بدر بردند درود بفرستیم. درست در این مکانی که ما امروز ایستاده ایم، گتوی ورشو بپا بود با بیش از چهار صد هزار نفر یهودی سکنه آن - سکنه ای که معدوم شده اند. کجایند راهای ما، نویسندگان، پزشکان و موسیقی دانان ما؟ کجایند مردم عادی ما، و کودکان معصوم ما؟».

رابین طی مذاکراتی که با مقامات لهستانی انجام داد از آنان خواست تا از نفوذ خود بر کشورهای عربی برای باز گرداندن اسیران نظامی اسرائیل و بویژه خلبان اسرائیلی، رون آراد استفاده نمایند.

آمریکا: هیئت امنای دانشگاه ییل اخیراً آقای ریچارد لوین را بعنوان اولین رئیس یهودی دانشگاه برگزید. ریچارد لوین که چهل و شش سال دارد قبل از احراز سمت ریاست دانشگاه، سرپرستی گروه آموزش عالی این دانشگاه را بر عهده داشت. علاوه بر او در حال حاضر سه نفر یهودی دیگر ریاست این دانشگاههای معتبر را در آمریکا به عهده دارند: کلمبیا، دارتموث و پرینستون.

نکته جالب در اینمورد اینستکه اغلب این دانشگاه ها تا سالهای ۱۹۵۰ برای ورود دانشجویان یهودی محدودیت های فراوانی قائل بودند ولی در سال تحصیلی ۹۳-۱۹۹۲ بیش از یک چهارم دانشجویان دانشگاه ییل را دانشجویان یهودی تشکیل میدادند و از دو هزار نفر استادان و استادیاران دانشگاه ۶۰۰ نفر آنها یهودی هستند.

تل آویو: از آغاز ایجاد دولت اسرائیل، کیبوتص ها که نهادهای صددرصد غیر کاپیتالیستی بودند، نقش عمده ای در اقتصاد و بطور کلی زندگی مردم اسرائیل بازی کرده اند. اخیراً در ارتفاعات گولان - کیبوتصی بنام «این زیوان» تاسیس گردیده که از فرم سنتی سوسیالیستی خارج و گرایش های اقتصادی بر اساس نظام سرمایه داری دارد. جنبش متحد کیبوتص ها که در حقیقت یک نهاد فراگیر کلیه ی کیبوتص ها در اسرائیل است، این کیبوتص را بدلیل عدول از دگرترین اشتراکی بودن کیبوتص ها، از سازمان خود اخراج نمود. روتی باروخ، عضو هیئت اجرایی کیبوتص این زیوان ضمن اظهار تاسف از این تصمیم اعلام داشت که کیبوتص مزبور از روش جاری خود دست بر نخواهد داشت.

ی  
اه  
از  
ش  
در  
ای  
و  
  
بن  
ان  
مال  
ان  
از  
فر  
  
ها  
ش  
بل  
سی  
سی  
س  
که  
در  
بن  
د  
ان  
نه  
د



زن جوان یهودی حبشی و کودکش

مهاجران حبشی حین اسباب کشی به خانه های جدید خود در اورشلیم.

حبشی، برنامه هنر و هنرهای دستی در مراکز اجتماعی چند ناحیه بزرگ ایجاد گردیده و به گروههای بیست نفری از زنان و نو جوانان صنایع دستی بومی حبشه از قبیل بافتن و ساختن سرامیک سبده سازی و سوزن دوزی بمدت یکسال یاد داده میشود و سپس بمدت دو سال بر کار تولیدی این افراد نظارت میشود تا به خبرگی کامل رسیده خودکفا گردند.

از سال ۱۹۹۰ تاکنون متجاوز از سی و پنج هزار نفر مهاجر جدید در اورشلیم مستقر شده اند که بیشتر آنان از اتحاد جماهیر شوروی سابق آمده اند و با توجه به افزایش خانه سازی و بهبود بازار کار، ناگزیر بر تعداد این مهاجران مرتباً افزوده خواهد شد.

ساحل غربی: یک کارگر اسرائیلی که بمدت چهارماه بیکار بود، پس از تصمیم به خودکشی چندین ساعت در یکی از دهات عرب نشین ساحل غربی رود اردن بامید اینکه مورد حمله تروریست ها قرار خواهد گرفت به گردش پرداخت و اتفاقی نیافتاد. این کارگر

اورشلیم: بمنظور بالا بردن سطح زندگی مردم در شهر اورشلیم، بنیاد اورشلیم در صدد توسعه خدمات اجتماعی و آموزشی شهروندان این شهر باستانی برآمده و در این راستا از توانائی ها و استعداد های مهاجران تازه وارد بهره میگیرد.

بعنوان مثال، یک فرد متخصص در ماساژ از اورال بکار فیزیوتراپی کودکان افلیج گماشته شده و یک فارغ التحصیل رشته علوم به آموزگاری کودکان دبیرستانی مشغول است که غالباً همزیانان خود این معلم میباشند. دو نفر دیگر بعنوان «مشاوران خبره» از خارج شدن جوانان از مسیر آموزش یهودی پیشگیری میکنند.

علاوه بر این دوره های آموزشی بسیاری پیش بینی شده از قبیل آموزش تورهای مسافرتی، چاپ و آموزش کودکان. به هنرپیشگان آموزش زبان عبری با لهجه صحیح تعلیم داده میشود و در یک کارگاه یادگیری چگونگی کربابی، شیوه مصاحبه برای استخدام آموزش داده میشود.

بمنظور حفظ و تداوم فرهنگ یهودی یهودیان

وزرای محیط زیست در مراکش شرکت نمود. این جلسه بدعوت بانک جهانی تشکیل گردید.

تل آویو: هزاران جوان یهودی گرد یک بزرگی که با رنگهای آبی و سفید تزئین شده بود جمع شدند تا سی و پنجمین سال تولد ران آزاد خلبان اسرائیلی را که شش سال قبل هواپیمای او در لبنان سقوط کرد جشن بگیرند. شن، برادر دان در این مراسم از دولت اسرائیل خواست تا پیش از آزاد ساختن دیگر زندانیان عرب، از اعراب بخواهد تا ران آزاد را به اسرائیل برگردانند.

که نام او دنی ابو است و ۴۳ سال دارد با اوقات تلخی بداخل مغازه ای در ده عرب نشین «دیرال اتزون» رفت و از صاحب مغازه خواست تا تروریست های محلی «پلنگان سیاه» را صدا زده از آنان بخواهد او را دستگیر کرده بقتل برسانند. صاحب مغازه بجای تروریست ها، پلیس را خبر کرده و دنی ابو را تحویل پلیس داد.

مراکش: یوسی سارید وزیر محیط زیست اسرائیل، اولین وزیر اسرائیلی بود که در اواخر ماه می در جلسه

**Dr. Esagoff**

**داروخانه هپس**

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی  
چند قدم پائین تراز ویلشر بلوار

**HEPPS PHARMACY**  
233 S. La Cienega Blvd.  
Beverly Hills, CA 90211  
(½ Block South of Wilshire Blvd.)  
(310) 652-0550

**دکتر اشرا اسحق اف دربورلی هیلز**

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

**Kamran Saidara, D.D.S.**

**دکتر کامران سعید آرا**

فارغ التحصیل از دانشکده دندانپزشکی USC

**دندانپزشک**

- Cosmetic Bonding & Bleaching
- Crowns & Bridges (Porcelain & Gold)
- Root Canal Therapy
- Periodontal Therapy and maintenance
- Children's dentistry
- Insurance & dental plans accepted

- دندانپزشکی زیبایی
- ساخت روکشهای چینی و طلا
- درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)
- درمان بیماریهای لثه
- پروتزهای ثابت و متحرک
- دندانپزشکی کودکان
- قبول بیمه های دندانپزشکی
- ملاقات با تعیین وقت قبلی

برای مشاوره رایگان با شماره تلفن زیر تماس حاصل فرمائید.

16542 Ventura Boulevard, Suite 504 Encino, California 91436 (818) 986-3598



دفتر حقوقی

# فرهاد اریل

(فرهاد یاقوتی اریل)

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا



Law Offices Of

**FRANK Y. ARIEL**

آسیب بدنی ناشی از تصادفات اتومبیل، تصادفات در محل کار یا زمین خوردگی

امور جنایی (سرقت از مغازه ها و رانندگی تحت تاثیر الکل و مواد مخدر)

تنظیم وصیت نامه ، تراست (TRUST)، و انحصار وراثت

امور تجارتي و بازرگانی (تشکیل ، ثبت و انحلال شرکتها)

امور ساختمانی و معاملات املاک

امور مهاجرت و تابعیت

امور مالی و ورشکستگی

روابط مالک و مستاجر

امور کالکشن COLLECTION

**(310) 286-2626**

1801 CENTURY PARK EAST, TWENTY-FOURTH FLOOR, CENTURY CITY, CA 90067

# خدمات بیمه نهائی

تلفن ۵۸۰۰-۸۵۸-۲۱۳



**NAHAI  
INSURANCE SERVICES**

433 N. Camden Drive, Suite 810  
Beverly Hills, CA 90210

**TEL: (310) 858-5800**

**FACSIMILE: (310) 273-5981**

# پانزده سال پس از انقلاب

ناپذیر برای صرف منابع جدید است که نشانه ای از عدم کارآئی این بخش از اقتصاد ایران است. زیرا اگر غیر از این بود ایران هم مانند سایر کشورهای در حال توسعه میبایستی بتواند در مقابل تجهیز کلیه منابعی که از صادرات نفت و سایر درآمدهای کشور بدست میآورد در جهت کاهش هزینه های مربوط به رشد اقتصادی با استفاده از تصویب نظام اداری و سازمانی خود اقدام کند ولی بر عکس گسترش بی سابقه بودجه دولت چیز دیگری را بیان میکند.

ظاهراً توصیه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در مورد کاربرد مکانیزم های کاهش رشد هزینه های بخش عمومی بکار گرفته نشده و یا اگر شده است کار ساز نبوده.

ابعاد بودجه کشور در این سال بنحوی است که ظاهراً چنین بنظر میآید در ایران مسائل ریشه ای اقتصادی وجود ندارد و بحران کمبود تولید پایان یافته و کشور در واقع در یک دوران رونق اقتصادی بسر میبرد. حال آنکه واقعیت چنین نیست و سیر افزایش قیمت ها و کمبود تولید در همه بخشها و تعطیل شدن طرحهای عمرانی دولت وضع نابسامان اقتصاد را نشان

در آغاز سال جدید شمسی، جمهوری اسلامی ایرانی با کاهش ارزش ریال بمیزان بیش از ۲۰ برابر کمتر از نرخهای مورد عمل بخش دولتی و یکی کردن نرخ ارز که در سالهای پس از انقلاب به اشکال و میزانهای مختلف اجرا می شد قدم بزرگی در جهت رهایی خود از هرج و مرج سیاست پولی کشور برداشت. هر چند این اقدام سالها بود بتاخیر افتاده بود، ولی اجرای آنها نه مشکلی از مسائل اقتصادی کشور را میگشاید و نه کمکی به تولید و سطح قیمت ها خواهد کرد و قدر مسلم باعث بالا رفتن بیشتر قیمت ها و ناراضی روز افزون مردم خواهد شد.

پیش از اقدام در اینمورد، بودجه سال ۱۳۷۲ بر اساس نرخهای جدید ارز و با استثنائاتی برای کمک به قیمت کالاهای اساسی و مواد غذایی به تصویب رسیده بود و در واقع دولت خود را در مقابل وضع جدیدی قرار داد که سالها در انتظار آن بود و هر سال بنا به مصلحت اندیشی های سیاسی آن را به تعویق میانداخت.

آنچه پس از کاهش نرخ ریال و تصویب بودجه جدید دولت بنظر میرسید رشد بی سابقه هزینه های بخش عمومی و فشار حتمی کسر بودجه و ولع سیری

میدهد. این وضع در حالست که سالهای چندی است از اقتصاد متمرکز دولتی که در زمان آیت اله خمینی رایج بود دست برداشته شده و با پیش گرفتن سیاست اقتصاد آزاد، قرار است از مداخله دولت در امور اقتصادی بحد اکثر ممکن کاسته شود. با وجود این سیاست و پیگیری شعار اقتصاد بازار، ابعاد بودجه دولت در دورانی که پایه های اقتصاد بازار گذارده میشود نشانه ای از ساختار سیاسی و نظام اداری و دادگستری کشور است که در دوران بعد از انقلاب رشد بی سابقه ای کرده و با صرف منابع کشور برای حرکت این ماشین غول آسا محدودیت های زیادی برای مصرف منابع کشور در بخش های مولد بوجود آورده است.

یک نگاه به آمارهای دولت در زمینه گسترش بودجه از سال ۱۳۰۰ شمسی که آغاز بودجه نویسی در مفهوم جدید آن است تا سال ۱۳۷۲ نشان میدهد که حجم بودجه سال ۱۳۷۲، ۲۳۸۰۰۰ برابر بودجه سال ۱۳۰۰ است. البته این مقایسه قدری گمراه کننده است و مقایسه واقعی در حالی قابل انجام است که تغییرات درآمد ملی، قیمت ها، جمعیت و غیره در نظر گرفته شود. معذالک همین آمار ساده نشان میدهد که هزینه سرانه در بودجه دولت از مبلغ ۲۰ ریال در سال ۱۳۰۰ به مبلغ ۸۰۰۰۰۰۰ ریال در سال ۱۳۷۲ رسیده است و چنین رشدی در ۷۰ سال در تاریخ مالیه عمومی جهان بی سابقه است.

تردید نیست که پس از پایان جنگ عراق و وفات آیت اله خمینی دگرگونی های بسیاری در هدف ها و اولویت های اقتصادی نظام اسلامی بوجود آمده است. با وجود این پاره ای از اولویت های جدید مانند مسلح کردن نیروهای دفاعی ایران با سلاح های سنگین و دوربرد و شایعه خرید کلاهک های اتمی و غیره که مبالغ زیادی از در آمد کشور را بخود جذب کرده است، وضع

بودجه را بصورتی در آورده است که حجم آن بسیار وسیع است ولی در عمل شاید بیش از ۵۰ درصد آن اجرا نشود و ۵۰ درصدی هم که اجرا میشود به اولویت نظامی، واردات مواد غذایی و امثال آن داده میشود و در نتیجه سرمایه گذاری و اجرای وام های عمرانی از جریان بودجه دولت کنار میماند. آمارهای موجود در این زمینه در سالهای بعد از انقلاب و حتی سالهای بعد از جنگ مبین همین نظر است.

همراه با تحولاتی که پس از جنگ در ایران بوجود آمد باید توجه داشت که در همان سالها تحولات بی سابقه دیگری در جهان پیش آمد و معادلات بین المللی را چنان دگرگون نمود که ایران هرگز نمیتوانست از آثار آن بدور باشد زیرا پس از این تحولات جهانی اداره امور کشور با ساختهای ذهنی و دیدگاههای دوران حکومت آیت اله خمینی ممکن نبود.

تحولات جهانی مورد نظر که منجر به فرو پاشی رژیم های توتالیتر کمونیستی در اروپای شرقی شد و دموکراسی و آزادی بتدریج به رژیم های مزبور راه یافت موجب شد که اقتصاد بین الملل چرخش عظیمی در جهت نظام سرمایه داری بکند و چنین اوضاعی نمیتوانست و نمیتواند در ساختار کشورهای جهان سوم و از جمله ایران بی تاثیر باشد. با وجود این نیروهای داخلی و مراکز قدرت که مهار حکومت اسلامی را با فشار بر مردم در دست دارند کوشیدند که از این تحولات بر کنار بمانند و کشور را در مدار بسته ای که ساخته بودند نگاهدارند و با فروش نفت و وارد کردن مواد غذایی مردم را سرگرم کسب و کارهای زندگی خود کنند و بخیال خویش کشور را از «تهاجم فرهنگی» محفوظ دارند. موضوع تحولات جهانی و پیشرفت تکنولوژی چیزی نیست که بر آن نام تهاجم فرهنگی گذارده شود. ایران در مدار بسته ای که بدور خود بوجود آورده است

میخواهد مردم را از این تحولات که در همه شئون کشورهای رها شده از دیکتاتوری اثر گذارده بر کنار نگاه دارد و مردم سرگرم شعار دادن بر ضد این کشور و آن کشور باشند.

تحولات سالهای اخیر در کشورهای اروپای شرقی که منجر به پایان چهار دهه جنگ سرد شد و دیگر منابع انرژی دنیای غرب در معرض تهدید قرار ندارد، با کاسته شدن از اهمیت استراتژیک خلیج فارس بدنبال آن اهمیت استراتژیک ایران نیز کاسته شده و از این جهت کشورهای ثروتمند جهان همه امکانات و کمکهای اقتصادی خود را برای اصلاح سیستم اقتصادی و تکنولوژیک کشورهای رها شده از سیستم های دیکتاتوری بکار میاندازند و از آنجا که سرمایه در جستجوی سود بیشتر و محل احسن تر است لذا ایران دیگر نمیتواند مانند گذشته بمنابع خارجی اتکاء کند و حتی بودجه سال ۱۳۷۲ از لحاظ بدست آوردن سرمایه گذاری و منابع خارجی در معرض تهدید قرار دارد و روز بروز بر ابعاد بحران اقتصادی کشور افزوده میشود.

با این همه بحران حاکم بر اقتصاد ایران در عرضه بین الملل تنها به مسائل اهمیت استراتژیک و کاهش منابع برای کمک به ایران ختم نمیشود. بحران واردات که از چند سال پیش شروع شده بسیار نا امید کننده است و حجم واردات سالانه کسری زیادی را در مقابل درآمدهای ارزی کشور بوجود آورده که آثار این کسری هم اکنون کاملاً محسوس است.

در کنفرانس مرکز مطالعات خاورمیانه «سیرا» که در ماه آوریل گذشته در دانشگاه یوسی‌اال با حضور تنی چند از استادان دانشگاههای ایران تشکیل شد ارقام نگران کننده ای از وضع اقتصادی ایران بدست داده شد که عمق بحران موجود را نشان میداد.

رشد جمعیت در سالهای بعد از انقلاب در سراسر

جهان بی سابقه بوده است و اکنون جمعیت کشور به بیش از ۶۲ میلیون نفر رسیده است. تولید ناخالص داخلی به قیمت عوامل ثابت در سالهای پس از انقلاب اسلامی کاهش چشم گیری داشته است. طبق آمارهای ارائه شده تولید ناخالص داخلی سال ۱۳۷۰ معادل رقم سال ۱۳۵۶ است. این بدان معنی است که با افزوده شدن حدود ۲۵ میلیون نفر به جمعیت کشور و میلیونها نفر نیروی کار و میلیاردها دلار پول نفت و ۱۴ سال زمان اقتصاد ایران نتیجه مثبتی نداشته است.

شاخص دیگری که بسیار نگران کننده است و از آمار بانک مرکزی ایران استخراج شده کاهش در آمد سرانه است. واضح است با افزایش بی حساب جمعیت و کاسته شدن از تولید ناخالص داخلی در آمد سرانه افت شدیدی میکند و این بمعنای آن است که سطح زندگی و رفاه مردم بحد زیادی کاسته شده و کفایت گفته شود که در آمد سرانه که در سال ۱۳۵۶ بمبلغ ۱۵۰۰ دلار رسیده بود در سال ۱۳۶۷ به ۷۲۰ دلار کاهش یافت و این در مقابل درآمدهای سرانه ۲۰ هزار دلار در امریکا، ۱۵ هزار دلار در آلمان، هشت هزار دلار در روسیه و حتی یکهزار دلار در نوار غزه است که جمهوری اسلامی برای آن یقه پاره میکند و منابع خود را برای بهبود وضع مردم غزه به گردهمائی مانند خصص میدهد.

سایر شاخصهای اقتصادی مانند تورم و غیره نیز وضع فلاکت باری را نشان میدهد. مثلاً شاخص تورم که در سال ۱۳۵۷ معادل ۱۰ در صد بسود در این سالها هیچگاه کمتر از ۲۵ در صد نبوده است. با کاهش در آمد سرانه و تولید ناخالص داخلی، همین در آمد و تولید کم هم بنحو عادلانه ای توزیع نمیشود چنانکه آمارها نشان میدهد ۸۰ در صد مردم روی خط فقر و یا زیر آن قرار دارند و تورم بیشتر این فقر

وفلاکت را افزون تر خواهد کرد.

جالب اینست که در طول تاریخ از نقطه نظر فلسفه اقتصادی در ایران توجه به توزیع بملاحظات ایده نولوژی مذهبی و کمک به فقرا و نادارها همیشه یک پدیده جامعه شناسی بر اساس فلسفه الهی و جهان بینی مذهبی مردم بوده است ولی در حال حاضر سیستم اقتصادی جمهوری اسلامی و غیر عادلانه بودن توزیع همین مقدار ثروت کمی که تولید میشود وضعی را بوجود آورده است که ۸۰ درصد مردم در خط فقر زندگی کنند.

پایان یافتن بحران خطرناک فعلی جز با بوجود آوردن یک جامعه آزاد و دموکرات و ایجاد جهان بینی کار و تولید (بجای عبادت و روی گردانی از اعراض از جهان کنونی و بانتظار جهان باقی نشستن) راه دیگری ندارد. در آن صورت ایران بار دیگر به جامعه ملل برمیگردد و احتمالاً راهی پیدا خواهد شد که از سیل منابعی که به کشورهای آزاد شده از دیکتاتوری های کمونیستی سرازیر است مقداری هم به ایران که رژیمش دیگر جهان را نمیترساند داده شود. بامید آن روز.

## دکتر لیدیا حکیمزاده

### دندانپزشک

16550 Ventura Blvd., Suite 320  
Encino, CA 91436

**(818) 784-2414**

قبول بیمه های دندانپزشکی

درمان بیماریها و لثه و جراحی لثه

درمان بیماریهای ریشه دندان (روت کانال)

ساخت روکشهای چینی و پروتزهای ثابت و متحرک

ترمیم دندانهای شکسته و دندانپزشکی زیبایی (باندینگ)

دندانپزشکی کودکان و پیشگیری از پوسیدگی دندانها

جراح و متخصص بیماریهای زنان و زایمان

از آمریکا

عضو کادر پزشکان بیمارستان های

Cedar Sinai, Saint John's, Santa Monica

Westwood Medical Plaza

10921 Wilshire Blvd., Suite 806

Los Angeles, CA 90024

**(310) 824-0049**

بدترانی مانعی وقت قبلی

## دکتر پرویز پیرنظر

۱۰۹۲۱ و بلنر بلوار - نش خیابان وست وود

ساختمان وست وود، مدیکال بلازا - طبقه ۱۱ - سوئیت ۸۰۶

**(۳۱۰) ۸۲۴ - ۰۰۴۹**

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

## الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

**ELIAS AZIZ-LAVI**

**CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT**

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301  
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

نوشته: دکتر حشمت اله کرمانشاهی

در تهیه و تنظیم این مقالات از اطلاعات و خاطرات آقای مسعود هارونیان رئیس سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی و همچنین همکاری آقای جمشید نوائین عضو مجمع عمومی صندوق ملی انجمن کلیعیان تهران استفاده شده است.

## شورای داوری و حل اختلاف

### بخش اول - تاریخچه

۲۰۰۰ سال پیش بعنوان سازمان متمرکز بابلی با قدر و مداومت کامل برقرار بود بکلی از هم گسیخته شد. در دوران تحولات سریع اقتصادی عصر پهلوی و با آزاد شدن عبور یهودیان از مرزهای نامرئی محله ها، انتقال تدریجی آنان از داخل محله ها بسوی نقاط دیگر شهرها شروع شد.

با این مرحله جدید بخش جغرافیائی بیکیاره شرایط تمرکز در یک منطقه واحد که عامل اصلی امکان رهبری متمرکز، مبتنی بر شخصیت های فردی جامعه بود بکلی از بین رفت. بنابراین لازم بود که سازمان دهی جدیدی برای اداره امور جامعه بوجود آید و همین تحولات عامل اصلی ایجاد «وعدتفیلا» یا «حبرا» بوده که در تهران و همه شهرستانها بمنظور سروسامان دادن بامور اجتماعی بوجود آمد.

حبرا همواره به صورت یکی از مهمترین مراکز مدیریت اجتماعی جامعه بوده است و شایسته ترین افراد هر جامعه زمانی به بالاترین مقام احترام جامعه نائل میشدند که در حبرا مصدر خدمات برجسته باشند. در سال ۱۹۲۰ بمناسبت دیدار یکی از شخصیت های بزرگ مذهبی و اجتماعی آن زمان یهودیان ایران شادروان راب نعیم که اتفاقاً در زمره نخستین کسانی بوده است که برای تشکیل صندوق ملی سعی بسیار نموده است.

یکی از اسرار پایداری قوم یهود در طی گالوت طولانی و طاقت فرسای دو هزار ساله بر پائی نوعی خود مختاری در اداره امور داخلی جامعه و حل و فصل مشکلات و مسائل اجتماعی خود بوده است.

علاوه بر «روش گولاتا» که در حقیقت تداوم حکومت پادشاهان یهود بود و بمسائل سیاسی و حفظ موجودیت جامعه میپرداخته است دیانیم و شوفطیم (فقها و قضات) بمسائل شرعی و اختلافات خانوادگی و حقوقی رسیدگی میکردند.

جامعه یهود ایرانی وارث چنین روش رهبری و اداره جوامع پراکنده خود بوده و تا قرن نوزدهم هنوز سازمان اداری و اجتماعی محله های یهودی بهمین منوال اداره میشده است.

جامعه ما پس از انقلاب مشروطیت ایران و تحولات و دگرگونیهای عظیمی که در زندگانی اجتماعی و تشکیلات اداری یهودیان ایران رخ داد که تا حدودی بمانند فروریختن دیوارهای گتوی اروپا بعد از انقلاب کبیر فرانسه بود، شاهد تغییرات بزرگی دریافت اجتماعی خود گردید از جمله آنکه سلطه دیرینه بازماندگان «روش گولاتا» و «گانونیم» در جامعه یهودی ایران با رحلت آخرین بازمانده «روش گولاتا» در سال ۵۶۸۰ عبری برای همیشه پایان رسید و آن سازمان سنتی که از





اعضاء کمیته حبرا در کرمانشاه سال ۱۹۲۰

ردیف اول از بالا چپ بر راست: مرحوم میسائل کنعانی - مرحوم الیاهو میرارجمند - مسیوهای یزدی کهن -  
 حنیم شمعی - اسحق بن قیس - ملا عزرا مکابی - اسحق کاشی زاده  
 ردیف دوم از چپ بر راست: مرحوم شموئیل لیلی - ابراهیم خلیلی - لاله زار حاتمی - حصقل عزرا کهن -  
 اسحق جانان - حاج میخائیل تیزابی - لاله زار یاشار -  
 نشسته از چپ بر راست: مرحوم حاجی العازار - عبدالله حکیم زاده - سلیمان های کاشانی - راب نعیم از تهران  
 - مسیو ابی نهورای معلم - حاجی منیر یوسف زاده - ملا ابرام

هر یک از افرادی که در این عکس دیده میشوند  
 آشنائی بیشتری دارند میتوانند مطالب خود را مرقوم  
 داشته و ارسال بدارند. در ردیف نشسته از چپ بر راست  
 (قبل از آخرین نفر ملا ابرام، که خود از مطلعین امور  
 شرعی و فقهی یهودیان ایران بوده است و بعدها  
 با اسرائیل مهاجرت نموده و در آنجا کتاب ارزشمندی در  
 فقه یهود برشته تحریر در آورده) چهره تابناک دیگری  
 بچشم میخورود، منیرحاجی یوسف زاده فرزند ارشد

از حبرای کرمانشاه عکسی گرفته شده که  
 در بالا ملاحظه میفرمائید. (این عکس توسط آقای  
 ایوب یوسف زاده در اختیار نویسنده گذارده شده و  
 خدمتگزار قدیمی جامعه جناب آقای خداداد رفائیلی  
 افراد مذکور را شناسائی نموده اند.)

در این عکس چند چهره درخشان آنروز کرمانشاه  
 دیده میشود که برای نشان دادن اهمیت حبرای آنزمان  
 از آنان یاد میشود و اگر خوانندگان محترم با گذشته

یوسف منیر، یکی از بزرگترین بازرگانان غرب ایران که در زمان خود دارای چنان اهمیتی بوده است که در دائرة المعارف تجاری ابتدای قرن بیستم از آن شادروان یاد شده و در آن زمان تجارتخانه یوسف منیر حتی دارای ماشین تحریر لاتین بوده است.

حاجی منیر یوسف زاده مردی بود بسیار مطلع و نگارنده در حدود ۵۰ سال پیش برای نخستین بار حادثه غم انگیز کشتار یهودیان تبریز را در یک توطئه بیرحمانه توماس ارمنی از دهان ایشان شنیده ام. در ردیف دوم نفر دوم از سمت چپ تصویر «ابرام حنیم خلیلی» جد اعلای خانواده خلیلی دیده میشود. نامبرده مردی مبارز و پایمرد بود که برای نخستین بار، راه بدخل بازار کرمانشاه باز نمود و در حقیقت نخستین کسی بود که توانست در محیط پر از تعصبی که هیچگاه به یهودی اجازه کسب و کار نمیداد، راه گشا باشد. ابراهیم خلیلی نمونه بسیار جالبی از یک مرد خانواده بود و خوب بخاطر دارم که بعضی شبهای تابستان بروی پشت بامها میرفتم که سفره شام ابراهیم حنیم خلیل را از دور نظاره کنیم چرا که بگرد سفره از همسرش گاهی تا بیست و هشت نفر می نشستند.

آخرین نفر سمت چپ ردیف ایستاده تصویر شادروان «موشه لاله زار یاشار» است که از بازرگانان بسیار خوشنام کرمانشاه بود و برادرش بعدها بمعاونت اطاق بازرگانی کرمانشاه انتخاب شد. در حقیقت در این عکس برگزیدگان یک جامعه از جمله بزرگ خانواده «حکیم زاده»، «حاتمی»، «جانان»، «شمسی»، «میرارجمند»، «تیزابی» و «شمعی» دیده میشوند که در فرصتی دیگر درباره ایشان نیز مطلبی نوشته خواهد شد.

با توسعه اقتصادی و گسترش بیشتر جغرافیائی جامعه در سطح شهرهای بزرگ بتدریج فکر نوینی

بمنظور ایجاد یک نظام جدید درهم آهنگی فعالیت های اجتماعی شکل گرفت که پدیده عملی آن همانا ایجاد صندوق ملی بود ولی تشکیل واقعی یک صندوق ملی بلحاظ برخورد شخصیتی روسای سازمانها و پراکندگی فعالیت های خیریه به آسانی امکان پذیر نبود و در حقیقت بیش از ۵۰ سال در میان افراد جامعه سخن از این رویداد ارزنده بود و بسیاری از مردان خدمتگذار و خیراندیش برای تحقق این آرمان دیرینه جامعه تلاش بسیار نمودند. مرور بر محتوای روزنامه ها و مجلات ابتدای قرن بیستم جامعه ایجاد صندوق ملی را نوعی راه حل عملی مشکلات خود دانسته و بتدریج این فکر بصورت یک آرمان ملی در آمده بود. گفتنی است که پس از سه نسل تلاش متمادی بالاخره در سال ۱۳۴۳ برابر ۱۹۶۴ مقدمات برنامه ریزی برای، تشکیل صندوق ملی فراهم گردید. واقعیت این بود که اصولاً تا آن زمان هر گونه اختلافات خانوادگی و مالی و صنفی جامعه، را اصحاب دعوا، مستقیماً بدخل جلسه انجمن کلیمیان کشیده و عملاً قسمت اعظم اوقات این جلسات بجز و بحث با مدعیان و تلاش در حل مسائل آنان میگذشت. بطوریکه انجمن کلیمیان تهران فرصت هیچگونه برنامه ریزی کوتاه مدت و یا دراز مدت را نداشت.

پس از تشکیل صندوق ملی، جلسات عمومی هفتگی آن هر روز چهارشنبه در راس ساعت هفت با حضور ۲۵ الی ۳۰ نفر از خدمتگزاران صدیق و سرشناس جامعه تشکیل میشد و به بررسی مسائل و مشکلات جامعه میپرداخت. شورای داوری و حل اختلاف از مواردی بود که در این جلسات عمومی هفتگی صندوق ملی شکل گرفت و بعدها منشا اثرات فراوان برای حل و فصل مشکلات خانوادگی و مالی افراد گردید و همچنین بار سنگینی را از دوش انجمن کلیمیان برداشت تا بتواند به برنامه ریزیهای دراز مدت

پیردازد. از سوی دیگر مسئولین صندوق ملی مرکب از افراد مجرب خدمتگذار و جوانان تحصیلکرده بود که همگان شور خدمت در سر داشتند و در بررسی موقعیت اجتماعی متوجه شدند که عده بسیاری از خواهران و برادران همکیش برای احقاق حق در رسیدگی باختلافات خود بناچار به محاکم دادگستری مراجعه و داد خواهی مینمایند. اطاله تشریفات دادرسی که متاسفانه در اکثر موارد سالیان متمادی بطول میانجامید از یکسو مستلزم صرف مبالغ هنگفتی برای حق الوکاله و هزینه دادرسی بود و از سوی دیگر ناچار بودند عمری را در کزیدهای دادگستری سرگردان و بلا تکلیف سپری نمایند و کمتر به نتیجه مطلوب نائل میشدند.

صندوق ملی با درک این موقعیت حساس برای پایان دادن به سرگردانی و بلا تکلیفی افراد جامعه مصمم به تشکیل «شورای داوری و حل اختلاف» گردید و در سال ۱۳۵۰ شمسی آقای مسعود هارونیان را که از افراد نیک نام و بصیر و وارد بامور شرعی و حقوقی بود بعنوان رئیس و مسئول تشکیل این شورا انتخاب نمود. این انتخاب در جلسه رسمی انجمن کلیسیان تهران نیز مطرح و مورد تأیید قرار گرفت. نامبرده پس از بررسی های لازم نه نفر از افراد خوشنام و با تقوا که همگان از معتمدین جامعه و از

هر لحاظ واجد شرایط بودند برای همکاری و عضویت در شورای مذکور دعوت بکار نمود در عکس ذیل چهره های درخشانی که هر کدام سوابق ممتد در خدمات اجتماعی داشتند بخوبی دیده میشوند.

مقدمتاً از کسانی که حیات جاودانی یافتند نام برده میشود که عبارتند از: زنده یادان، دکتر مرتضی معلم عضو برجسته، انجمن کلیسیان، عبدالله ناسی از مطلعین امور شرعی و متون تورات، عطاالله یطوب از خدمتگذاران صدیق جامعه و صدر مجمع عمومی صندوق ملی حاج ابراهیم اسحق پور از بازرگانان معتبر و مورد احترام صنف بازار.

خوشبختانه سایر اعضاء شورا، آقایان مسعود هارونیان، حاجی الیاهو شوفط و حقنظر فرح نیک و عبدالله زرگریان در کنار نسل جوان، متعهد و پر توان خدمتگزاران جامعه ما کماکان بفعالیتهای خیرخواهانه اجتماعی خود و شرکت موثر در حل و فصل مشکلات مردم ادامه میدهند.

شورای داوری و حل اختلاف در طی چند سال خدمات چشمگیر خود موفق گردید ۱۳۵ پرونده متقاضیان و ارباب رجوع را مورد رسیدگی قرار داده و مختومه نماید. قسمتی از پرونده ها سالیان دراز در محاکم دادگستری مطرح رسیدگی بود ولی متاسفانه



از چپ بر راست: حاخام حثیم شوفط - عبدالله زرگریان - جمشید بخرد - الیاهو قدسیان - حاج ابراهیم اسحق پور  
دکتر مرتضی معلم - عبدالله ناسی - مسعود هارونیان ( رئیس شورای حل اختلاف ) - عطاالله یوم طوب - حق نظر فرح نیک

پرونده شورای داوری و حل اختلاف که در نشریه صندوق ملی در سال ۱۳۵۶ بچاپ رسیده در شماره بعد از نظر خوانندگان محترم خواهد گذشت.

### بخش دوم - تداوم کار شورا

در طی یکی از جلسات هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی ضمن بررسی برنامه پیشنهادی به هیئت امناء به اتفاق آراء موافقت گردید که «شورای حل اختلاف» تشکیل گردیده و تعداد ۲۳ تن از معتمدین جامعه و ۶ تن از وکلای جوان برای این منظور برگزیده شدند. شرح تفصیلی فعالیت شورای حل اختلاف به ریاست جناب آقای الیاهو قدسیان که مردی با تقوی و مورد احترام جامعه است در شماره آینده منتشر خواهد شد.

منجر به صدور رای نهائی نشده بود و اصحاب دعوی همچنان بلا تکلیف و سرگردان عمری را در کریدورهای دادگستری تباه کردند. با تشکیل شورای داوری و حل اختلاف، اختلافات خود را باین شورا ارجاع نموده و اغلب این دعاوی یا منجر به صدور رای نهائی داوری و یا از طریق حکمیت دوستانه حل و فصل گردید. این نکته شایان اهمیت است که وجاهت اجتماعی اعضا توأم با حسن نیت و دلسوزی و عدالت خواهی آنان یک حس اعتماد عمومی در بین افراد جامعه ایجاد نمود و حسن شهرت بی نظیری برای جامعه بوجود آورد تا جائیکه بسیاری از هم میهنان مسلمان و مسیحی که بهر عنوان اختلافات با خواهران و برادران همکیش داشتند به میل و رغبت به «شورای داوری و حل اختلاف» مراجعه نموده و با رضایت کامل شورا را ترک میکردند. برای نمونه گزارشی از یک

# دکتر آونر منظور

جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازایی

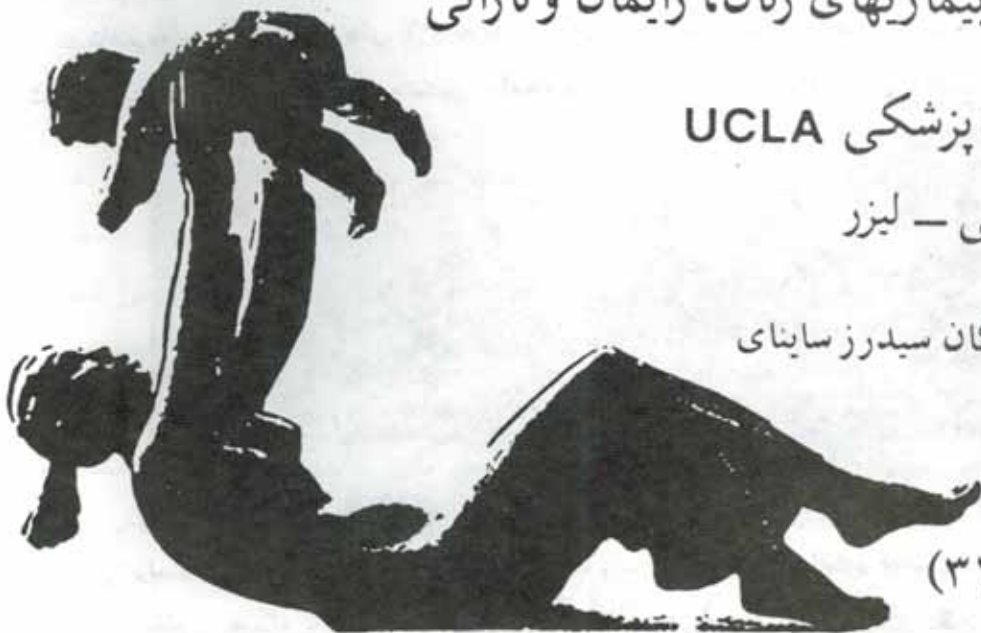
دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکپی - لیزر

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

تلفن:

۷۰۷۱ - ۸۵۵ (۳۱۰)





**BANK HAPOALIM**

**BANK HAPOALIM B.M.  
PRIVATE BANKING**

**بانک هپوعلیم**

**NO. 1 IN ISRAEL**

**بزرگترین بانک اسرائیل**

**TOP 100 WORLDWIDE**

**جزویکصد بانک بزرگ دنیا**

We Welcome You to our **PRIVATE BANKING SERVICE** and invite You to come and talk to us regarding your banking needs.

مقدم شما را به بخش خدمات بانکی اختصاصی گرامی داشته از شما دعوت می کنیم  
در مورد نیازهای بانکی خود با ما تماس بگیرید

- \*CD'S IN U.S. DOLLARS AND OTHER CURRENCIES      حسابهای سپرده ، دولاری و سایر ارزها
- \*LINES OF CREDIT      اعطای اعتبار
- \*INTERNATIONAL TRADE      معاملات بین المللی
- \*SAVINGS AND INVESTMENTS PLANS      طرح های پس انداز و سرمایه گذاری

**PERSONAL\*PROFESSIONAL\*CONFIDENTIAL\*STABLE**

شخصی

حرفه ای

محرمانه

ثابت

**MEMBER FDIC**

**Call: Mr. David Zukerman 6222 Wilshire Blvd.  
Los Angeles, Ca. 90048**

**Tel: (213) 937-2322**

**Fax: (213) 964-7765**

# Ardie Bath Collection

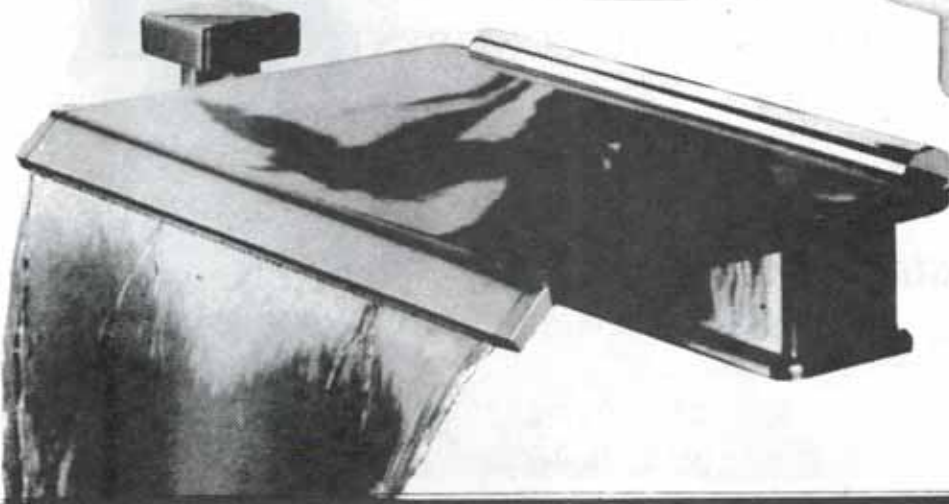


زیباترین  
لوازم تزئینی:  
حمام، آشپزخانه،  
آینه، دستشویی، شیرهای تزئینی،  
وان، جاکوزی و قفل های زینتی  
با  
قیمت عمده فروشی



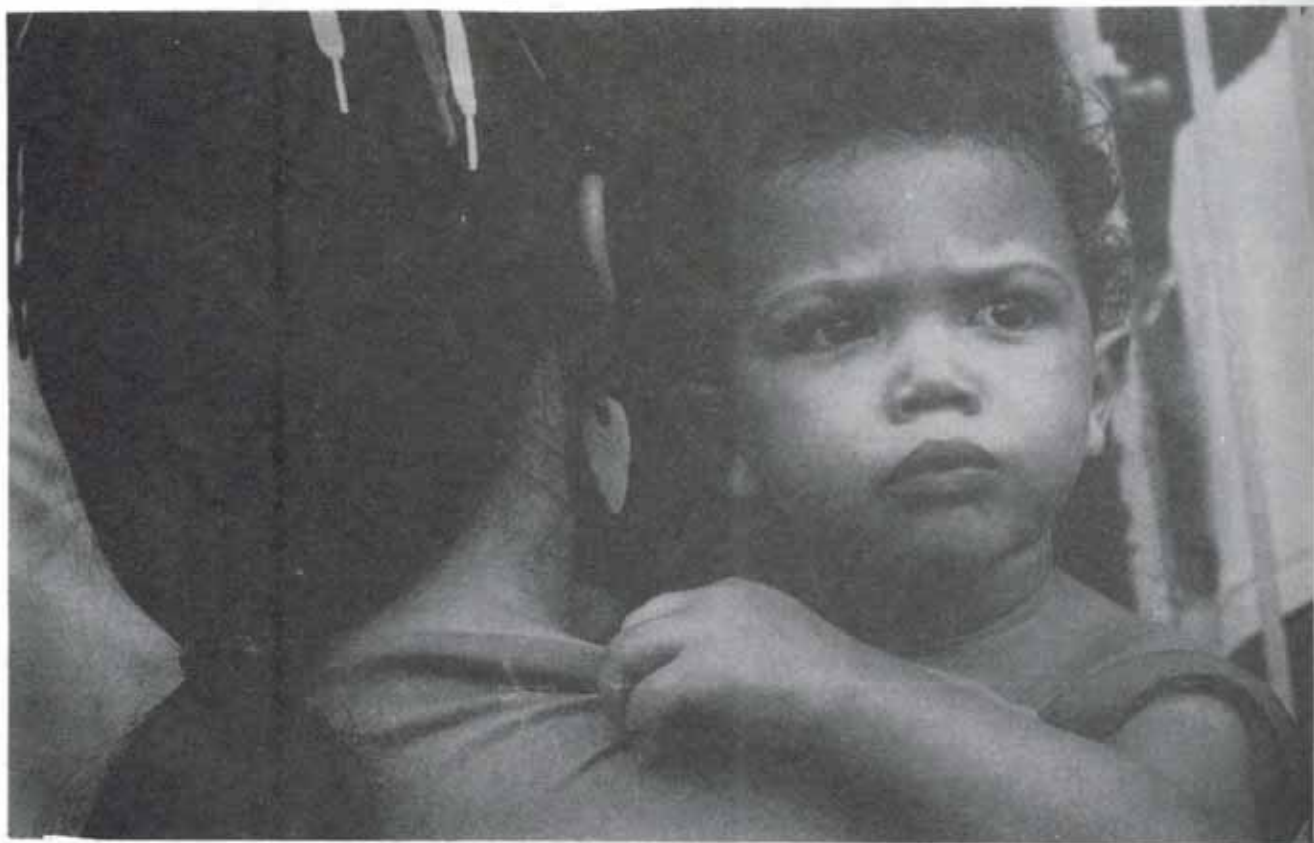
**Ardie Bath Collection**

(310) 659-8540  
8665 WILSHIRE BLVD.



## یهودیان کوبا

رویارو با گرسنگی ولی امیدوار



و شروع مراسم دعای شب شبات هستند.  
یعکو بارلیا که جوانتر است و حدود ۴۱ سال  
دارد، متخصص کامپیوتر است و میگوید «هر روز  
تعداد بیشتری برای نیایش به کنیسا می آیند. آنها در  
جستجوی هویت یهودی خود هستند و میل دارند یهودی  
شناخته شوند. مقداری آزادی مذهبی نسبی بوجود  
آمده، تصور می کنم بدینوسیله دولت می خواهد مردم  
را متحد کند.»

پیرمرد، العیزرین نادو، که تاجر لباس بازنشسته  
است، شصت سال قبل از ترکیه به کوبا آمده و اکنون

هاوانا - در مسیر خیابان اینکوویزیدور، در کنار  
یک ردیف آپارتمانهای کهنه و نیمه مخروبه از بالکن  
کنیسای قدیمی هاوانا شوت آحیم، علامت ملی کوبا و  
ستاره ماغن داوید، با همبستگی غریبی پهلوی هم  
آویزان است. این علائم بغل دست هم مثل یک سمبل  
یگانگی بچشم میخورند، در حالیکه متجاوز از ۲۰ سال  
است که کوبا و اسرائیل روابط سیاسی ندارند.

در بالکن ساختمان، دو مرد یکی پیر و دیگری  
نسبتاً جوانتر، که هر یک کپیانی بر سر دارند با  
یکدیگر نجوا می کنند و منتظر فرا رسیدن عصر جمعه

در ۸۴ سالگی در این کنیسیای سفارادی اجرای مراسم نیایش را بعهدہ دارد. با اینحال گاهی نیز برای تکمیل عصارا دچار اشکال میشود. با اینکه بن نادو در مورد پیدا شدن روزنہ آزادی مذهبى با رفیقش توافق دارد لیکن از بحث سیاسى پرهیز میکند، «در اینجا راجع به سیاست صحبت نمى کنم. ابدأ.»

اما بنظر میرسد با توجه به بحران شدید و بی سابقه اقتصادی در تاریخ معاصر کوبا همگان، جوان و پیر، آماده پذیرفتن این خطر و صحبت کردن هستند.

«خدمات اجتماعى بد است. رستوران ها بسته است و جیره مواد غذائى را کمتر کرده اند. تلفن هم مصیبتى است.» اینها، از جمله شکایت های آبراهام برژنیاک رئیس کنیسیای «آدات ایسرائل» است که یکى از سه کنیسیای در حال فعالیت در این شهر دو میلیونى است. به گفته سامونل نیسن هام معاون رهبر کنیسیا، «هر روز گرسنگى بیشتر میشود و محبوبیت دولت کمتر. مردم بیشتر شکایت مى کنند. اما تا سال قبل کسى صدایش در نمى آمد.»

این ترس و وحشت تعجب آور نیست، زیرا این کشور که فقط یک جزیره است و تنها ۹۰ مایل با کى وست فلوریدا فاصله دارد، هنوز به اصول زیرورو شده ایدئولوژى کارل مارکس و به کشورى که سرنگون شده یعنى «اتحاد شوروى» وفادار است. هنوز هر نوع ناآرامى فوراً خفه میشود و دوره های طولانى زندان در پى دارد. غذا بشدت تحت جیره بندى است. فیدل کاسترو قسم خورده که ایده ثولوژى کمونیستى را همچنان پى گیرى کند حتى اگر این ملت بیش از ده میلیونى را بدوران قبل از صنعتى شدن برگرداند. و در این دو سال عیناً همین هم دارد اتفاق مى افتد. هزاران دوچرخه ساخت چین، خیابانهای هاوانا را پر کرده و در مزارع نیشکر، از گاو نر استفاده میشود. حتى

اتومبیل های شورلت، بیوک و استودییکر دوران ۱۹۵۰ که قبلاً در خیابانها بچشم مى خورد دیگر دیده نمى شوند زیرا بدست آوردن بنزین غیر ممکن است.

در این وضع، کشورهای کمونیستى که در سابق خریدار شکر و محصولات دیگر کوبا بودند و در مقابل، احتیاجات اولیه آنها تامین میکردند، مطلقاً قادر باین کار نیستند البته این بشرطى است که تاکنون خود از روی نقشه جغرافى محو نشده باشند. از طرف دیگر هیچ کشور دمکراتى هم میل ندارد خود را در گیر انقلابى ۶۶ ساله ای که هنوز درانیفورم رژه مى گیرد و نطق هایش را با شعار «یا مرگ یا سوسیالیسم» پایان میدهند بنماید.

باید دانست که برای کویانى ها، یهودى و غیر یهودى، سوسیالیسم نوعى اضمحلال روحى بوده است. قبل از انقلاب ۱۹۵۹ که فیدل کاسترو روی کار آمد، در کوبا طبقه متوسط بسرعت رو به شکوفائى و پیشرفت صنعتى بود. حدود پانزده هزار یهودى مقیم کوبا بودند. ۹۰٪ تجارت با کشور آمریکا بود و هر ساله میلیونها توریست آمریکانى از کازینوها، کلاب های شبانه و پلاژهای معروف هاوانا دیدار میکردند.

امروز جمعیت یهودیان کوبا بیش از هزار نفر نیست که اغلب در هاوانا و اطراف آن ساکن هستند. حدود ۸۰ نفر در شهر دوم کوبا یعنى سانتیاگو و کوبا و شصت نفرى هم در کاماگونی اقامت دارند.

طبق گفته های رهبران یهودى، آخرین راو یهودى کوبا را در سال ۱۹۵۸ ترک کرد و آخرین مراسم عروسی بر طبق موازین یهودى در سال ۱۹۷۶ انجام شد و آخرین برمیئتصوا در سال ۱۹۸۰ برگزار گردید. اکنون ازدواج های با خارج از مذهب یهودى بیش از ۷۰٪ است. دسترسى به یهودیان آمریکانى، در نتیجه ممنوعیت تجارتنى از طرف آمریکا تا حدودى غیر



شناخت. قبل از تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰، روزنامه گرانما ارگان حزب کمونیست کوبا، عکس هائی از «خشونت صهیونیزم» در صفحه اول خود چاپ کرد و از صدام حسین بعنوان «مرد صلح» نام برد. در همان سال وزارت فرهنگ کوبا کتابی منتشر کرد بنام «روی دیگر» که بر روی جلد این کتاب تصویری از ستاره داود گره خورده با صلیب شکسته نازی بچشم می خورد. کتاب دیگری نیز که یهودیان را بخشم آورد، «مبلغین وحشت» نام داشت که بوسیله خلیل خلیل روزنامه نگار فلسطینی شاغل در روزنامه دولتی «پرسنا لاتینا» تحریر شد. خلیل برای تالیف قسمت عمده این کتاب از منبع وسیع کتاب خانه بزرگ کنیسای عظیم هاوانا تحقیق و استفاده کرده و حتی در مقدمه کتاب نیز از اولیای کتابخانه تشکر کرده است.

کتابدار این کتابخانه کنیسا، آولا دورین میگوید «ما یهودی هستیم و دیدن این چیزها آزارمان میدهد، ولی گمان نمیکنم مقالات روزنامه های کوبا باندازه مطالبی که در روزنامه های آرژانتین و کشورهای آمریکای لاتین می نویسند وحشتناک باشد. بعنوان مثال در روزنامه های کوبا از یهودیان با عنوان کشیف و یا پست نام نمی برند.»

دکلارین خوزه میلر رئیس کنیسای پاتروناتو میگوید «در اینجا من مراقبت می کنم که کسی به یهودیان بی احترامی نکند و همچنین مواظبم که یهودیان کوبا زندگی آرامی داشته باشند. در اینجا میل ندارم که درگیری وجود داشته باشد و یا اشکالی با دولت بوجود آید.» او اضافه میکند «کاسترو سیاست روشنی در قبال مذهب دارد که حاکی از احترام است.»

سابقه تاریخی یهودیان کوبا به قرن شانزدهم بهنگام سلطنت فردیناند و ملکه ایزابل اسپانیا برمیگردد، که



تصویری از سه نسل زنان یهودی کوبا

ممکن گشته و هیچ توریست آمریکائی به کوبا نمی آید.

یهودیان کوبا و نیز تعداد انگشت شماری از یهودیان آمریکائی که گهگاه به کوبا میآیند، تحت هیچ نوع فشار و یا بدرفتاری از طرف دولت واقع نمی شوند. حتی قبل از ۱۹۵۹ نیز آنتی سمی تیزم بعنوان یک مسئله وجود نداشت. مارگالیت بیدجرانو استاد اسرائیلی دانشگاه عبری اورشلیم عقیده دارد که با یهودیان در کوبا خیلی خوب رفتار شده است. او که بدت دو ماه در کوبا به بررسی و تنظیم اسناد تاریخی یهودیان این جزیره پرداخته میگوید: «کوبائی های روستائی (کشاورزان) هیچ نوع سابقه ضد یهودی ندارند و با یهودیان دوستانه رفتار کرده اند.»

روش آشتی جویانه فیدل کاسترو نسبت به اقلیت کوچک یهودی کشورش مسخره آمیز بنظر میآید، زیرا در برابر آن، تبلیغات شدید دولتی علیه اسرائیل وجود دارد، هر چند این روش نیز کم کم تغییر میکند.

در سال ۱۹۸۹ کوبا اولین کشوری در نیمکره غربی بود که رسماً دولت مستقل فلسطین را برسمیت

بنیان گزاران انکیزیسون بودند باعث شدند هزاران یهودی بطور پنهانی بدنبال کریستف کلمب روی بدنای جدید بیاورند. بر طبق روایت های موجود اولین یهودی که پای به خاک کویا گذاشت، یکی از همراهان کریستف کلمب بنام لونیوز دتورز بود که به عبری و عربی صحبت میکرد و در تاریخ هشتم نوامبر ۱۴۹۲ قرار داد صلح بین کریستف کلمب و سرخپوستان محلی را تنظیم کرد. پس از چهار صد سال در ۱۸۹۸، سریازان یهودی آمریکائی که در جنگ بین آمریکا و اسپانیا شرکت داشتند، بنیاد اولین کنیسا را در کویا گذاشتند.

با جدائی از اسپانیا استقلال خود را بدست آورد، یهودیان شروع به پیشرفت و شکوفائی کردند. خوزه مارتی نیز ارتباطاتی با یهودیان تامپا، کی وست، کاراکاس و ونزولا داشت.»

در سال ۱۹۲۰ هزاران خانواده یهودی که از لهستان و روسیه فرار کرده بودند و موفق بدریافت ویزای ورود به آمریکا نشده بودند مقیم کویا گشتند، کشوری که نعمت فراوان، سرزمین های زراعتی حاصلخیز و سواحل زیبا داشت و فرصت های اقتصادی نیز در پیش بود. یهودیان بسیاری، ثروتمند شدند و تعدادی نیز



گروهی از کودکان یهودی کویا در نیایش روز شنبه.

مویسس عزیز نایب رئیس بنی هاوانا شاخه «مایمونید» که متخصص کشاورزی و استاد عبری است میگوید که در بحران تقلای کویا برای کسب استقلال، یهودیان کمک های بسیار کرده اند. قهرمان ملی کویا خوزه مارتی را پشتیبانی کرده اند و یکی از این یهودیان بنام ساموئل گومپرز رهبری کارگران را بعهده داشته است. عزیز میگوید «در سال ۱۹۰۲ که کویا

مقامهای عالی در پست های دولتی بدست آوردند. بیدجرانو میگوید «هنگام سلطه حکومت اسپانیا، هیچگونه امکان فراهم آوردن آموزش و روش زندگی یهودی در کویا وجود نداشت. ولی در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ کویا همچون پله ورودی برای یهودیان اروپا، به آمریکا گشت.» بعدها تحت حکومت دیکتاتوری ژنرال باتیستا، یهودیان کویا رشد کردند. ولی بیدجرانو

عقیده دارد که اعتماد یهودیان به باتیستا خوش عاقبت نبوده. در سال ۱۹۵۰ مثنی از یهودیان مارکسیست به همکاری با گروه «۲۶ جولای» فیدل کاسترو برخاستند ولی اکثر یهودیان خود را از ماجرا بدور داشتند.

همچون بن نادو، والدین عزیز از ترکیه به کویا آمدند و عزیز در ۱۹۵۳ زمانی در هاوانا بدینا آمد که جمعیت یهودی آن پانزده تا بیست هزار نفر شده بود.

این تاریخ که نقطه عطفی در کویا بشمار میرود، نه تنها صدمین سال تولد مارتی بحساب میآید بلکه آغاز انقلابی است که دنیا را متحیر کرد. در اول ژانویه ۱۹۵۹ پس از ۶ سال جنگهای شدید پارتیزانی، باتیستا از قصر ریاست جمهوری خارج شد و فیدل کاسترو که وارد خیابانهای هاوانا میشد، تاسیس کشوری بر اساس سوسیالیسم را اعلام کرد. خوش بینی زودگذر بود زیرا دولت جدید بسرعت زیر سلطه کمونیست ها در آمد و شروع به حمله به مراکز مذهبی بخصوص کلیسای کاتولیک نمود.

عزیز میگوید «درست پس از انقلاب، یهودیان ثروتمند گریختند. برای آنها گرفتاری و آزار در پیش بود زیرا هم مذهبی بودند و هم ثروتمند. در همان سال اول بیش از ۸۵ درصد یهودیان با آمریکا و ونزولا فرار کردند و برخی به کشورهای دیگر.»

سریعا پس از انقلاب مسئله تحریم اقتصادی که پرزیدنت جان کندی آنها اعمال نمود، اقتصاد کویا را که بر پایه توریسم و فروش شکر به آمریکا قرار داشت، در هم شکست. در حوالی ۱۹۶۲ حدود اکثریت جمعیت پانزده هزار یهودی کویا، مقیم میامی «فلوریدا» شدند و امروز جمعیت بزرگی از یهودیان کویانی نسب فلوریدا را تشکیل میدهند. عده ای نیز به پورتوریکو رفتند از جمله اغلب افراد فامیل اسکالارز. حدود ۲۰۰ خانواده هم به اسرائیل مهاجرت کردند.

پدر عزیز یک کمونیست دو آتسه و از طرفداران پر و پا قرص انقلاب بود. امروز عزیز که بهنگام انقلاب ۶ ساله بود با زن یهودی شده خود ترزا و مادر زنش، و دختر جوان خود دینا در آپارتمان محقری که در فاصله ای اندک از میدان انقلاب قرار دارد زندگی میکند. در این میدان ساختمان وزارت کشور قرار دارد که فیدل کاسترو نطق هایش را جلوی آن ایراد میکند.

در آمد عزیز و همسرش که هر دو شغل دولتی دارند، ششصد و شصت پزو کویانی در ماه است که در مقایسه با در آمد عمومی در کویا نسبتاً چشمگیر است ولی در برابر ارز خارجی بازار سیاه معادل ۱۷ دلار است. از آپارتمانهای روبروی خانه اش اغلب اوقات جاسوسان او را زیر نظر دارند. تلفن خانه اش بندرت کار میکند، مخصوصاً پس از هر بارندگی از کار میافتد. رفت و آمد از خانه بخیابان و بالعکس از سه طبقه ساختمان خالی از خطر نیست.

عزیز دفتر فرسوده کوبین ها را از جیب در میآورد تا برگ سهمیه ماهیانه اش را که عبارت از شش پوند برنج، کمی بیش از یک پوند لوبیای خشک، یک پوند روغن، شش اونس قهوه «کمتر از نیم پوند» ۵ بسته سیگارونیم قالب صابون زبر و خشن از آن جدا کند.

با همه ناچیزی و کمی، همین آذوقه هم بندرت بدست میآید و گاه بکلی نایاب میشود. عزیز میگوید «آخرین باری که مایع شستشو گرفتیم ماهها قبل بود و آنهم فقط ۵ اونس» (اندازه یک استکان). همچون همه کویانی ها، عزیز برای تشریح وضعیت به شوخی پناه می برد و میگوید «آیا سه ثمره موفق انقلاب را میدانید چیست؟ سواد جهانی، بهداشت همگانی و سرافرازی ورزشی. و حالا سه مورد شکست انقلاب را میدانید چیست؟ صبحانه، نهار و شام.» مسئله ای که

میگوید تنها دلیلی که باعث ماندنش در کوبا شده نداشتن بستگانی در آمریکا بوده که او را در امر خروج کمک کنند. میگوید «یک عده ماندند چون با انقلاب موافق بودند، عده ای بدلیل داشتن فامیل و وابستگی های خانوادگی و دیگران بخاطر داشتن مشاغل عمده و این توهم که دولت انقلابی پایدار نخواهد ماند.»

آولا دورین که مغازه والدینش بوسیله کمونیست ها مصادره شد میگوید دلیل ماندن او پایان رساندن تحصیلات حقوقی اش بوده است.

میگوید، «در سال ۱۹۵۹ جامعه یهودی کوبا بسیار ثروتمند بود. والدین من نیز کوبا را ترک کردند زیرا تصور میکردند، برای آمریکا همسایگی با یک کشور کمونیست محال است و حداکثر شش ماه پس از انقلاب، با کودتائی حکومت را سرنگون خواهند کرد و آنها نیز مراجعت خواهند نمود. آنها هنوز منتظرند همچنانکه تاکنون انتظار کشیده اند.»

در حدود یک میلیون تبعیدی کوبائی در فلوریدا نیز منتظر مراجعت به وطن هستند. در سالهای اخیر چندین کارخانه شروع به برنامه ریزی برای تاسیس مجدد در کوبا کرده اند و دولت ایالتی نیز توافق هائی برای ایجاد تسهیلات در بازگشت آنها به کوبا کرده تا هنگامی که کاسترو سرنگون شد، بکارشان برسد. ولی عزیز عقیده دارد که تعداد خیلی کمی از یهودیان به کوبا مراجعت خواهند کرد. او میگوید «اکثریت یهودیان دیگر بر نمی گردند اگر هم تغییراتی شود کوبائی های درون یهودی یا غیر یهودی سعی خواهند کرد به آمریکا بروند و نه آنکه کوبائی های خارج دوباره برگردند» او عقیده دارد که «اگر هم اتفاقی قرار است بیفتد خیلی زمان لازم دارد. مردم اینجا عادت به کار کردن ندارند و بطور کلی یهودیان کوبا نیز چون بقیه

هستند. در اینجا من سخت برقاوت می پردازم زیرا بقیه خیلی تنبل هستند ولی نمیدانم اگر در کشوری آزاد زندگی کنم قابلیت های لازم را دارم؟ نمیدانم چه خواهم کرد؟» عزیز اضافه میکند «با فرستادن پول مسائل حل نخواهد شد. باید وسیله ای برای حل مسائل بدست داد. اطمینان دارم یهودیان بسیاری در میامی هستند که میل دارند در کوبا سرمایه گذاری کنند ولی بشرط آنکه اطمینان یابند که فامیل و دوستان یهودی آنها در کوبا قادر به داشتن شغل و تجارت متعلق بخود خواهند گشت.»

در حالیکه اظهار عقیده درباره سرنگونی فیدل کاسترو خط اصلی گفتگو برای کوبائی های میامی است یک دیپلمات غربی میگوید «دولت کمونیست میکوشد با کمتر کردن فشار بر گروه های مذهبی و چشم پوشی و خود را به ندیدن زدن تجارت سکس (که در حال توسعه شدید و منبع در آمد کلان ارز خارجی است) بر دوام خود بیافزاید». این دیپلمات که مدتی است کوبا را ترک کرده عقیده دارد که، «محبوبیت دولت هر روز کمتر می شود. خیلی ها گفتند وقتیکه کاسترو در بدو انقلاب عضویت کاتولیک ها را در حزب کمونیست ممنوع کرد، حماقت بزرگی مرتکب شد و اکنون می کوشد رژیم را سر پا نگهدارد در حالیکه برایش راهی باقی نمانده.» این دیپلمات تعریف میکند که در دهه ۱۹۷۰ سالیانه فقط حدود ۷۰۰۰ مراسم غسل تعمید در کوبا که اکثریت جمعیت آن کاتولیک است انجام میشد و حالا این تعداد به سی هزار در سال بالغ میشود. عزیز میگوید: «تصمیم اخیر دولت مبنی بر آزاد گذاردن مذهبیهون برای پیوستن به حزب منجر به باز کردن درهای مذهب به روی یهودیان نیز گشته است. خیلی از یهودیان که می ترسیدند به کنیسا بیایند اکنون بدون ترس بازگشته اند.»



جوان یهودی هنگام آموختن تورات.

کنیسی اشکنازی ادات ایسرائل در سال ۱۹۲۵ بوسیله یهودیان اشکنازی بنا شده و حدود ۱۲۰ عضو دارد که ۱۰ تا پانزده نفرشان هر روز به کنیسا می آیند. نیسن بام میگوید: «نود در صدشان مردان پیر هستند و پس از مراسم، صبحانه کوچکی صرف میشود» این کنیسا همچنین بعنوان مرکزی برای گوشت کاشر برای آنها که قوانین کشتور را رعایت میکنند درآمد و کشتارگاهی که دولت کویا مجاز کرده برای یهودیان بیش از ۲۷۵ گرم جیره ماهیانه گوشت سهمیه میدهد. باید توجه داشت که در اطراف و دهات جیره گوشت کمتر نیز هست (حدود ۱۸۰ گرم).

علاوه براین در دوران پسخ یهودیان کویا مراسم موعده را با صرف مصا و شراب کاشر برگزار می کنند که بوسیله کنگره یهودیان کانادا برایشان فرستاده شده. میلر میگوید «با اینکه دولت کویا از نظر مالی بما کمک نمی کند، ولی اجازه وارد کردن آنچه را لازم داریم میدهد.» این مطالب برای نیسن بام خوشحال کننده نیست. او که در سال ۱۹۳۶ لهستان را بقصد کویا ترک کرد در هاوانا کارخانه لباس دوزی داشته و دولت کاسترو آنرا در ۱۹۶۲ مصادره کرده است.

کویانی هارا بخشم میآورد جنبه تفوق و استثناء، توریست های خارجی است که بخاطر داشتن دلار از آن بهره می گیرند. توریست ها که با پاسپورت اسپانیایی، آرژانتینی کانادایی یا ایتالیایی خود از بهترین هتل ها و رستوران ها و یا بارها استفاده می کنند، در حالیکه یک کویانی بخاطر نداشتن و ممنوعیت ارز خارجی با حسرت و تاسف باید ناظر باشد.

آندره اوپنهایم نویسنده کتاب پر فروش «آخرین ساعت کاسترو» می نویسد که تا نیمه سال ۱۹۹۲ فعالیت های تبلیغاتی کاسترو برای جلب توریست، بنحو خطیری برای او ایجاد عواقب نامطلوب کرد زیرا هر قدر هتل های جالب، پلاژها و رستوران های بیشتری برای خارجیان ساخته میشد کویانی ها بیشتر متوجه محرومیت و تبعیض نسبت به خود میشدند زیرا دسترسی باین اماکن برایشان امکان نداشت. هر قدر بیشتر توریست ها میآمدند، کویانی ها بیشتر احساس سرخوردگی و تحقیر میکردند زیرا می بایستی در همه جا آنها را مقدم بدارند و در صف بنزین و سوخت جای خود را به آنها بدهند.

در عین حال، توریست های یهودی، با آوردن غذاهای کاشر (که در آنجا بدست نمی آمد) لوازم مذهبی، همچنین پشتیبانی روحی سعی کرده و میکنند که اعضای کنیساها را کمک کرده برایشان آسایش فراهم آورند. چند ماه قبل از طرف خباد لویاویچ نیویورک دو مامور توانستند ۲۰۰ کارتین شیر به اعضای کنیسی اشکنازی برسانند. دو مرد جوان در هتل ریویرا اقامت کردند و فاصله سه مایلی هتل تا کنیسا را ( با پوشش مخصوص خود) هر روز پیاده طی میکردند تا برای مراسم مذهبی در کنیسا حاضر شوند و مردم عادی کویا از دیدار آنها سخت متعجب میشدند.

در روزهای یکشنبه چهار آموزگار داوطلب به بچه ها عبری و تاریخ یهود می آموزند. عزیز که سال قبل موفق به کسب اجازه و سفر به اسرائیل شد به دخترش مقداری عبری ابتدائی آموخته و برای این کار از کتاب ها و منابعی که توریست های یهودی علاقمند فراهم آورده اند استفاده کرده است.

علاوه بر مدرسه یکشنبه ها، بنی بریت که در ۱۹۴۵ تاسیس شده هنوز فعال است. عزیز میگوید: «بنی بریت نزدیک به ۲۰ نفر عضو دارد، مقایسه ای با ۲۰۰ نفر عضو قبل از انقلاب!» او میگوید، «سابقاً هر جمعه جلسه کبالا و شبات اجرا می کردیم ولی ناچار شدیم روزش را تغییر دهیم زیرا جمعه ها برق نداریم و درب الکتریکی کنیسا کار نمیکنند.» این امر بدلیل کمیابی سوخت و عدم توانائی روسیه به تامین نفت کویا میباشد.

یکی دیگر از مشکلات عمده یهودیان کویا، بی خبری از بستگان و فامیل ساکن در فلوریدا است. خطوط تلفنی میان میامی و هاوانا کهنه و تقریباً از کار افتاده است. برای ۶۰ میلیون در خواست گفتگوی تلفنی در سال فقط ۵۰۰ هزار آن انجام میشد و پس از فاجعه طوفان اندروز در فلوریدا دو دستگاه اتی-اندتی نیز که رابط بود نابود شد و اکنون تماس با کویا تقریباً غیر ممکن است.

با اینهمه «برید جانو» عقیده دارد که هنوز هم جای امیدواری است: «من گمان نمی کنم که این ملت از بین برود زیرا دو نیروی متضاد در برابر هم قرار دارد؛ نسل پیر و سالخورده که در اثر تسلط کمونیسم مذهب را رها ساخت و نسل جوان که رو به مذهب آورده و به جستجوی هویت اصلی خویش برخاسته. هنگام وقوع مصائب و سختی ها، افراد دل‌بستگی بیشتری به خانواده پیدا می کنند.» با اینهمه هر قدر عزیز، دورین و دیگران برای برجائی و حفظ جامعه یهودی کوشش کنند، عوامل دیگری بالاتر از آن و مهمتر وجود دارد. یکی روابط کویا با همسایه شمالی یعنی آمریکا است. در حال حاضر این روابط چندان امید بخش بنظر نمی رسد. در ماه اکتبر گذشته رئیس جمهور وقت آمریکا پرزیدنت بوش قانونی بنام فرمان دموکراسی کویا امضاء کرد که بموجب آن ممنوعیت تجارتي با کویا شدیدتر شد بدین معنی که هر گونه فعالیت بازرگانی بین آمریکائیان با کویا حتی از طریق کشور ثالث نیز ممنوع گشت و این امر کاملاً امکان صادرات را بروی کویا مسدود میسازد.

نیسن بام میگوید «همه ما در انتظار تغییرات هستیم» وقتی که از او پرسید این تغییرات کجا میشود، این یهودی پیر شانه های خسته خود را بالا انداخته، رو با آسمان میکند و میگوید: «فقط خدا میداند.»

## سایه فیلم

### انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

منصور پور اتحاد مدیر فتوآسیا - تهران

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

تلفن: (310) 652-3333



B. RAEEN

CONSTRUCTION INC.

Lic. No. 465214

# شرکت ساختمانی رائین

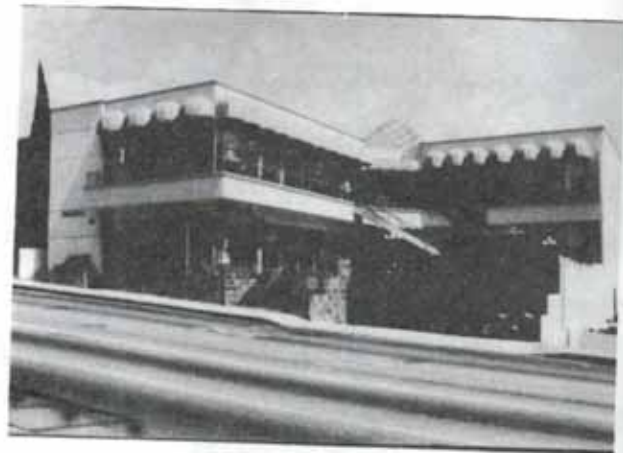
تحت سرپرستی مهندس بهرام رائین

"مهندس ساختمان از دانشگاه های تخنیکون، حیفا و آریزونا ای آمریکا"



- با بیش از دوازده سال تجربه در طبع و اجرای ساختمان های تجاری، مسکونی و خانه های لوکس در کالیفرنیا ای جنوبی.
- دادن طرح های زیبا و با قیمت مناسب با در نظر گرفتن فروش بعدی.
- انجام تمام محاسبات فنی.
- آشنایی کامل با قوانین ساختمان در کالیفرنیا و استفاده از آنها در جهت صرفه جویی.
- کمک در اخذ وام ساختمان و انجام کلیه امور مربوطه.
- استفاده از متخصصین با تجربه.
- سرعت عمل در انجام طرح ساختمانی، اجرای آن و تحویل به موقع.

برای مشاوره تهیه نقشه و انجام طرح های آپارتمانی، کاندو، ساختمان تجاری، شاپینگ سنتر و منازل شخصی با ما تماس حاصل فرمائید.



Tel: (310) 826-2646

11628 Santa Monica Blvd., Suite 201  
Los Angeles, CA 90025

نوشته: گیتی بروخیم (سیمانطوب)



## از هر دری سخنی

باشند چه حاجتی است که وقتی صرف این کار شود. البته خوانندگان مجله لطف فراوان نسبت به ما نویسندگان دارند و از تشویق خودداری نمی کنند، ولی وقتی نویسنده ای دوره جوانی را پشت سر میگذارد، تشویق او را ارضا نمی کند. دلش میخواهد کارش مشر شمر واقع شود. و در آن شب این دوست صادق میگفت که نوشته من باعث صلح و صفا شده است، چه پاداش با ارزشی. یکی از نعمتهایی که هر شب از درگاه خدا می خواهم که در همه عالم و در همه خانواده ها از جمله خانواده خودم و عزیزانم همیشه حکم فرما باشد، همانا صلح و تفاهم و دوستی است و می شنیدم که با قلم ناچیزم باعث شده ام دو انسان از این نعمت برخوردار شوند. این بهترین پاداشی است که بابت قلم زدن نصیبم گشته. الهی شکر. محتاج آنم که از چنین پاداشهائی بیشتر نصیب ببرم.

\*\*\*

در یک مجلس شاد و پر شور نامزدی نشسته بودم که یک آشنا و دوست خوب خانوادگی برای تبریک عید نوروز به طرف من و همسرم آمد. مردی خوش نام، شریف، یک انسان واقعی. یک هموطن مسلمان ایرانی، مورد احترام همه. پس از اینکه تبریکات و احوال پرسشهای معمول رد و بدل شد، با لطفی بی کران به تعریف از نوشته های ناچیزم پرداخت. مثل همیشه غرق خجالت شدم و میکوشیدم او را از این کار باز دارم که گفت: "مقاله این شماره ات را هم خواندم، راجع به قهر و آشتی نوشته بودی. نوشته ات را برداشته و سراغ دو دوستی رفتم که مدتها بود قهر بودند و با مقداری صحبت و به کمک مقاله ات آنها را آشتی دادم. ناگهان غرق در شادی زایدالوصفی شدم. من سالها است رغبت نوشتن را از دست داده ام و اگر اصرار سردبیر نباشد دیگر عشقی به نوشتن ندارم چرا که احساس می کنم انسانها سخت شده اند و نوشته ها در آنها نفوذ ندارد و اگر قرار باشد نوشته ها بی اثر



این قسمت هم باز به برقراری صلح و صفا از طریق یک نوشته مربوط میشود. این نویسنده هم بابت نوشته اش پاداشی بس عظیم و با ارزش دریافت میکند مشابه پاداشی که من نصیبم شد. برادری دارم که بزرگترین لذت زندگیش مطالعه کردن است. گاه نوشته های جالبی را که میخواند فتوکپی کرده برای من و بقیه فامیل و دوستان پست میکند. چند روزی قبل از موعد نisan مقاله ای از یک خانم یهودی آمریکائی بنام "کارن روکارد" برایم فرستاده بود. این خانم اخیراً "هگادا"ی مخصوصی برای موعد نisan نوشته و تنظیم کرده که گویا علاقمندان فراوانی پیدا کرده است. هگادای او را "سانتا کروز هگادا" مینامند. خانم نویسنده گر چه در یک خانواده بسیار مذهبی تربیت

شده، تکرار مکررات هگادای سدر برایش یکنواخت میشود و در نتیجه شش سال پیش "هگادای" جدیدی طرح ریزی میکند. هگادائی که بقول خود نویسنده از طریق "جستجوی درون" و ترک عاداتهای فکری مضر باعث رشد روحی و شخصیتی یک فرد میشود. همراه با این نوشته برادرم هم چند خطی نوشته بود که تصور کنم این هگادا را بهتر معرفی میکند: "موعد پسخ فرصت مناسبی است تا درباره زندگی خود بیندیشیم، تا پی ببریم که مادر قید چه اسارت‌هایی هستیم و چگونه میتوانیم خود را از قید و بند این اسارتها رها سازیم به همان تریبی که اجداد ما خود را از بردگی و اسارت مصریان رهانیدند. برای رسیدن به این منظور من امسال قصد دارم "هگادای سانتا کروز" را به هگادای سدر اضافه کنم."

متا سفانه برادرم متن این "هگادا" را برایم نفرستاده بود فقط مقاله ای را که خود نویسنده هگادا نوشته بود پست کرده بود. از او خواسته ام که این هگادا را هم برایم بفرستد و در فرصت مناسب حتماً آنرا برایتان ترجمه خواهم کرد. بهر حال خانم "کارن روکارد" در قسمت دیگری نوشته بود: "جالب ترین نامه و پاداش که درباره این هگادا بدستم رسیده نامه ایست از یک مادر که خود سردبیر یک نشریه مشهور است. این مادر نوشته بود که روابطش با پسرش همیشه دچار اشکال بوده و چند سالی بکلی قطع رابطه کرده بوده اند. شبی هگادائی که برایش پست کرده بودم با سؤاها و تفسیرهایم بدستش میرسد. وقتی به قسمتی میرسد که درباره "مارور" یا سبزی تلخ نوشته بودم شدیداً تحت تأثیر واقع شده و به تفکری عمیق می نشیند. سوال چنین مطرح شده: "در زندگی من چه چیز است که هنوز مزه - مارور - یعنی مزه تلخی بکامم می دهد؟ به چه صورت میتوانم این تلخی و سنگینی را از زندگی خود دور سازم؟" در اینجا مادر



نوشته روی اسارت و آزادی تمرکز کرده، پی میبرد که احساسات خود را ببند کشیده و از رفتن بسوی آنچه که علاقه قلبیش میباشد خودداری کرده است. یک عید و یک نوشته به او این قدرت را می دهد تا خود را برای آنچه که به نظرش یک ریسک عظیم میاید آماده سازد: از میان برداشتن فاصله ای غیر قابل عبور بر سر رابطه اش با پسرش. و امید من بر اینستکه این بارقه های صلح و تفاهم که از همت او سر چشمه گرفته به همه اطرافیان و همینطور از طریق نوشته هایش به همه خوانندگان سرایت کند. این زن انرژی بیکران درونی خود را از یک قطع رابطه خشونت انگیز بر گرفته و روی یک رابطه صلح آمیز متمرکز ساخته است. اگر بسیاری از انسانها به مداوای رابطه های عاطفی خود با کسانی که از یکدیگر فاصله گرفته اند پردازند و یا حداقل در این مسیر قدم اول را بردارند، تغییری که در این کره خاکی پدیدار خواهد شد تصور پذیر نخواهد بود. اگر در هر موعد پسح هر کدام از ما تصمیم بر آن گیریم که روشهای فکری مزاحمی که ما را اسیر خود ساخته اند را اندکی تغییر دهیم، چه تغییری در این جهان ایجاد خواهد شد.....

\* \* \* \*

با یکی از عزیزانم که قصد خرید شیرینی داشت وارد یک مغازه شیرینی فروشی شدیم. او مشغول سفارش شیرینی شد و من با دقت به خواندن نوشته ای مشغول شدم که رو برویم در قاب ساده ای قرار داشت. آنها که سالیان دراز به کار نویسندگی مشغول بوده اند شاید آنچه را که قصد دارم توضیح دهم بهتر درک کنند. گاه نوشته هائیت که نه چندان مشابه افکار من است و نه چندان متفاوت، این نوشته ها را بدون مقایسه با فرم فکری یا سبک کار خودم می خوانم. گاه به نوشته هائی بر میخورم که سبک، طرز فکر و برداشت نویسندگ آنقدر برابم متفاوت، نو و غیر قابل



بیاد پسرش میفتد، بیاد رابطه ناخوش آیندشان و بی اختیار به پهنای صورتش اشک میریزد. به مطالعه ادامه میدهد تا به سؤال ۲۸ می رسد: " آیا کسی در زندگیم وجود دارد که علی رغم رفتارم، باید او را بیش از همیشه دوست بدارم؟ " مادر مجدداً تکانی میخورد و تصمیم میگیرد که در جشن فارغ التحصیلی پسرش در دانشگاه شرکت کند، اگر چه پسرش او را برای این مراسم دعوت نکره است. وقتی پسر در مراسم فارغ التحصیلی با مادرش روبرو میشود، بسویش میاید، در آغوشش میکشد و بعد هر دو در غم یکدیگر شریک شده و اشک میریزند. و مادر برای نویسنده هگادا مینویسد: " نمیدانم شیرینی این رابطه تا چه زمان دوام خواهد داشت ولی اکنون هر دو پی برده ایم که شیرینیها را میتوان جایگزین تلخی ها کرد. " و بعد باز نویسنده هگادا شادمان از صلح این مادر و پسر مینویسد: " این زن تحت تأثیر یک عید و یک

شخصی که برایتان بدنبال خواهد داشت بیندیشید. سعادت و شادمانی را به دیگران سرایت دهید. این روش را یک هفته بکار ببندید، از نتایجش مبہوت خواهید شد.



شب در آشپزخانه مشغول آشپزی بودم، در عین حال به برنامه آقای میبیدی از رادیوی صدای ایران هم توجه داشتم. برنامه این مرد مطلع، آگاه، خوش صدا و مسلط همیشه شنیدنی است. از دسته گل تازه یکہ خانم "بتی محمودی" به آب داده سخن میراند. زن آمریکائی که همسر یک مرد ایرانی بوده و بعد از انقلاب به ایران خمینی می‌رود و بعدها در اثر سوء رفتار همسر و خانواده او به اتفاق دخترش از ایران فرار میکند. سپس در این باره کتابی مینویسد که از آن فیلمی هم تهیه شد. به گفته آقای میبیدی این خانم اخیراً ادعا کرده است که ایرانی‌ها فقط سالی یکبار آنهم برای نوروژ به حمام می‌روند. آقای میبیدی صحبت را به علاقه شدید ایرانیها به ساختن حمام و حمام رفتن کشاند و کلامش را با زیبایی و منطق قوی بسط داده ادعای زشت و کاملاً بیجای خانم محمودی را با دلیل و برهان رد کرد.

این مرد که شنونده هایش او را بخاطر فقدان تعصبات خشک و بیجا و احترام قائل شدن برای نظریاتی حتی مخالف نظریات خودش ارج مینهند میکوشید تا آرامش و خونسردی در صدایش طنین انداز باشد، ولی در ماورای این صدای بم و مردانه ارتعاش غمی مسری بگوش میرسید، غمی آشنا برای همه اقلیتهائی که راهی بسوی وطن ندارند و در سرزمینهای غیر پراکنده اند. دلم میخواست گوشی تلفن را بردارم و به این انسان با احساس بگویم:

"هم وطن عزیز تو غم جانکاه همه اقلیتهائی را تجربه میکنی که بخاطر نا آشنا بودن فرهنگ، سنتها و

پیش بینی است که چندین بار آنرا میخوانم آنهم با نوعی حیرت و در عین حال تحسین. گاهی هم پیش میاید به نوشته ای بر خورد می کنم که شباهت طرز فکر نویسنده با طرز فکر خودم مبہوت کرده و بدون اینکه او را بشناسم به این فکر افتاده ام که او شاید همزاد من باشد. نوشته ای که در آن شیرینی فروشی روبرویم قرار داشت طرز فکری بود بی نهایت آشنا. مشابه این افکار را آنقدر به خورد فرزندان و افراد خانواده ام داده ام که اگر به آنها نمی گفتم این نوشته کار دیگری است تصور میکردند همان حرفهای تکراری سابق است. بهر حال شاید این حرفهای تکراری برای اطرفیان من کمی کسالت آور شده ولی این بار که از قلم نویسنده دیگری تراوش کرده شاید باز موثر واقع شود. شما هم بخوانید بشرط آنکه همه با هم بکوشیم تا آنرا بطور کامل مورد اجراء قرار دهیم. متأسفانه در تابلوی مزبور نام نویسنده ذکر نشده بود و من با پوزش از آن نویسنده ناشناس نوشته اش را برایتان ترجمه میکنم:

### راهی بسوی خوشبختی

کینه را از قلب و نگرانی را از مغزتان برانید. ساده زندگی کنید. نسبت به دیگران با سخاوت و گشاده دست باشید، اما انتظاراتتان را از آنها به حداقل کاهش دهید. زندگیتان را سرشار از عشق سازید. نور شادی و امید به اطرافتان بپراکنید. از خویشتن فارغ شده به دیگران بیندیشید. آنچه را بر خود نمی پسندید بر دیگران هم نپسندید. به خدا ایمان داشته باشید. برای همه نعمتهائی که بشما ارزانی داشته شکرانه بجا آورید. آنچه که برای خلق از دستتان بر میاید انجام دهید بدون آنکه به منافع

خود نیز علتش را نمی دانستند ولی علت این بود که این بیماری از طریق دستگاه گردش خون حیوانات بیمار به انسانها سرایت میکرد و چون یهودی کلیه خون حیوان را از عروقش خارج میکرد از ابتلاء به این مرض در امان میماند. این موضوع باعث شد مسیحیان متعصب و کوتاه فکر تهمت بزنند که یهودیان چاههای آب مسیحیان را مسموم کرده اند ولی خود از این آب ها نمی نوشند و در امانند. این تهمت ننگین باعث شد متعصبین کوتاه فکر مسیحی دقیقا" یک سوم یهودیان سراسر اروپا را کشتار کنند. و امثال چنین تهمتهای ناروانی را قوم یهود زیاد تجربه کرده است. آری، هم مذهبان من بار جانکاه این تهمتها را زیاد بدوش کشیده اند. خدا نکند هم وطنان خویم آنچه را که پدران و اجداد ما تجربه کردند تجربه کنند حتی اگر تلخی این تجربه در برابر تلخیهایی که قوم یهود متحمل شد بی نهایت اندک باشد."

مذاهبشان مورد تهمتهای پوچ و دروغین واقع شده اند. این غم ژرف برای من یهودی غمی است بسیار آشنا. قرن ها در همه کشورهای عالم با این بر چسب دروغین که یهودی خون بچه مسیحی یا بچه مسلمان را در فطیر خود میریزد بهانه ای برای کشتار این قوم بدست متعصبین نادان و خشک داده شد. ابلهانی که خبر نداشتند که وجود خون در غذای یهودی مخالف یکی از اساسی ترین قوانین تغذیه یهودی یا تغذیه کاشر است. آنها نمی دانستند که زن یهودی باید گوشت و مرغ را قبل از طبخ حداقل نیم ساعت در آب نمک بخیساند تا همه خون حیوان خارج شود و اگر چنین نکنند غذایی که تهیه میشود کاشر نیست. بگذریم که همین قانون هم به صورتی دیگر باعث کشتار بسیاری از یهودیان شده است. در قرون وسطی طاعون در اروپا شیوع وحشتناکی پیدا کرد. ولی تعداد یهودیانی که به این بیماری مهلك دچار میشدند بسیار اندک بود. آنها

## موسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضوانحمن حسابداران حیره امریکا وکانون حسابداران حیره کالیفرنیا

بابتش از ۱۵ سال سابقه کار با موسسات بزرگ بین المللی

**RAMINEH & FANI**  
**HAMID FANI**  
**Certified Public Accountant**  
 12100 Wilshire Blvd., Suite 635  
 Los Angeles, CA 90025  
**(213) 447-5500**

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتهای
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتهای
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتهای واخذ وام

## شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه Harvard Medical School مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن روبرو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

- ۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید Biochemical Impedance Analysis
  - ۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های خوب و بد خون
  - ۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن
- در این برنامه تأکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ دارویی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

9401 WILSHIRE BLVD., #735  
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607

دکتر داریوش سامی



## رستوران گلت کاشر سیمون



جشنهای کوچک با گنجایش ۸۰ نفر  
کیتترینگ - دلیوری

با غذای مخصوص روز ۴/۹۵

دوشنبه تا جمعه نهار

آدرس ۸۷۰۶ پیکو بلوار

تلفن ۵۵۵۲ - ۶۵۷ (۳۱۰)

بقلم نویسنده شهیر : میم. گمنام

## خانم و آقای اتفاق از سمینار خانوادگی برمیگردند



### طرحی برای یک نمایش قلبی

یعنی مثل خیلی از ما زادگان سرزمین کوروش و داریوش هر دردی داشتند توی خودشون بود و همیشه حفظ آبرو می کردند و سیلی را حاضر و آماده داشتند تا به صورت بنوازند و صورت را سرخ نگه دارند. ولی خدائی اش را هم بخواهید، توی

نقال روی صحنه قدم میزند و نقل می کند: این آقا و خانم اتفاق که شما برای تماشای چشمة ای از زندگی ایشان قدم رنجه فرموده اید و به این سالن محقر تشریف آورده اید، از اتفاق روزگار، زندگی خیلی خوب صمیمانه محبت آمیزی داشتند.

زندگیشان درد بیدرمانی نداشتند چرا که واقعا همدیگر را دوست داشتند و با دوی مهر و محبت مصائب را حل می کردند. توی این ده دوازده سالی که ترک دیار کرده بودند آقای اتفاق دوبار بدست شریکان قلع و قمع شده بود یکبار "لی آفش" کرده بودند و یکبار هم خودش "چاپتر الون" فایل کرده بود با اینهمه شکر گذار خدا بود و شکوه شکایتی نداشت.

خانم و آقای اتفاق در یک کاندوی ساده، در یک بنای دویست "یونیتی" زندگی می کردند و از نظر ترکیب خانوادگی بین دویست مالک یا مستاجر دیگر منحصر بفرد بودند. یعنی تنها پدر مادر مسن جا افتاده ای بودند که با دو تا فرزند بزرگ بیست ساله به بالای خود زندگی می کردند و از روز "کتویا" تا آلمان از هم "سی پریشن" نکرده بودند و دم از طلاق نزده بودند هیچ، حتی با هم قهر نکرده بودند و آرزو به دل آقای اتفاق مانده بود که خانمش یک شب قهر کند و به خانه "مامانش" برود.

جانم برایتان بگویم که زندگی خوب و خوش این زن و شوهر ادامه داشت و داشت تا اینکه در سهمانیهای شبانه، بعد از بحثهای سیاسی و اجتماعی و پشت سر این و آن حرف زدن و جوک گفتن و شایعه پراکنی کردن نوبت به تعریف و تمجید و انتقاد و نظر آزمائی درباره سمینارهای خانوادگی میرسید. یکی از خانم دکتر فلان تعریف می کرد و یکی از آقای دکتر فلان می گفت و کم کم معلوم میشد همه، حتی آنها که بد می گویند به این کلاسها و سمینارها و بحثها رفته اند و مقادیری دلار سلفیده اند و نان مجریان را تامین

کرده اند. همه میدانستند که این مجریان همه شان در کار خود تخصص ندارند و در صلاحیت آنها جای شک است با اینهمه میرفتند و می نشستند به این امید که وقتی بگذرانند و با دو سه نفری آشنا بشوند، در اینجا بود که خانم و آقای اتفاق احساس عقب افتادگی کردند و دیدند که گر چه احتیاج ندارند و پولشان هم زیادی نکرده که به این کلاسها بروند اما از آنجا که درد چشم هم چشمی فقط شامل مسائل مالی نمیشود آنها هم دنباله رو یاران شدند و گفتند هر چه با دا باد بروند سری به این کلاسها بزنند که از دوست و آشنا عقب نمانند. البته از حق نباید گذشت که ایرادی هم به آنان نمیشد گرفت چرا که این ایام زن و شوهرها ولو آنکه بروز نمیدادند از هم دل پر خونی داشتند و گاهی حاضر بودند خون هم را شیشه کنند و هر جا نمایشی بود که زن و شوهری بهم می پریدند و متلک می گفتند و بی احترامی می کردند تماشاچی ها کلی کیف میکردند و از ته دل می خندیدند و انگار که از زبان دل زن و شوهر های تماشاچی حرفها زده میشد و هر جا مطلبی بچاپ میرسید که زنی به شوهری می توپید و شوهری به زنی حمله می کرد خواننده زن از آن یکی دفاع می کرد و خواننده شوهر حرف این یکی را بحق میدانست.

از اتفاق روزگار، خانم و آقای اتفاق، پنهان از هم و بعنوان اینکه برای یکدیگر سورپرایز باشد رفتند و در کلاسهای مربوط نام نوشتند و از تصادف روزگار هر دو در یکروز، اما این در یک کلاس و آن در کلاس دیگر. و ما از کلاس آقای اتفاق شروع می کنیم.

## پرده اول

میشویم. عقل از سرمان می پرد و دست و پایمانرا گم می کنیم، چه زن و چه مرد و البته مخصوصاً مردها. اینرا دیگر هر بچه مدرسه ای هم میداند که " دوستت دارم " را اول مرد باید بزبان بیاورد. اما مردان ما، آیا آموخته اند این درس ابتدائی را؟ خودتان قاضی خودتان باشید. همه میگویند که مرد ایرانی در بزبان آوردن مکنونات قلبی اش نسبت بهمسر خود خسیس است.

یک مرد دانشجو دست بلند می کند و میگوید: " فراموش نفرمائید خانم دکتر که این بنفع زنان هست چونکه اگر قرار بود شوهرهای ایرانی مکنونات قلبی خود را ابراز کنند باید خیلی بد زبانی و درشتگوئی میکردند و بد و بیراه می گفتند.

خانم دکتر میگوید: " بله، ولی ما داریم از عشق میگوئیم نه از نفرت. چه عیب دارد عصر که بخانه میروید، آقایان عزیز، یک شاخه گل سرخ یک دلاری بگیرید بهمسرتان بدهید، او را ببوسید، از زحمات روزانه اش تشکر کنید و با آتش عشق خانه را گرم نگه دارید، عشق که فقط مال جوانان نیست. عشق هرگز پیر نمیشود. عشق هرگز نمی میرد.

بحث و صحبت و گفتگو در این مقوله ادامه پیدا می کند و حرفهای جدی و غیر جدی رد و بدل میشود و پرده اول حدود نیم ساعتی از برنامه نمایش را می گیرد.

عنوان کلاس، کلاس " عشق و عشق ورزی در نیمه دوم ازدواج " است. خانم معلم و دانشجوها جواری در صحنه نشسته اند که تماشاچیان آنها را از پهلو می بینند. آقای اتفاق در ردیف اول نشسته و سراپا گوش است. دانشجوها خود را یکی یکی معرفی میکنند و خام معلم که او را " خانم دکتر " صدا میزنند شروع به افاضه کلام می کند:

" کلاسی که تشریف آورده اید، هدفش تعلیم " عشق " است. برای بعضی از شما که دارای فرزندان بزرگید و شاید هم نوه داشته باشید سخن از عشق به همسر شاید سنگین باشد. اما از یاد نبرید که هیچوقت برای عشق و عشق ورزیدن دیر نیست.

دانشجو ها که بیشترشان مرد هستند لبخند میزدند و چپ و راستشان را نگاه می کنند و دستهایشان را بهم میمالند و دو سه تایشان بیخ گوش با هم پیچ می کنند و بعد با صدای بلند می خندند و یکمرتبه دستشان را جلو دهانشان میگذارند و مثل اینکه برق آنها را گرفته باشد ساکت و صامت میمانند. و خانم دکتر ادامه میدهد.

" درد ما شرقی ها، ما ایرانیها مخصوصاً، اینستکه از عشق فقط شعر گفتن آنرا بلدیم. ادبیات ما پر است از عشق و عاشقی اما وقتی نوبت به همسرانمان میرسد، لال و گنگ و منگ و مست





## پرده دوم

آنها هم تشریف بیاورند و آگاه شوند که بر زن شرقی، بخصوص زن ایرانی چه گذشته و حالا چه نقشی را باید به او داد.

" زنان ایرانی باید بیدار شوند. دوران مرد سالاری سر آمده. دیگر زنان آقا بالا سر نمی خواهند، دیگر زنان برده و بنده مردان نیستند. دیگر عمر سالار مردی بسرآمده. زن ایرانی حق حیات دارد. حق حرف زدن دارد. باید بایستد و از حق خود دفاع کند. دیگر جای او کنج آشپز خانه نیست. زنان نباید زیر حرف زور مردان بروند. در این انقلاب روحی و فکری زنان، اگر

عنوان کلاس دوم، که خانم اتفاق در آن نام نویسی و شرکت کرده و معلم آن یک مرد بظاهر روانشناس است، مقام و موقعیت زن در زندگی زنانوشوی است. خانم اتفاق در ردیف دوم نشسته و سراپا گوش است معلم این کلاس هم از جانب دانشجویان عنوان افتخاری دکتری دارد. آقای دکتر چنین می فرمایند:

" گر چه در میان جمع این کلاس دو سه تن از آقایان هم تشریف آورده اند اما خوشوقتم که کلاس با استقبال زنان بیدار دل جامعه ما روبرو شده و امید دارم آقایان، دوستان خود را تشویق کنند که

کار هم به طلاق بکشد هیچ جای اشکال نیست .  
دختر خانواده نباید مادر را سر مشق قرار دهد او  
هم باید حق خود را بشناسد، بگذار دیگران  
قربانی شوند. چرا زن قربانی شود؟ بحث گرم  
میشود. عده ای مخالفت می کنند، کار به جدل و  
بد و بیراه گفتن می کشد. باز آرامش بر قرار

میشود و باز آقای دکتر گفتار را در همین زمینه  
ادامه میدهد. خانم اتفاق لب گاز می گیرد و مشت  
گره می کند و دسته صندلی را می چسبید و نا  
آرام است .  
این پرده هم، در این مقوله، نیم ساعتی ادامه  
دارد.

## پرده سوم

یک در است. آقا پشت در مودب و خندان  
ایستاده . یک گل سرخ را پشت سرش نگه داشته و  
لبخند بلب دارد. زمزمه می کند و بعد زنگ خانه  
را بصدای در می آورد. خانم آنطرف در را نگاه می  
کند و تا متوجه میشود خود اوست دستپایش را  
بکمرش میزند.

- عوضی اومدی بدبخت !

آقا باز زنگ را می فشارد و خانم پشتش را می  
کند که بر گردد ولی مکث می کند و با صدای  
بلند می گوید: دیگه این خونه جای تو نیست.  
- باز کن عزیز

خانم اتفاق که از شدت عصبانیت قیافه اش  
چنانست که گفتی الانست که از هم منفجر شود در  
را باز می کند و فریاد میزند: چی می خوای ؟

آقا لبخند زنان گل سرخ را تقدیم می کند و با  
مهربانی می گوید: چطوری عسلم ؟ آی لایو!  
دیروز برام چی بودی؟ یه شمسی. امروز برام چی  
هستی؟ یه نن سی !!

- زده بسرت مگر؟

- چرا چی شده عزیزم مگر؟

- عزیزت رفت پهلوی عمه جونت.  
- چی میگی ؟ مگه طوری شده ؟  
- می خواستی چطور بشه دیگه بیس و هف  
سال تو مرد سالاری کردی بسه حالا نوبت  
منه زن سالاری کنم.  
- مرد سالاری زن سالاری کدومه . ما تو این  
خونه یه سالار داریم اونم تویی .  
- کور خوندی . خر نمیشم دیگه . این حرفا  
تو ببر ده کیلو شو بده شاید بقال سر کوچه  
بهت یه مثقالی گل گاوزبون بده.  
- گل گاو زبون می خوام چه کنم ؟  
- چه میدونم گل ختمی بگیر!  
- چه گلی بهتر از تو عزیزم. حالا دل  
منونشکن این گل سرخ رو بگیر.  
- ببر واسه همون کلفت اسپانیش های اکبیری  
که دم مغازت کار می کنن.  
- چرا از خر شیطون پائین نمی آئی چت شده  
یکهو. تو اینجوری نبودی.  
- حالا اینجوری شدم. اون مه را لولو برددیگه.  
- برو که دیگه خواب مرد سالاری رو ببینی.

- چرا دری وری حرف میزنی. مرد سالاری  
 چیه؟ گور پدر هر چی مرد سالاریه. زیر بار  
 زندگی بی ناموس کمرم داره خرد میشه،  
 دارم از پا در میام، فکر آسایش تو و بچه ها  
 یک آن راحت نمیگذاره باز تو هی از مرد سالاری  
 حرف میزنی. اگر مرد سالاری اینه میخوام  
 هفتاد سال سیاه سالاری نباشه.

جنگ و دعوا بین خانم و آقای اتفاق ادامه پیدا  
 می کند و اون بگو و آن بگو و کم کم کار بجائی  
 می کشد که بعد از بیست و هفت سال زندگی  
 برای اولین بار بهم بی احترامی می کنند و دشنام  
 می دهند و خانم اتفاق دست روی آقای اتفاق بلند  
 می کند و تا آقای اتفاق می خواهد از خودش دفاع  
 کند خانم چشمهایش گرد میشود و فریاد میزند: به  
 خداوندی خدا اگر دستت بلند بشود به ناین وان

وان تلفن میزنم بیرندت پهلوی ننه جونت.

آقای اتفاق تحمل نمی آورد و از کوره در میروند  
 و به خانم اتفاق می پرد و هر چه از دلش بر می  
 آید به او میگوید و برای اینکه همسر او کتک کاری  
 نکند دو دستش را محکم می گیرد.

کمی بعد پلیس می آید. دو تا پلیس، یکی سیاه  
 و یکی سفید. میج های کبود خانم اتفاق را می بینند  
 و به مچهای آقای اتفاق دست بند میزنند و او را  
 می برند.

\* \* \* \* \*

دوباره سر و کله نقال روی صحنه پیدا می  
 شود و شرح ماجرا را از آن پس به اختصار تعریف  
 می کند و دست آخر می گوید: بله، جانم برایتان  
 بگویم که بالاخره کار خانم و آقای اتفاق به طلاق  
 کشید و کانون گرم خانوادگی آنها سرد شد و مرد.



## کیتترینگ کاشر پرنس با ما از میهمانان خود چون یک پرنس پذیرائی نمائید



خوشمزه ترین و سالمترین غذاهای کاشر با قیمت باور نکردنی  
 کادر ورزیده و مجرب ما زیباترین میزهای غذا را تزئین نموده و  
 بهترین سرویس را ارائه میدهند

بمدیریت : منوچهر مختار

نرخ مخصوص این فصل:

۰۴۰۴ - ۶۰۹ ( ۸۱۸ )

OPEN BBQ

۲۲۷۳ - ۷۰۵ ( ۸۱۸ )

در منزل شما ۱۲/۵ دلار



# نصرت مختار زاده (آیزک)

مشاور مورد اعتماد شما در امور املاک

Senior Commercial Investment Consultant

متخصص در خرید و فروش:

املاک تجاری و معاوضه های مالیاتی 1031 - آپارتمان بیلدینگ - مسکونی

در مناطق لوس آنجلس، پورلی هیلز و حومه پورلی هیلز

The Prudential  
California Realty

(Beverly Center Branch)

8128 West 3rd. St. Los Angeles, CA 90069

(213) 653-9970 Ext. 226 (Isaac)

## All Pro-Video Photo



با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

• عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بایک، دو یا سه دوربین)

• تهیه عکس های خانوادگی و کودکان

• تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1516 Westwood Blvd.

(310) 475-2144

## آلبرت طیبیان

## دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

(310) 247-1010

9033 Wilshire Blvd., Suite 403

Beverly Hills, CA 90211

جراحی با لیزر

کنتاکت لنز

## نیش زبان، نازبانی



## زخم زبان، هم زبانی

آنچنان زیبا و دیدنی است که آدم دلش نمیآید آنها را زیر پا لگد مال کند.» سخنش مرا چه تکان داد. راستش من تازگی، آنهم از روی احتیاج و در اثر جبر زمانه! بارزش این هنر ارزنده و جالب وطن خود پی برده بودم از زمانیکه برای گذراندن خرج زندگی در این جنگل اروپا من و شوهرم بناچار مدارک تحصیلی را فراموش کرده و یک مغازه کوچک فرش فروشی باز کرده بودیم. و حالا هر روز که میگذرد من بیشتر شیفته اینهمه ظرافت و زیبایی و دقت و هنر دست میشوم. این رنگ آمیزیهای جالب و زیبا، این نقشهای ظریف و دلنشین که مردم هنر دوست اینجا چون تابلوی نقاشی عزیزش میدارند. اینهمه «زیبائی» و هنر را که در ایران اهمیتی بآن نمیدادیم و لگدمالش میکردیم، مثل بسیاری از نعمت های دیگر که قدرش را ندانستیم و لگدمالش کردیم.

خانم مشتری حق داشت. واقعا حیف از اینهمه

خانم، پس از اینکه چند دقیقه ای از پشت ویتترین بالا و پائین و اینطرف و آنطرف را نگاه کرد و راه ورودی دیگری و در مغازه ندید، بناچار دستگیره در را چرخاند و در را باز کرد اما همانجا در آستانه در ایستاد و با تردید و دودلی گفت: «از اینجا باید وارد مغازه شد؟» خنده ام گرفت اما بروی خود نیاوردم و گفتم: «بله بفرمایید تو.» مثل اینکه قانع نشده بود چون این پا و آن پا کرد و بالاخره پرسید: «یعنی باید روی این فرشها راه بروم؟» - پاسخ دادم: «پس فکر میکنید من چطور وارد مغازه شده ام؟ مطمئن باشید که پرواز نکرده ام. در ضمن همانطور که می بینید نه درختی هست و نه طنابی تا من چون تارزان خود را بدون بیندازم!

خانم خندید و بمن هم اجازه خنده داد، اما هنوز شک داشت چون با نوک پا و با احتیاط قدم بداخل گذاشت و با قیافه حق بجانب گفت: «این قالی ها

زیبائی و هنر که لگدمال شود. او نمیدانست که ما بسیاری از نعمت های دیگر را لگدمال کردیم و گذشتیم و تازه دلمان بدرد آمده است.

بگذریم و بقول معروف وارد معقولات نشویم. خانم پس از اینکه یکساعتی فرشها را زیر و رو کرد خیلی عادی گفت: «تو بمن راست میگویی که این فرشها دستباف و مال ایران است؟ میدانی اینروزها آنقدر خارجی بطور غیر قانونی باینجا وارد میشود و آنقدر جنس قلابی با خود میآوردند که آدم نمیتواند به کسی و یا به چیزی اطمینان کند.» با تحقیر سرپایش را نگاه کردم. تنها بوی عطرش صد دلار ارزش داشت اما این باو حق نمیداد که با من این چنین رفتار کند. و من هم بخود حق نمیدادم تا در جوابش سکوت کنم. چشم در چشم او دوختم و گفتم: «حق داری بمن اطمینان نکنی. ایکاش منم مثل تو بدبین و هوشیار بودم. چون همین سادگی و اطمینان به دیگران کار دستم داد و باعث شد تا هفته قبل یکی از هموطنان درستکار تو یک قالی گرانبها را در مقابل یک چک قلابی از دستم در آورد. همانطور که می بینی فقط جنس ها قلابی نیست چک ها هم بهمین درد مبتلا شده!

طرف رنگ برنگ شد و شروع به عذر خواهی کرد و بالاخره هم از همان راهی که آمده بود، این بار سریع تر، بیرون رفت. او که رفت منم پشت مغازه و به دیواری که شوهرم «ورقه دکترایش» را آویزان کرده بود تکیه دادم و بفکر فرو رفتم. تازه ما شانس آورده ایم که با مردم هنر دوست و هنر شناس و خونگرمی مثل ایتالیاییها سرو کار داریم. خدا میداند هموطنان برونمرزی ما چه خواری و خفت هائی دارند میکشند آنهم از کسانی که، تحصیلکرده اش نمیدانند ایران در کدام قسمت از نقشه جهان قرار دارد آنوقت بخود اجازه

هزار و یک قضاوت نابجا هم میدهند.

همانطور که با خود جدالی داشتم، صدای باز و بسته شدن در به گوشم آمد و بدنبال آن کلماتی آشنا از دهان همزبانی ناشناس در فضا آویخت. تازه واردین، دو مرد ایرانی که هر یک فرشی لوله کرده بزیر بغل داشت، برای فروش بمن مراجعه کرده بودند. می گفتند کارشان این بود که ماهی دو سه بار از مرز خارج شده و فرش بطور قاچاق بخارج میآوردند. فرشها از آن اجناس نایاب بود. از آن نوع که خارج کردن قانونی آن مستلزم وارد کردن وجه قابل ملاحظه ای بصورت ارز و بر خوردار بودن از پارتی قوی و بسیار مؤثر بود. نتوانستم جلوی زبانش را بگیرم و گفتم: «توی این موقعیت که تاجرهای معتبر هم نمیتوانند یک نخ فرش غیر قانونی خارج کنند، شما چطور میتوانید بقول خود ماهی چند مرتبه و آنهم براحتی فرشهای قیمتی باروپا بیآورید؟» طرف با وقاحت جواب داد: «اولاً هر کاری شدنی است. دوماً هر دوره، دوره یکی است. و انصافاً نوبتی هم باشد نوبت ما است» و رفیقش که بهت و حیرت مرا دید، خواست باصطلاح خود مرا شیر فهم کند. بهمین دلیل پا در میانی کرد و گفت: «منظور آقا جمال اینستکه یک زمانی شما تاجرها هنر دست زن و بچه مردم بینوا را مفت از چنگشان در میآوردید و با آن پولدار میشدید، حالا نوبت ما است.» بازهرخند گفتم: «از اینکه ما را جزو تاجر بزرگ جا زدید از شما متشکرم، و لزومی نمی بینم که توضیح دهم این جا و چند مغازه تازه پا گرفته دیگر با چه خون جگری بر پا شده و فرشهای امانتی آن متعلق به کیست و یا گردانندگان این مغازه ها انسانهای تحصیلکرده اما آس و پاسی هستند که دارند شب و روز جان میکنند تا بچه هایشان را نان دهند. گفتن این مسائل ضرورتی ندارد چون شما باورتان نخواهد شد. اما در مورد



داشتند و ساکهای دستشان حکایت از گران ترین بوتیک های شهر میکرد. آنها هم در یکی از این خارج شدنها میتوانستند چون من و امثال من در اروپا بمانند منتهی برایشان صرف نداشت. برای جیب آنها صرف نداشت نه اینکه دلشان پیش ایران بود. آنها انتخاب خود را کرده بودند چون بقول خودشان نوبت آنها حالا بود.

خیلی حرفها داشتم باو بگویم. باوکه سخنانش «بجا» و رفتار و کردارش «نابجا» بود. باو که «حق» میگفت اما «حق» نداشت. باو که «درست» میگفت اما «درستکار» نبود. باو که گنااهش در مورد «مفید نبودن بحال وطن» کمتر از من نبود. چرا که من چون او حداقل از آب گل آلود ماهی نمیگرفتم. تنها باین اکتفا کردم که باو بگویم: «در جهنم، شریک مصیبت، سوزش آتش را کمتر نمیکند» و بعد آنها را تقریباً بیرون کردم.

یک ضرب المثل ایتالیایی میگوید هر ملتی دارای دولت و رژیمی است که لیاقت آنرا دارد. و ما ایرانیها تا وقتی که بجای «دل سوزاندن بحال باغچه» بفکر «گل چیندن» خود باشیم شاید از این بدتر هم خواهیم بود.

نوبتی بودن شما بفرومائید ببینم مگر ایران عروسک زیور و کشور است که هر دفعه یکی بطرف خود بکشد، یا خوان یغما است که بنوبت حراج شود؟»

آقا سخت بهش بر خورد چون روترش کرد و پرید وسط حرف من که: «خواهر اگر خیلی دلت بحال ایران میسوزد چرا نماندی؟ چرا سر بزنگاه فرار کردید و ما را تنها گذاشتید؟ اصلاً میدانید که ما ایران مانده ها دیگر شما فراریها را جزء هموطنان خود نمیدانیم؟ شما که آمدید اروپا و آمریکا و دارید راحت و بدون دردسر زندگی میکنید و اصلاً باکتان هم نیست که چه بر سر ایران آمده؟ لایه فردا هم که ایران وضعیتش خوب شد میخواهید برگردید و ناز شست هم بگیرید! که چی؟ خارج بوده اید. نه! شما که در غم و درد ما ایران مانده ها شریک نشدید، دیگر هموطن ما نیستید.»

این سخنان از زبان یک انسان درد و رنج کشیده و با طعم زندان چشیده و با قربانی جنگ داده قدرت این را داشت که مرا بفکر بیندازد اما از دهان او؟ نه. تازه مرا بیشتر عصبانی میکرد. چرا که آقایان اینطور که میگفتند کارشان حسابی رونق داشت و با یک نگاه به سرو وضع آنها میشد فهمید که کم و کسری ندارند. شیک ترین کت و شلوار و کفش ایتالیایی را به تن

و  
ا  
ل  
م  
ه  
ن  
ا  
ن  
و  
د  
بن  
ش  
ود  
پا  
ری  
فا  
و  
نهم  
لور  
ست  
دید  
خند  
شما  
ما  
و  
پا  
یا  
آس  
تا  
رتی  
سورد



## کیت‌رینگ کاشربهادر

«اعتبار کیت‌رینگ های لوس آنجلس»

محفل های گرم و خاطره انگیز خود را با غذاهای خوشمزه و انتخابی کیت‌رینگ بهادرترین و تکمیل فرمائید.

بهادر پرسابقه ترین کیت‌رینگ کالیفرنیا با کادر ورزیده و مدیریت صحیح ارائه دهنده سرویس برتر و کیفیت بهتر به شما و مهمانان عزیز میباشد.

از مشاوره آزادانه با مدیریت بهادر کیت‌رینگ بهره مند شوید.

(818) 222-6067

(۸۱۸) ۶۰۹-۷۱۳۵

آدرس: 6027 1/4 Reseda Blvd., Tarzana, CA 91356

## انبارهای کوچک برای اجاره

با ماهی فقط ۲۰ دلار به بالا

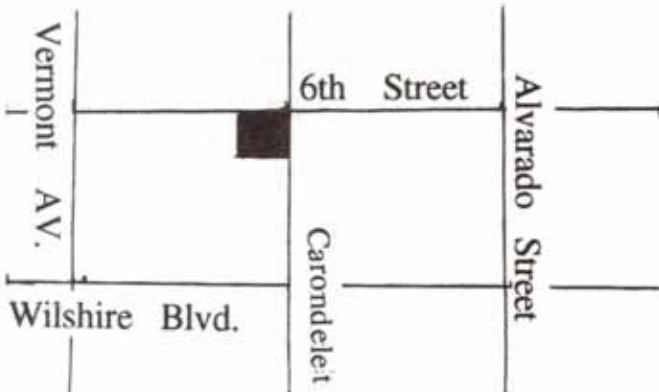
در اندازه های مختلف



— قیمت های ارزان

— تمیز ، مدرن ، مطمئن

تلفن ۰۳۸۵ - ۳۸۵ (۲۱۳)





# دکتر بهروز بروخیم دکتر بنجامین (بهنام) بروخیم

جراحی استخوان و مفاصل - ارتروسکوپی

Orthopedic Surgery

436 N. Bedford Dr. #303  
Beverly Hills, CA 90210  
(310) 859-9196

10767 Riverside Dr.  
North Hollywood, CA 91602  
(818) 980-8881

**JACOB  
F. ESAG OFF  
D.D.S.**

**دکتر جیکوب اسحاق اف  
دندانپزشک**

تلفن ۲۴ ساعته

**(310) 652-9114**

239 S. La Cienega Blvd., Suite 200  
Beverly Hills, CA 90211

پارکینگ رایگان شهرداری بوری هیلز  
با فاصله یک بلاک  
یک بلاک جنوب و بلشر بروی پارک لاسیونگا

مشاوره رایگان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی (ثابت و متحرک)
- زیبایی دندانها با باندینگ
- سفید کردن دندانها
- جلوگیری از پوسیدگی دندانها
- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

افتتاح مطب جدید در منطقه ا نسنو

4237 Coloma Ave.  
Woodland Hills, CA. 91364

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

تلفن ۲۴ ساعته: ۳۵۰۲-۲۸۰-۲۱۳

**دکتر هوشنگ پاکدامن**

مشاوره در امور:

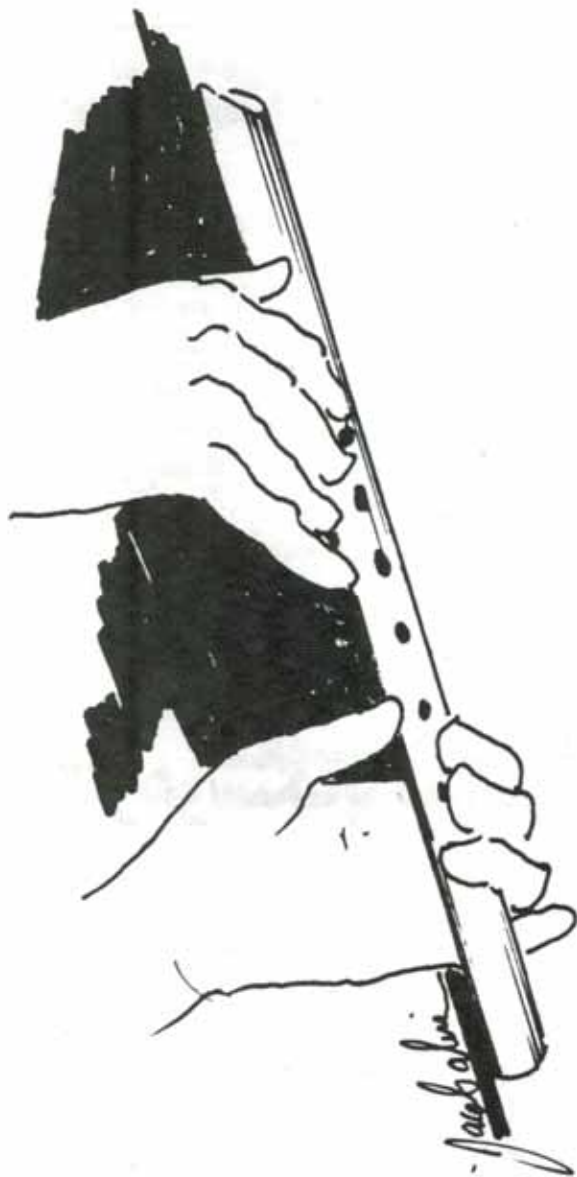
- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

337 S. BEVERLY DR. #207  
BEVERLY HILLS, CA 90212

# نواى نى.....

از مجموعه داستانهای سپید و سیاه

( در دست چاپ )



\*...هیچ نوانی مثل نی، هارپان را برقص و وجد  
نمی آورد و هیچ شاعری مثل مولانا پیام نی را در  
نیافته . مثنوی او با نی و هشتیازی او با نی شروع می  
شود و آتش بدل میزند..\*

\* از تنبور گرفته تا سنتور و از تار گرفته تا  
گیتار و سه تار و هرد و چنگ . \*

\* .... و ریاب.... همه بوجود آمدنشان تا حدی  
مدیون این ساخته مجوف گیاهی و این قطعه چوب تو  
خالی و حفره دار و ساده و بی قابلیت است.\*

\* از یک بابت، نی پدر بزرگ و خلاق همه آلات  
موسیقی است و هر بار که ما آنرا بلب می گذاریم بی  
آنکه متوجه باشیم بر آن بومه می زنیم....\*

نواى نى ، آنهم نى چوبانی از پیش خدا می آید  
و بیداد میکند و وقتی نى زن، دلشکسته هم  
باشدکه دیگر واویلاست و روزگارشنونده سیاه است.  
وقتی خوب به ناله ی نى و پیام آن دل بدهیم  
مثل این است که دارد برای کائنات و بدبختی های  
هنوز روی نداده سوگواری می کند و نجیبانه شیون  
میزند و بقول مولانا از جدایی ها شکایت می کند .

ولی بدبختی اینجاست که نوای نی اغلب نه دل‌داری می دهد و نه تسلی خاطر بیمار می آورد. نه دل را ساکت می کند و نه مرهمی به زخم درون می دهد. نه معمای زندگی را حل می کند و نه امیدواری می دهد.

نوای نی فقط و فقط زخم میزند و فقط بدنبال سینۀ " شرحه شرحه از فراق " میگردد و آنرا بی رحمانه از هم می درد و گرنه مولانا نمی گفت:

نی حدیث راه پر خون می کند

قصه های عشق مجنون می کند

شاید هیچکس مثل مولانا پیام اسرار آمیز نی را رد نیافته باشد. شاید هم شمس تبریزی در خلوت با او نیمی از اسرار عرفان را با آهنگ نی به او الهام و تلقین کرده باشد. ببینید او با این بیت چطور آتش بجان میزند:

آتش است این بانگ نای و نیست

باد هر که این آتش ندارد نیست باد

جالب اینجاست که وقتی نوای نی قلب را از هم می درد، ما چندان دردی حس نمی کنیم چون ناله ای که از این قطعه چوب تو خالی و پیش پا افتاده و سوراخ دار و بی قابلیت به بیرون تراوش می کند در یک چشم بهم زدن رگ و ریشه ما را از یک مرفین بهشتی اشباع می سازد و بعد این حجامت و خون ریزی آسمانی را شروع می کند و سیل خون و اشک با هم راه میفتند:

همچو نی زهری و تریاکی که دید

همچو نی دمساز و مشتاقی که دید

من بهر جمعیتی نالان شدم جفت

بد حالان و خوش حالان شدم

در گوش دادن به ناله نی است که ما ناگهان

متوجه می شویم همه مان سرنوشت نی را داریم و ما

را از نیستان رضوان بریده اند و نی از زبان ما حرف میزند و شکوه می کند:

از نیستان تا مرا بریده اند

از نفیرم مرد و زن نالیده اند

در اینکه نی مثل طبل یکی از قدیمی ترین و

ساده ترین و ابتدایی ترین آلات موسیقی است شکی نیست، ولی وقتی خوب توی نخ آن برویم پیام اسرار آمیز و دردناک و التهاب آور آن را می توان به هزار نحو تعبیر کرد و عکس العمل نشان داد.

هر کسی از طن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

سر من از ناله من دور نیست

لیک چشم و گوش را آن نور نیست

من همیشه از خودم پرسیده ام آیا اولین چوپان یا زارعی که بی خیال و برای رفع تنهایی یک ساقه گندم تو خالی و سوراخ دار، یا یک نی بریده شده از نیستان یا چیزی شبیه آن را بلب گذاشته و در آن دمیده و ناله سوزناک آنرا شنیده است چه واکنشی از خود نشان داده و چه کرده است؟

کسی چه می داند. شاید این صحنه، این اکتشاف و این ماجرا و این ناله و پیام " هرگز نشنیده " طوری با روح چوپان شوریده عجیب شده و در عقل نهان او رسوخ کرده و لانه گرفته است که از یک بابت خمیر مایه نبوغ همه مخترعین و ابداع کنندگان آلات موسیقی در سراسر تاریخ شده است.

از تبنتور گرفته تا سنتور و از تار گرفته تا

گیتار و سه تار و عود و چنگ و رباب و صدها آلت موسیقی و طرب همه و بدون استثناء بوجود آمدنشان تا حدی مدیون این ساقه مجوف گیاهی و حفره دار و ساده و بی قابلیت است و ما هر بار که

آترا بلب می گذاریم بی آنکه متوجه باشیم بر لب آن  
بوسه می زنیم ولی با همه این لب بلب گذاشتن ها  
پیام و طلسم اسرار آمیز آن پنهان و ناگشوده می  
ماند و عطش و استسقا روحی را دو چندان می  
کند.

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من.....

آن شب من با مثنوی خلوت کرده بناله نی گوش  
می دادم و اشک از چشم و خون از دل سترده از  
مولانا در شکستن طلسم نی مدد می طلبیدم. دیر  
وقت بود که تلفن زنگ زد و رشته ها را پنبه کرد.  
یاری عزیز و نازکدل بود و سر تلفن اشک می  
ریخت.

گفتم بد نباشد؟ گفت ترا بخدا یک سر پا

بیا اینجا شادی و شعف مرا با خودت قسمت کن یا

اقلاً نشسته مرا تماشا کن چون من به تنهایی نمی  
توانم این بار بهشتی را بدوش بکشم و دارم از دست  
می روم.

گفتم بلکه باز سری به خمره زده ای؟ گفت  
نه...نه ولی آنقدر غرق در شادی و اشباع از نشسته  
هستم که دارم خودم بخودم حسادت می کنم.

دیدم " حسادت بخود کردن " خیلی حرف  
است و طرف دارد عرش را سیر می کند. دلم تو  
ریخت و پیش خودم گفتم نکند او راز خوشبختی را  
یافته باشد و من دارم سماع می مکم و غوره می  
چلانم!

گفتم داری مرا خر می کنی؟ حتماً یک  
بطری شیواس ریگال را بخندق بلا سرازیر کرده  
ای.... من بوی اسکاج را حتی از سر تلفن هم دارم  
استنشاق می کنم. بلکه دست در آغوش یاری



قبه ی مظفرانه ای گفت مال خودت و از نامه های خودت است و گوشی را گذاشت.

من آن شب تا صبح خوابم نبرد و ترس برم داشت که او راز خوشبختی را یافته است ولی دو روز بعدش در خیابان به او بر خوردم و دیدم مثل همه مان با پشت خمیده و چشمان بی نور دارد صلیب نامریی زندگی را بدوش می کشد و خودش هم نمی داند. قدری دلم قرا گرفت و فهمیدم از خودمان است و ناله اش سرد است و دستش جایی بند نیست.

بعد دلم برای خودم و او سوخت و به جامی شراب دعوتش کردم و با هم به میخانه ای خلوت و خنک و نیمه تاریک در آن حوالی پناه بردیم. کم کم جام تبدیل به قدح شد و قدح بطری گشت و هر دو از دست رفتیم.

وقتی شراب او را گرفت مثل همیشه بطری زائد را مخاطب قرار داد ولی روی سخن با من بود و سراپا گوش شدم چون او از آنهایی است که وقتی مست است عاقلانه حرف میزند ولی در هوشیاری مثل من خرفت است و حرفش مفت.

گفت ما همه مثل کوه نوردانی ناشی و تازه کار از ترس جان چهار دست و پا به دیوار عمودی کوه زندگی چسبیده ایم ولی سرانجام انگشتان خون آلود ما فرسوده شده مثل جوجه کلاغ هایی که از لانه افتاده باشند به قعر دره پرتاب می شویم.

آنهایی که چهار دست و پا به دنیا و محتویات آن چسبیده اند وقتی عزرائیل وعده ملاقات می گذارد ( یا سرزده از راه می رسد ) جان دادشان تبدیل به جان کندن می شود. گفتم گوشی دستم است و میدانم هیچکدام صاحبخانه نیستیم و مهمانیم زهر خندی زد و گفت اشتباه می کنی.

گفت اینقدر اصول دین نپرس من لب به آب آتشین نزده ام ولی آتشی در دل دارم و دارم به غوغا و غلغله ی " سکوت محض " و موسیقی روح گوش می دهم و در درونم طوفانی برپاست و مشاعرم از دست رفته است خودت را بمن برسان.

گفتم مرد حسابی به سکوت که نمی شود گوش داد. سکوت که غوغا ندارد من اینجا با نوای نی خلوت کرده ام و دارم عرش را سیر می کنم تو یک سر پا بیا و برگرد.

گفت سوراخ دعا را گم کرده ای و واعظ غیر متعظ شده ای. در نامه هایت همه اش سنگ گوش دادن بسکوت محض را بسینه میزنی و از استماع موسیقی درونی صحبت می کنی و حال که من این راز را کشف کرده ام تو رفیق نیمه راه شده ای.

گفتم این نوشته ها شعر است و تو جدی گرفته ای و در اشتباهی.

گفت بر عکس. تودر اشتباهی. من گوش جان را باز کرده ام و کلید گوش دادن به موسیقی سکوت را یافته ام و تو داری غبطه می خوری. گوش جان سگش می ارزد بگوش جسم. ببین طرف چه میگوید:

".... هر کس موسیقی سکوت را با گوش جان شنیده دیگر شوین ها و بتئون ها و شویرت ها و چایکوفسکی ها را قبول نخواهد کرد و ویلن یا شاهیفتر نیز برای او صدای زه پنبه زنی را خواهد داد و مثل چرخیدن در بروی لولایی زنگ زده جلوه خواهد کرد و ...."

گفتم گوینده حتماً بنگ کشیده بوده و خیلی بلند پروازی کرده است ولی این حرف های او بگوשמ آشنا می آید. بگو از کجا آورده ای؟ با

گفتم یعنی می خواهی بگویی در این سرزمین  
خاکی ما مهمان هم نیستیم؟

گفت نه... نه ، ما در این خراب شده از مهمان  
هم چند پله پائین تریم. ما غریبه ایم غریبه های از  
بهشت رانده شده ، ولی با وقاحت آمیخته با حماقت  
خودمان را به نهمی می زنیم. ما یک عمر دانسته  
یا ندانسته سرگرم فریب دادن و فریب خوردن  
هستیم ولی غم انگیز ترین فریب ها خود فریبی  
است.

شاعری که می گوید حاصل زندگی او سه  
حرف بیشتر نیست : " ...خام بدم ، پخته شدم،  
سوختم " کور خوانده است. بیشتر ما رندان بدبیار  
نیمی از عمرمان به " چکنم... چکنم " می گذرد و  
نیم دیگرش به " این چه کاری بود کردم؟ " نصف  
عمرمان در سرگردانی و بلاتکلیفی و نصف دیگرش  
به تأسف و پشیمانی.

هویتی که در این زندگی خاکی بما داده اند نه  
تنها موقتی است بلکه اغلب قلبی هم هست! پرونده  
اصلی و سجل و احوال حقیقی ما، در اقلیم های  
دور دست و آثیری و در کپکشان ها و سحابی هایی  
که میلیاردها سال نوری با ما فاصله دارند پایگانی  
است و کلیدش هم در بغل آریاب کائنات و مشاورین  
اوست.

در میان ما خاکیان ناقص الخلقه و کوران و  
کران مادرزاد، کیست که بتواند با اطمینان خاطر  
از اصل خودش صحبت کند؟ کیست که بداند از  
کجا آمده و بکجا میرود و چند بار ( و بچند شکل  
و شمایل ) باین ماتمکده و باین سرزمین غریبه آمده  
و بازگشته؟ گاه بصورت مرد و گاه با شمایل زن

زمانی سیاه و زمانی سپید، قاتل و مقتول، چلاق و  
سبکبال، دانشمند و حمال الحطب، فقیر و غنی،  
زیبا و زشت.

ما همه اینجا بوده ایم ( یا خواهیم بود ) و یک  
یک این مراحل را پیموده ( یا خواهیم پیمود ) و راه  
گریزی نیست و ظاهراً نمی توان میان بر زد .  
در خانه ای دخمه مانند در توپسر کان، کلبه  
ای در تونس، غاری در دهلی، ایگلوبی در خطه  
اسکیموها، قصری در سوئیس یا خیمه ای در  
صحرای عربستان، نطفه ای بزور یا رضا در رحم  
دخترکی تازه بالغ بسته می شود و وقتی چشم بدنیا  
گشود، اسم او را جعفر یا جورج، شموئیل یا  
هامبارسون، اردشیر یا پی یر می گذارند و در  
سلاخ خانه زندگی به امان خدایش می سپارند.  
ولی کیست که این کهنه کار تازه وارد و ( صد بار  
به دنیا آمده ) را درست بشناسد و هویت اصلی او  
را بداند؟

شاید فرزند دلبنده ما، در این زندگی فعلی،  
قاتل ما، در زندگی قبلی بوده است و دشمن خونی  
ما، در یکی از زندگی های گذشته حال برادر دو  
قلوی ماست و هیچکدام هم خبر نداریم!

ما نه از هویت خود مطلعیم و نه می دانیم  
آنهايي که دور برمان را گرفته اند کیستند، از  
کجا آمده اند و از جان ما و خودشان چه می  
خواهند. جهل مرکب که می گویند همین است.

ما، در عین دلداری دادن به دیگران، خود  
احتیاج به دلداری و تسلی داریم و کوری هستیم که  
عصاکش کوری دگر شده ایم. ولی چاره ای نیست  
و باید خود را به تجاهل زد و دندان روی جگر

گذاشت. باید تظاهر کرد و با سیلی صورت خود را سرخ نگاه داشت ولی ما اغلب صورت خود را با صورت دیگران اشتباه می کنیم و آنان را لت و پار کرده خون راه می اندازیم.

ما جانوران دو پای از خود راضی و قسی القلب بجای اینکه دست یکدیگر را بگیریم اغلب جان یکدیگر را میگیریم و بجای اینکه سر یکدیگر را بنازیم سر یکدیگر را میخوریم.

در تآثر زندگی همه انتظار داریم بازیگر اصلی صحنه باشیم. ولی نود و نه در صدمان یک عمر به تماشاچی بودن و سماع مکیدن محکوم هستیم و ناکام می رویم. اما زیاد هم نباید شکوه کرد چون باصطلاح اگر..... شب دراز است. ما باز هم می رویم و باز هم بر می گردیم و باز هم ماجراهای تازه و زندگی های بعدی را برایمان تعبیه کرده اند و طبیعت باین زودی ها دست از سر کچل ما بر نخواهد داشت.

چهره های مرموز و ناشناسی که ما گاهگاه در رویاهای اسرار آمیز نیمه شب می بینیم، از امپراطور چین گرفته تا اسکیمویی که در ایگلو (خانه برفی) خودش از سرما خشک شده و از سرخ پوست امریکایی گرفته تا کنیز مصری همه خود ما هستند و نماینده زندگی های قبلی ما، منتها خاطره آن زندگی ها عجالتاً از ما گرفته شده.

ما از زندگی های گذشته و فراموش شده بدهی ها و دین های اسرار آمیزی بیکدیگر داریم که باید بنحوی ادا شود و بیکدیگر باصطلاح مفاصا حساب بدهیم.

ولی این زندگی های متعدد، این تناسخ و این

" ده ها بار برگشتن " لزومی ندارد همه در این سرزمین خاکی و در جسم صورت گرفته باشد. اقلیم فراوان است و خطه های دور و نزدیک بسیار. این کائنات باریتعالی ( قربانش گردم ) آنقدر عظیم و ولنگ واز، است که افتخار ( یا خجالت ) بدنیا آمدن منحصر بیک منطقه و یک ستاره نیست. اگر قبول ندارید بعضی شب های پر ستاره به آسمان نگاه کنید خیلی از آنها بنظر آشنا می آیند و چشمک می زنند. ما مستاجرین هزاران اقلیم دور و نزدیک بوده ایم. حافظ خودمان هم فریاد میزند که:

ترا ز کنگرة عرش میزند صفر

ندانمت که در این جایگه چه افتادست.....

زندگی یک سریال است و نه یک نمایش یک پرده ای، و هر رلی را که خیال کنید ما، در این صحنه ی زندگی بازی کرده ایم ( یا خواهیم کرد ). جیب ببری که در بازار پر ازدحام کلکته پاسپورت و پول و سجل احوال شما را میدزدد یک وقتی وزیر دست راست حمورابی بوده است و اصغر قاتل، زمانی از سرداران بنام ریشارد شیردل . استالین در بارگاه امپراطوران چینی در هزاران سال قبل، رل میر غضب را بعهده داشته، و پیرزن سپید مو، و موقری که عصا زنان از کنار شما می گذرد، از ملاحان کشتی حامل کریستف کلمب است و در زندگی بعدی باجناب شما خواهد شد. هر سرش را بگیریم معمای زندگی خاکی هیجان انگیز و مخوف و دهشتناک است.

ولی بدنبال کابوس های وحشتناک زندگی خواب های طلائی هم در پیش است و ما همه بالاخره یک روزی بمراد دل خواهیم رسید، ولی باید صبر و حوصله داشت.... صبر و حوصله.

## دال مثل دوستی



را بیاد میآورم. هم سن و سال بودیم و به ضرورت بچگی و بی خیالی با هم بودیم در مدرسه، دبیرستان تا دانشگاه. سالهای کودکی را در کوچه پس کوچه های محله بدنبال آرزوهای گمشده مان دویدیم، آرزوهائی که بسیاری از آنان در لا بلای گلپای خشک شده سرخ و محمدی پنهان ماندند و آخر همه بر باد رفتند. ولی آنچه که بر باد نرفت الفبائی بود که در رابطه با یکدیگر یافتیم و از الف به دال مثل دوستی رسیدیم.

غروب ها به پشت بام می رفتیم و درس می خواندیم. آفتاب که می رفت رختخوابها را پهن میکردیم تا خنک شود. به روی ملافه های سفید خنک به پشت در کنار یکدیگر لم می دادیم و

چهارده سال پیش همین زمانها بود که پشت به شرق و رو به غرب، خطی که هوا پیمان در دل تاریکی مبهم بمدت چند ساعت و نیمی آن را طی کرد، او را - دوست و همکلاسی و همراه قدیمی ام را - مانند بسیار چیز های دیگری رها کردم و راهی این دیار شدم. رهایش کردم با کوله باری از خا طره های خوب و بد کودکی و لحظه های اضطراب و دلنگرانی و لحظه های شیرین.

افسوس که یکروز صرف بستن دل شد به این و آن روز دگر به کندن دل ز این و آن گذشت  
با او هم محله ای بودم و همسایه دیوار به دیوار. از زمانی که روپوش ارمنک به تن میکردیم او



در گوش هم زمزمه های شیرین کودکانه سر میدادیم.  
به آسمان چشم دوخته انگار میتوانستیم ستاره ها را  
با دست بچینیم و بموهایمان بیافیم .

راهمان یکی بود، مقصدمان یکی. در صف  
اتریوس و در تمام طول راه با هم حرف میزدیم.  
درباره چیزهایی که نمی دانستیم و درباره همه چیز.  
می خندیدیم و ریشه می رفتیم و چه مسخره بازیها  
و گاه سکوت میکردیم و از پنجره اتریوس به درختان  
که بموازات ما در حرکت بودند به بیرون چشم می  
دوختیم.

شاید عجیب بنظر بیاید یک دوستی بچه گانه  
چگونه توانست طول موجی به این قدرت و کشش  
داشته باشد و بتواند پس از گذشت اینهمه سال باز  
هم خودنمایی کند. شاید یکی از دلالتش این بود



که من و او هیچگاه و در هیچ زمانی سعی نکردیم  
مانند یکدیگر شویم. از اینکه مثل هم باشیم ترس  
داشتیم چرا که یکی در دیگری حل میشد. ما در  
یکدیگر حل نشدیم. او بمن نگفت چگونه ببینم و  
چگونه بیندیشم. بی شک هر موجودی برای دیگری  
معنائی است که این خود موجب کششی فی ما بین  
میشود. هر کدام از ما رنگ روحی مشخصی  
داشتیم که از حیث روشنی و تیرگی در همان زمینه،  
باز با یکدیگر اختلاف پیدا می کردیم. بین دو  
دوست یکدل و یک جهت همانقدر اختلاف میتواند  
باشد که در میان رنگ گلهای مختلف بنفش و  
ارغوانی.

همه تصور میکردند من و او خصوصیتی مشابه  
هم داریم. در حالیکه او ابوعطا میزد و من دشتی  
میخواندم، او ماهور می خواند و من بیات ترک می  
نواختم. اما همیشه در جایی و نقطه ای بهم  
میرسیدیم و همدیگر را قطع می کردیم که البته  
پشتوانه این بهم رسیدنهای چیزی نبود غیر از ندیده  
گرفتن ها، از خود گذشتن ها و به دیگری اهمیت  
دادن. پیوند ما دو دوست به واسطه پیمان اسرار  
آمیزی که خارج از اراده ما باشد پدید نیامده بود،  
هر دو برای پایداری این پیوند از خود سایه  
میگذاشتیم.

هر دو استقلال را در ارتباط با یکدیگر محترم  
دانستیم، بهمديگر اجازه دادیم هر کسی کار  
خودش را آنطور که می تواند و در حد بضاعتش  
انجام دهد. همه که نباید مانند هم عمل کنیم.  
خلاقت و پیشرفت در گروی تفاوتها و دگرگونی  
هاست. دوستی واقعی هم همین است که حصاری  
سهمگین از برای به زنجیر کشیدن دیگری در  
اطراف خود بنا نکنیم و نگذاریم هم دیگران برای ما

زندانی بسازند.

این دوست من فرزند با صفای طبیعت و از دلباختگان پاکباز دشت و دمن بود. به کوچه بزن بود و دل در قفس نمی بست. هوای خانه با او سازگار نمیشد. حال و هوای خانه را نداشت، اگر قصد خواندن چند سطری هم داشت بچه زیر بغل زده در کنار رودی، روی علفی خلاصه زیر آسمان آبی جان و دلش را در فضا پخش میکرد. در هر گوشه کناری در پی ذره ای از هستی میگشت تا آن را خوب بستاند.

بر خلاف او من اما خانه نشین بودم. خانه با من سازگار و خانه نشینی را سخت دوست میداشتم. در ارتباط با مردم او با سخاوت، آسان گیر و خنده رو مینمود. روح ساده و کودکانه ای داشت و شاید به دلیل این هم در زندگی پیروزی زیادی نصیبش نشد. روزگار با او چندان یاری نکرد، لیکن بجایش خلق روزگار در همه جا یارش بودند. جایی نبود که خانه رفیقی و آغوش شفیقی بر روی او باز نباشد.

جزو آن عده از آدمها نبود که وقتی بتو میرسند به زبان تو حرف میزنند و به دیگری که میرسند به زبان او. دیده ام خیلی ها را دست در گردن دوستشان حلقه می کنند و با نوعی تظاهر کاذب از دوستی و رفاقت خودشان داستان می بافند آنقدر که فکر میکنی یک جای قضیه می لنگد بعد تا چشم ترا دور می بینند دست بر گردن دیگری می اندازند و همان هجویات را تحویل می دهند.

هیچکدام از ما لاف دوستی با یکدیگر را نزدیم، به اصرار و پا فشاری دوستی را برای هم تعریف نکردیم و حد و حدودی برایش نگذاشتیم.

نه آنکه هیچگاه از او ترنجیدم و یا او دل آزرده از من نگشت، باری چند از هم کدر شدیم و کوتاه مدتی میانمان فاصله افتاد. اما آن مدت را بعنوان روزهای زندگییم به حساب نمی آورم. خاطریم هست در آن فاصله چه بیقرار دیدنش بودم. آنقدر دل دل کردم تا باز گردم. انگاری برایم قرنی گذشت. این حقیقت است و سر موئی هم خلاف ندارد که چگونه مشتاق دیدارش بودم. روزی به سراغش رفتم. نگاه مشتاقم زودتر از آنچه باید ضمیرم را فاش کرد و زبانم از تقریر حالات و احساساتم باز ماند.

سخت کوشیدم تا توانستم باو بگویم و به او گفتم از آنچه کرده ام پشیمانم. کوشیدم باورهای سیاه را از ذهنش پاک کنم. تمام زیبایی اش این بود که از سایه های نزاع و ترشروئی ترسیدیم و دهان به اعتراض و شماعت باز نکردیم. همچنین او هم گام برداشته ی مرا با گامهای مثبت دگری جواب گفت. از آنروز به بعد دیگر حرفی و یا دلخوری بمیان نیامد و هیچگاه از یکدیگر کینه بی رحمانه ای در دلمان باقی نماند چرا که به دوستی تنها از سنگر عشق نگاه کردیم. به دوستیمان یک وزن و یک جنس دادیم که همان عشق بود. هر دو آب زلالی روی کدورتها ریختیم و با نگاهی شفاف و پاک از نو بهمیدرنگ نگاه کردیم.

نکته اینجاست که دوستی مانند عشق یک احساس است. باید این احساس را پرورش داد و تغذیه کرد. دوستی به همان اندازه عشق گونه است که عشق دوستی گونه. به این معنی که اگر رابطه ها را بمانند یک چهار پایه بدانیم، دو پایه آن عشق است و دو پایه دیگر دوستی. نمیتوان گفت کدامین پایه عشق باید باشد کدامین دوستی. هر



دراز می کنیم تا قطره ای محبت بر کف دستمان  
بریزد. چرا پس خود توجه نمی کنیم که انسانیت  
واقعی یعنی شیفتگی. و این شیفتگی همیشه در  
هاله ای از فروتنی قرار دارد. در مقابل سر و  
همسر و دوست و رفیق از خاک و خاکستر هم  
فروتن ترمیشوی، چرا که دوستی فروتنی می خواهد.  
فروتن و افتاده کسی است که میداند کیست و در  
عین حال میداند که کسی نیست. میداند که از  
خاک آمده و بخاک هم خواهد رفت، بقیه دیگر  
ظواهر و پندارهای بیبوده ای ایست که چند گاه  
دلمشغولمان میکنند و مانند باد خواهد رفت و  
خواهد گذشت.

امروزه روز میدانم در این دیار سکه و درم رواج  
شایسته دارد. میدانم کلیه ارزشهای اخلاقی و  
روحی و روانی با پول تاخت زده میشود و میدانم که

دو بهم‌دیگر ضمیمه هستند. بنابراین دوستی و  
عشق به صورت یگانه کلید و یگانه ابزار در کوره  
راه سختیها و دشواریها در می آید. در راه  
رسیدن به این منظور و پیدا کردن یگانه کلید باید  
روحی بزرگ و سازشکار داشت. نمیشود بر سکوی  
غرور ابلهانه نشست و از بالا دست به پائین ترها  
نگاه کرد و انتظار ایشار و عشق و بخشش را از  
دیگران داشت. اگر ما شایستگی دوست داشتن را  
نداریم شاید به خاطر آن است که خواهانیم تا  
دوستان بدارند، در عینی که جریان عشق یک  
جریان دو طرفه است.

هر کدام از ما در پشت این دیوار گواشی تن،  
یک روح شکننده و سرگشته داریم که بدنبال عشق  
بی‌معا با سراپا دوانیم، چرا پس بجای آنکه خود  
بازان باشیم و بباریم دست در یوزگی بطرف مقابل

پول، حق حاکم بر دنیای امروز است. میدانم معنویات در جایی نه چندان دور گم شده است و حتی آنانی هم که سعی داشته اند با سخاوت وجودشان در مقابل دیگران فروتن و افتاده باشند و سر خم کنند بجز آه و ناله و قدر ناشناسی دیگر چیزی دستگیرشان نشده، و بخوبی میدانم همه آنچه که در این نوشته درباره دوست قدیمی ام گفتم و خود نیز دهانم به آب افتاد، به عصر دیگر و روزگار دیگری تعلق دارد. واقعیت اینجاست که زمانه عوض شده، مدار زندگی بر مدار عشق و رفاقت کمتر میگردد و رنگ و بوی روابط شکل دیگری بخودش گرفته است. با اینهمه اعتقاد دارم که انسانها بدنبال روابط واقعی اجتماعی و خانوادگی هیچگاه نباید از جستجوی یک عشق بزرگ خسته شوند که در واقع افسانه عشق به پهنای گیتی کهنه نخواهد گشت و مرحمی خواهد بود بر هر دردی. بقول شهید همدانی عین القضاة که می گوید:

در این سا لسوخته های بیابانهای تنهایی،  
ما را باید که به عشق دست در آویزیم که عشق آتش  
است هر جا رسد سوزد و برنگ خود گرداند.

در میان سالهای بلند زندگی، در این شهر، از اعضای خانواده و دوستان قدیمی کمتر خبری بود. تنها راه میماند یافتن رفیق تازه ای تا این سفر دردناک را کمی هموارتر سازد. در این راه با گروه ها و تعدادی آشنا شدم که چندگاهی آشنایم بود و همانطور هم بصورت آشنا باقی ماندند. آمدند و رفتند. بسیاری را شناختم اما دلپایشان و عمق وجودشان را نشناختم. بهم نزدیک بودیم، اما دور

نه آنکه خواسته باشم گناه را بر گردن کسی

بیاندازم. در اینجا همه از یکدیگر زخمی هستیم. با اشاره کوچکی میشود دل دیگری را آزد. تا پایمان به کوچکترین سنگ میخورد سکندری میرویم و با سر به زمین می افتیم، چرا که حقایق ساده زندگی که در عین حال پایه های مستحکم روابط انسانی بشمار میروند، مانند پیوند دو قلب، دو روح و آن رشته های عمیق حمایت و عشق در میان شلوغی افکار و دستاوردهای جامعه غربی به راحتی گم شده، و از آنجائیکه در زندگی حقیقی مردم بیشتر در درون خویش زندگی می کنند و اسیر احساسات و اندیشه های خویشند، بیرون جهیدن از این غالب، دشوار و گاه غیر عملی بنظر میآید. در نتیجه روز بروز در اثر مقابله با مشکلات توان شکن بر قطر جداری پوست تنمان افزوده میشود و هیچ تیری به تنمان فرو نمیرود و بی حس تر و بی حس تر میشویم تا آنجا که درد دیگران را درد خود نمیدانیم و از غم دیگری بی خبریم و در همان پوسته سخت خودمان از سر ناچاری دست و پا میزنیم و تنها وظیفه مان نگاه داشتن کلاهی بر سر خودمان میشود.

بهم نگاه میکنیم، همدیگر را نمی شناسیم. من آن نیستم که بودم و او هم نیز. در کنار هم و با هم هستیم اما قلب هایمان خشک و منجمد شده. همگی بنظر میرسند در عصر قمار زندگی می کنیم. هیچگاه تا بدین اندازه زندگی به قمار و جنگ قدرت شباهت نداشته است. زمین شده مرکز زور آزمائی و زور ورزی و انسان گاه بگمان خود بر حوادث و اتفاقات دست می یابد، مست غرود میشود و خیال میکند دنیا بکام او چرخیده، غافل از آنکه

دوره خوشی هم چون باد صحرا میگذرد و رهایمان میکنند.

در این صحرای تنهایی و در کنار این روزگار نمیدانم چه، شاید بی وفا، شاید غدار، شاید بی رحم، در این روزگار غریبی که فریب و نیرنگ در هوایی که استشمام می کنیم پخش است، و در عصر نا دوستیها، تنها چیزی که انسان را راحت تر میکند داشتن کسی است در این عالم بی کسی. کسی که با درد تو دلش بلرزد و زخم دیگری را زخم خود بداند.

برخورد کردم به شعری از شاملو که شاید بتواند خاتمه جایی بر گفته هایم باشد. شعر بلندی ایست بنام " گفتگوی زمین با انسان ". اکتفا میکنم تنها به ذکر قسمتها ئی از آن.

در این شعر زمین در مقام سخن با انسان در میآید و از انسان گله میکند که هر چه داری از من داری. اما آنموقع که وقت شکر گزاری سر میرسد دست بطرف آسمان دراز میکنی. زمین به انسان میگوید:

به تو نان دادم من و علف به کوسفندان و به گاوان تو و برگهای نازک تره که قاتق نان کنی زر خریده وار کنیزکی برای تو بودم که ترا چندان دوست میداشتم که چون دست بر من میگشودی تن و جانم به هزار نغمه خوش جوابگوی تو میشد.

در کدامین بادیه چاهی کندی که به آبی گوارا کامیابت نکردم

کجا به دستان خشونت باری که انتظار

سوزان نوازش حاصل خیزش با من است گاو آهن در من نهادی که خرمی پر بار پاداشت ندادم

ترا پیغام کردم از پس پیغام به هزارآوا که دل از آسمان بردار که وهی از خاک میرسد

پیغامت کردم که مقام تو جایگاه بندگان نیست که در این گستره پادشاهی تو و آنچه ترا به پادشهی برداشت نه عنایت آسمان، که مهر زمین است

و تو پادشاه جان من به خربندگی آسمان دستها بر سینه و پیشانی بر خاک نهی و مرا چنین به خواری در افکنی

ترا عشق من آن مایه توانانی داد که بر همه سر شوی، دریفا پنداری گناه من همه آن بود که زیر پای تو بودم آن فسون کار به تو می آموزد که عدالت از عشق بالاتر است

دریفا که اگر عشق به کار میبود هرگز سستی در وجود نمی آمد تا به عدالتی نابه کارانه از آن دست نیازی پدید افتد.

براستی آنچه انسان را به پادشهی میرساند نه عنایت آسمان، که مهر زمین است. و براستی دوستی مانند یک جعبه لای زورق پیچیده شده نیست تا به ناگه از آسمان فرو افتد، دوستی مانند ساختن کوزه ای است از آب و گل، اما یادمان نرود جنس آن گل باید از عشق باشد نه چیز دیگری

# اخبار سازمانها

## جشن فدراسیون یهودیان ایرانی

جامعه یهودیان ایرانی معرفی شوند، به اهمیت همبستگی مردم ما و نقش اساسی که این جامعه در ساختار لوس آنجلس دارد اشاره کردند و اعلام داشتند که چنانچه به مقام شهرداری لوس آنجلس انتخاب شوند، از طریق ارگان فراگیر این جامعه یعنی فدراسیون یهودیان ایرانی در تماس مداوم با مردم ما خواهند بود. در این گرد همانی هنرمندان محبوب و مورد علاقه مردم: معین، لیلا فروهر، و قاسم گلی شرکت داشتند و خانم مولود زهتاب کارگردانی برنامه را به عهده داشتند.

دست میرزادی دیگر به آقای الیاس اسفندی و دیگر یارانسان در کمیته جشنهای فدراسیون میگوینم و چشم براه جشنهای بعدی هستیم.

بمناسبت بزرگداشت روز مادر مجلس جشنی از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی در شامگاه یکشنبه ۹ می ۱۹۹۳ در سالن بزرگ هتل بوناونچر برگزار گردید. در این جشن که توسط کمیته جشنهای فدراسیون برگزار گردیده بود، بیش از هزاروپانصد نفر شرکت داشتند و فعالان این کمیته، بویژه آقای الیاس اسفندی با کوششهای مداوم و خستگی ناپذیر چندین ماهه خود، باعث شدند که آنشب شبی خاطره انگیز و فراموش نشدنی برای همه شرکت کنندگان در جشن باشد. میهمان برنامه جشن فدراسیون آقای مایکل وو، کاندیدای برنده دوره اول انتخابات شهرداری لوس آنجلس بودند که شخصاً برای شرکت در این گرد همانی اظهار علاقه نموده بودند. آقای مایکل وو ضمن سپاسگزاری برای فرصتی که در اختیار ایشان گذاشته شده بود تا به

## تشکیل صندوق امور اضطراری بیماران و نیازمندان

علاوه بر این گروه بودند کسانی که بدلیل ابتلا به بیماریهای صعب العلاج و پر خرج و نداشتن بیمه، جانشان در خطر بود و می بایست به آنان کمک میشد. در چنین مواقعی فعالان فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای وابسته بآن با تماس با خیرخواهان و یا صرف بودجه خود اقدام به کمک مینمودند.

در طول سالهای بعد از انقلاب گروهی از مردم ما در شرایطی باین سرزمین کوچ کردند که امکانات مادی آنان یا بسیار محدود بود و یا بدلیل عدم آشنائی با اوضاع و احوال اقتصادی آمریکا در مدتی کوتاه اندوخته خود را از دست دادند و از لحاظ مادی در تنگناهای خطیری قرار گرفتند.

دکتر ایوب ابراهیمی  
خانم گیتی بروخیم (سیمانطوب)  
آقای صمد کشفی  
خانم مهین الیاسیان

امید آنستکه با همت همه همکیشان گرامی که از این صندوق پشتیبانی مالی می کنند، در موارد اضطراری، دیگر نیازی به صرف وقت برای جمع آوری کمک نباشد و این صندوق امکان آنرا داشته باشد تا بلافاصله پس از رسیدگی به اهمیت و ضرورت کمک، به یاری همکیشانمان که در گرفتاری اضطراری هستند بشتابد.

به شکرانه سلامت خود و عزیزانتان و بدلیل مسئولیتی که هر یک از آحاد جامعه یهودیان ایرانی در قبال کمک به یکدیگر احساس می کنند، اعضای این صندوق از همه شما دعوت می کنند تا کمکهای مالی خود را در اختیار این صندوق قرار دهید.

لطفاً چکهای ارسالی خود را بنام:

Iranian Jewish Federation - Emergency Fund

و به نشانی زیر ارسال فرمائید

Iranian Jewish Federation  
6505 Wilshire Boulevard, Suite 811  
Los Angeles, CA 90048

متأسفانه، با توجه به وضع اقتصادی موجود و گروه جدیدی از همکیشان ما که اخیراً باین دیار کوچ نموده و مینمایند - گروهی که امکانات مادی محدودی دارند، تعداد اینگونه موارد روزبروز رو به افزایش نهاده و بهمین دلیل از مدتی قبل نیاز شدیدی به تمرکز اینگونه فعالیتها احساس می شد.

فدراسیون یهودیان ایرانی بهمین منظور ابتدا طرح طلب همیاری از پزشکان جامعه را ایجاد کرد که بموجب آن بیش از ۷۰ تن از پزشکان نیکوکار جامعه، متعهد شدند در ماه حداقل یکبار بیماران نیازمند را مورد درمان و مدارا قرار دهند. در اجرای این طرح ۱۶۱ تن از بیماران نیازمند تاکنون مدارا شده اند.

متعاقب این امر فدراسیون یهودیان ایرانی به ایجاد صندوق اضطراری مبادرت ورزید که از محل آن به درماندگان و نیازمندان کمک خواهد شد. این صندوق فقط با همکاری فدراسیون و مجتمع فرهنگی نصح تشکیل شده و افراد زیر اعضای فعال آن هستند.

راو داوید شوفط

آقای حق نظر فرح نیک

آقای الیاس اسفندی

دکتر داود فروزانپور

## جشن مگبیت

کمکهای مالی میهمانان به دانشجویان مهاجر به اسرائیل برای ادامه تحصیلات آنان سخن گفتند. سپس آقای اوری اورن سر کنسول اسرائیل ضمن سخنانی از خدمتگزاران مگبیت سپاسگزاری نمودند.  
مارتیک، هنرمند محبوب و گروهی از رقصندگان اسرائیلی مجریان برنامه های هنری این گردهمایی بزرگ بودند.

از سوی بنیاد مگبیت مجلس جشنی در تاریخ یکشنبه ۲۵ آوریل ۱۹۹۳ در سالن بوری هیلتون برگزار گردید که بسیار موفقیت آمیز بود. در این جشن که متجاوز از هفتصد نفر از همکیشان ما شرکت کرده بودند، آقای دکتر ملامد به میهمانان خوش آمد گفتند و آقای پرویز نظریان رئیس هیئت مدیره بنیاد مگبیت ضمن سخنانی از منشورهای سازنده بنیاد مگبیت و

# ضد یهودیگری

در جستجوی ریشه ها و انگیزه های

ستیزه جوئی با یهودیان

## ۵ - خون و نان فطیر؛ بهانه دوم

دکتر هوشنگ ابرامی

شگفت تر آنکه این ابلهانه ترین بهانه، بزرگترین و مهمترین بهانه هم هست و همین خود گویای آنکه یک اتهام ضد یهودیگری هر اندازه بی پایه تر و ناجوانمردانه تر باشد می تواند بیشتر مؤثر گردد. اگر در تهمت قتل عیسی مرز شکنجه و آزار یهودیان محدود به ممالک مسیحی میگردد اتهام کودک کشی، و یا «جنایت مذهبی» حسد و مرزی نمی شناسد و پای از خطه مسیحیت بیرون میگذارد و سراسر گیتی بخصوص کشورهای اسلامی را فرا می گیرد.

چنین داستان شومی از کجا شروع شده؟ مسئله ای که حتی ذهن یک طفل دبستانی یهودی نمیتواند بپذیرد چرا اینهمه در دنیا گسترش پیدا کرده که از کی یف و اودسا گرفته تا مشهد و تهران و بعد تا پاریس و لندن و باز هم بعد تا کازابلانکا و الجزیره را فرا گرفته است. این چه سری است در این بهانه ابلهانه که نه فقط آدمیان بیسواد و کم فهم بلکه حتی دانشمندان و

از میان همه تهمت ها و افتراها و بهانه های یهودی آزاری این یکی - اتهام کشتن کودکان غیر یهودی بدست یهودیان و بکار بردن خون آنان در فطیر - بی پایه ترین، خبیثانه ترین و ابلهانه ترین آنهاست. اینکه میگوئیم ابلهانه ترین، نه از روی تعصب خشک مذهبی است بلکه با اتکاء به قوانینی است که یهودی باید از آنها پیروی کند. دستورات مربوط به کثورت آنقدر در یهودیت اهمیت دارد که نادیده گرفتن آنها را پشت کردن به دین دانسته اند. بر اساس این دستورات، از طبقه بندی حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و نحوه ذبح آنها که بگذریم، خوردن خون بهر شکل و صورت حرام است و از همین روی است که یهودیان گوشت کاشر را پیش از طبخ بدقت واری میگردند تا یک یک رگها و شرانین را از گوشت جدا کنند. ( خون را مخور آنرا چون آب بر زمین بریز. سفر تثنیه باب ۱۲ ) -



استادان دانشگاه هم درباره آن وتانیدآن قلم فرسانی کرده اند. چگونه میشود تهمتی دور از حقیقت آنقدر بزرگ و بزرگ بشود که حتی فیلسوفی مثل ولتر هم که او را منادی آزادیخواهی دانسته اند آنرا باور کند و با استفاده از این دروغ بیشترمانه به یهودیان بتازد؟  
حادثه را مرور کنیم.

پس از فتح مصر بدست اسکندر مقدونی شهر اسکندریه مرکز بر خورد تمدن یهودیان و یونانیان گردید و یونانیها که سر سختی یهودیها را در پرستش الهه های خویش میدیدند به تمسخر و انتقاد و دوری گزینی از آنها پرداختند. شهر اسکندریه پنج منطقه داشت که هر کدام بنام حروف الفبای یونانی خوانده میشد. فقط در دو منطقه این شهر یعنی آلفا و بتا بود که یهودیان اجازه داشتند در «پوگروم» (محلله یهودیان) بسر برند. پس از ترجمه تورا بزبان یونانی کار اختلاف این دو گروه به آنجا رسید که اگر یک یهودی بخود جرأت میداد و از پوگروم پای بیرون میگذاشت یونانیان به او سنگ پرتاب می کردند، ویرا میزدند، و حتی بمرگ محکومش می کردند - یا زنده آتشش میزدند و یا به صلیب میخکوبش میکردند.

یونانیان شایع کردند که یهودیان از مردم دیگر نفرت دارند. می گفتند یهودیان کافرند چون خدائی را می پرستند که هیچکس حتی خودشان آنرا ندیده اند و خدایان مرئی ما را انکار می کنند. می گفتند موسی به پیروان خود تعلیم داده که اگر مردم یک شهر با آنان از در صلح در نیابند یهودیها باید آنها را بکشتن دهند و معابد و قربانگاههای آنانرا نابود کنند.

یونانیها که احتمالاً از باب بیستم سفر تشنیه تعبیر نادرستی داشتند پیش از آنکه الهه ها و بت هایشان نابود گردند پیروان موسی را در تنگنا گذاردند و با استفاده از متولوژی خود علیه یهودیان افسانه ها

باقتند که یکی از آنها این بود:

یهودیها یک مسافر یونانی را به اسارت می گیرند. او را در پنهانگاه نگه میدارند. یکسال به او غذا می خوراند تا خوب چاق و فربه شود. پس از آن وی را در تابوت چوبین مخصوصی می کشند و اوراد و ادعیه می خوانند. بعد امعاء و احشاء او را مزه مزه می کنند و در همان حال سوگند می خورند که دشمنان ابدی یونانیان باشند!

فرد یهودی که خوردن خون حیوانات حلال گوشت برایش حرام است متهم به آدمخواری میشود! و با اینکه کتاب مقدس او بصراحت قربانی کردن آدمی را که در فرهنگ فنیقی ها و مصریان و دیگر تمدنهای کهن رایج بود قدغن کرده مورد این اتهام قرار می گیرد که برای انجام مراسم مذهبی انسانی را با تشریفاتی خاص بکشتن میدهد! این افسانه که بعدها شایعات و روایات دیگر آنرا قدرت می بخشد نطفه تهمت «جنایت مذهبی» یهودیان است.

در پیش گفتیم که نخستین پیروان عیسی چه حواریون او و چه مردم ساده کوچه بازار تا چندین دهه جملگی یهودی بودند و اصولاً سخن از دین تازه ای بنام مسیحیت در میان نبود. حتی «پولس مقدس» که او را بانی مسیحیت دانسته اند زیرا که غیر یهودیان را به آئین تازه خواند خود یک یهودی متدین بود که از آسیای صغیر به اورشلیم سفر کرده بود تا شاگرد «ربای گمالیل» باشد. پیداست که ظهور عیسی - و یا به اعتبار آنزمان ماشیح یهودیان - بهانه های تازه تری بدست یونانیها میداد تا یهودیان را تمسخر کنند و برایشان افسانه های دیگری ساز و یا آنکه افسانه های پیشین را ساز و برگ بیشتر دهند، یونانیان که اینک کتاب «انجیل» را در اختیار داشتند در تائید شایعه سازی خویش درباره آدمکشی مذهبی یهودیان انگشت بر انجیل متی گذاردند که در شرح «آخرین شام» عیسی و

دستگیری اش میگوید:

عیسی نانرا گرفته برکت داد وپاره کرده به شاگردان داد و گفت «بگیرید و بخورید اینست بدن من» و پیاله (شراب) را گرفته شکر نمود و بدیشان داده گفت: «همه شما از این بنوشید زیرا که اینست خون من»

آیا گره کور انهام آدمکشی مذهبی در اینجا گشوده نمیشود؟ بدن! نان! خون! و بعد شب پسخ! شب دستگیری عیسی بدست عاملان والی امپراطور. مگر نه اینکه بهانه کودک کشی غیر یهودیان همه در ایام عید پسخ جوشیده و خروشیده. آیا همین پاره از انجیل نیست که یونانیان را وا میدارد تا شایعه پیشین را قوی تر کنند و در زمانی که هنوز غیر یهودیان به کیش عیسی خوانده نشده اند و عیسی از آن یهودیان قلمداد میشود بگویند که یهودیها در ایام پسخ گوشت کودکان کشته شده را می خورند؟ پیداست که اگر کسی در این شایعه شک میکرد همین عبارات انجیل را پیش رویش می گشودند و ارتباط نان و بدن و خون را با سفسطه به فرد شکاک می قبولاندند.

این شایعه که از روی اغراض پست حیوانی علیه یهودیان پدید آمده بود بزودی بین جوامع دیگر بویژه رومیان نیز نفوذ یافت. تا سه قرن بعد از ظهور عیسی هر که در روم بکیش او در می آمد محکوم بقتل می گردید و نو مسیحیان که دیگر یهودیان دیروز نبودند در اختفا و زیرزمینهای مخوف که هنوز آثار آنها بجاست به نشر آئین مسیح می پرداختند. اساسی را که «پولس مقدس» گذارد آن بود که یهودیان را بحال خود گذارد و غیر یهودیان را به دین مسیحیت بخواند و از همین روست که ویرا بانی واقعی مسیحیت می خوانند. در اواخر قرن سوم که «کنستانتین» امپراطور روم به دین تازه گروید و اتباع او نیز مسیحی شدند و روم

پایگاه دین مسیح گردید یکباره ورق برگشت. دیگر مسیحیان نه تنها در تحت تعقیب و شکنجه و آزار و قتل و کشتار نبودند بلکه عزت و احترام بسیار یافتند و تمام نفرتها و کینه ها یکباره متوجه اقلیت کوچک یهودیان گردید. حالا این خود مسیحیان بودند که تیر زهرآگین شایعاتی را که یونانیان علیه یهودیان و نو مسیحیان ساخته بودند تماما متوجه یهودیان کردند که از آنجمله همین داستان شوم آدمکشی بهنگام عید پسخ است.

اگر میشد از یهودیانی که به اتهام کشتن کودک غیر یهودی تاکنون در سراسر دنیا به صوری فجیع و بیرحمانه قتل عام شده اند آماری بدست آورد بیشک به ارقامی چندش آور و وحشت انگیز بر می خوردیم. نمونه هائی که یهودیان بدین بهانه دسته جمعی نابود شده اند بشمارند و ما اینجا فقط به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم.

در اواسط قرن سیزدهم در شهر لینکلن انگلستان کودکی نه ساله مفقود شد. پس از سه هفته جسد او را ته یک چاه یافتند و چون به همسایه یهودی او بنام «کاپن» مشکوک شدند او را دستگیرش کردند و آنقدر شکنجه های قرون وسطانی بروی اعمال داشتند تا آنکه به امید رهائی از شکنجه ها «اعتراف» کرد. او و دهها یهودی دیگر را اعدام کردند و چیزی نگذشت که کودک نه ساله که نامش «هیو» بود بنام «قدیس کوچک» خوانده شد و مرگ او که احتمالا بر اثر تصادف و یا توسط مردی همجنس بازصورت گرفته بود موجب قتل و آزار یهودیان انگلستان شد. ضد یهودیان درباره «هیو» آنقدر شایعه پراکنی کردند که مقام او را تا حد یک مقام روحانی بالا بردند! او شهیدی شد که جسدش را خاک پذیرفته بود و اجبارا در چاه انداخته شده بود! «شهادت» او آتش ضد یهودیت را در تمام

بیگر  
ار و  
فتند  
چک  
تیر  
نو  
که  
سح  
دک  
ع و  
به  
بونه  
اند  
ناره  
تان  
او  
بنام  
قدر  
نکه  
و  
که  
بس  
اثر  
بود  
بیان  
را  
که  
خته  
نام

دوره قرون وسطی شعله ور نگه داشت، از بازیهای شگفت روزگار آنکه مرگ این کودک مصادف با ایام پسخ بود و شایعه سازان در میان مردم این خبر را پراکندند که یهودیان با کشتن هیو خواسته اند خاطره قتل عیسی را زنده نگه دارند و بهمین خاطر هیو را به صلیب کشیده اند و بعد جسد او را ته چاه انداخته اند. اسلام با وجود تمام محرومیتها و آزارهایی که برای قوم یهود ببار آورده هرگز چون مسیحیت یهودی را متهم به اعمال اهریمنی (انجیل یوحنا) نکرده است. از اینروی باید گفت آنچه از ایندست در جهان اسلام رواج یافته دستاوردهای مسیحیان بوده است که از آن جمله است همین افترای کودک کشی در ایام پسخ. داستان خون و فطیر از قرن پانزدهم، زمانی در ممالک اسلامی رواج پیدا کرد که امپراطوری عثمانی بر یونان غلبه یافت. روابط بازرگانی، سفر سیاحان، رد و بدل کردن سفیر بین ممالک مسیحی و اسلامی در کوتاه زمانی این شایعه را چون ویروسی خطرناک از جهان غرب به جهان شرق و شمال افریقا کشاند و بزودی کار به آنجا رسید که یهودیان مقیم ممالک اسلامی در ایام پسخ متهم به کشتن کودکان مسلمان شدند که شرح ماقوع خود به کتابی جدا نیاز دارد. با احتیاط می توان گفت که میسیونرهای مسیحی که برای تبلیغ دین خود راهی دنیای اسلام میشدند در اشاعه تهمت «جنایت مذهبی» یهودیان نیز دست داشته اند. از آن جمله می توان قتل یک راهبه مسیحی را بسال ۱۸۴۰ در دمشق عنوان کرد که راهبان دیگر آنرا کار یهودیان دانستند و در رواج این اتهام در دنیای عرب موثر بودند. چیزی نگذشت که در بیشترین شهرهای ممالک اسلامی بهنگام ایام پسخ بهمین بهانه کودک کشی و ریختن خون بچه های مسلمان در نان فطیر بنای قتل و غارت یهودیان را گذاشتند. اتفاق می افتاد که برای تحمیق عامه مردم

جسد کودک تازه از دنیا رفته ای را در محله یهودیان می انداختند و مردم را برای تماشای آن فرا می خواندند.

در حملاتی که طی اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم به محله های یهودی نشین روسیه تزاری وارد آوردند و هزاران زن و مرد و کودک را سبانه به قتل رساندند برای به هیجان آوردن مسیحیان ساده لوح از مسئله «جنایت مذهبی یهودیان» استفاده بسیار می کردند و کشیشان ارتدکس در کلیساها درباره کشتن کودکان مسیحی بدست یهودیان چنان با آب و تاب سخن می گفتند که هر شنونده بی اراده تشنه خون یهودیان میشد. شدت این وحشیگریها در روسیه به آن حد رسید که حتی مفهوم «پوگروم» نیز عوض شد. این کلمه که در اصل - چنانکه دیدیم - در زمان یونان باستان بمعنای محله یهودیان بود و در روسیه هم ابتداء بهمین معنی بکار میرفت بتدریج معنی «کشتار همگانی» و «قتل و آزار جمعی» را پیدا کرد و همدیف «هولوکاست» شد.

از آغاز ۱۹۳۰ که نازیهای آلمان دنیال بهانه برای کشت و کشتار یهودیان بودند از تهمت کودک کشی بهره گیری بسیار کردند. میزان تبلیغات در این زمینه به جانی رسید که از سال ۱۹۳۴ به انتشار یک نشریه هفتگی دست زدند که تمامی نوشته های آن مربوط به «جنایات مذهبی یهودیان» بود. در هر شماره این نشریه تصویری از یک یهودی، عموماً در لباس مذهبی بچاپ میرساندند که مشغول مکیدن خون یک کودک مسیحی آلمانی بود. و در بحبوحه جنگ زمانی که صدها هزار کودک یهودی معصوم در کارخانه های آدمکشی نازیها جان میدادند و کشتار دسته جمعی قیامت می کرد یک نازی بنام «هلموت شرام» کتابی بنام «جنایت مذهبی یهود: یک تحقیق تاریخی» بسال ۱۹۴۳ انتشار داد که

در آن دروغهای پیشین جهان مسیحیت را با شاخ و برگ فزونتر بازگو کرده بود. این کتاب چنان بمذاق «هیملر» خوش آمد که دستور داد در رومانی و مجارستان و بلغارستان و دیگر مناطق اشغالی زیر حکومت فاشیسم به بررسی و تحقیق بیشتر پردازند و از طریق رادیو و مطبوعات اذهان مردم اروپا را نسبت به این موضوع بیش از پیش آشفته کنند تا بدانجا که شکی برای کسی باقی نماند که یهودیان کودکان مسیحی را می کشند و خون آنها را میخورند! زهی بیشر می!

شگفت است که هر چه اروپا بیشتر بسوی تمدن رفته این اتهام شوم سنگین تر و قوی تر و گسترده تر شده است. گفته اند که بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۴۵ در میان مسیحیان ارتدکس و کاتولیک اروپا تعداد اتهامات کودک کشی بیش از جمع اتهامات در تمامی دوران قرون وسطی بوده است، احتمالاً یک دلیل این امر را باید رواج چاپ و انتشارات دانست، مثلاً در نیمه دوم قرن نوزدهم یک استاد دانشگاه سلطنتی پراگ کتابی که متن آن قبلاً به تائید مقامات نیمه رسمی واتیکان رسیده بود انتشار داد که سراسر آن درباره همین موضوع بود. گویا اتهام دروغ کودک کشی غیر یهودیان چنان حربه ای قوی و کاری در دست ضد یهودیانست که

از آن به آسانی نمیتوانند چشم پوشید. تنها گاه برای آنکه تنوعی به این بهانه بزرگ یهودی کشی و یهودی آزاری داده باشند دلیل کشتن کودکان را بدست یهودیان چیز تازه ای ذکر کرده اند. گو آنکه بیش از نود و نه در صد اتهامات کودک کشی مربوط به ریختن خون آنان در نان فطیر بوده است اما مواردی هم سراغ می توان گرفت که در شهری شایع کرده اند که یهودیان کودکی را کشته اند تا خون او را بکنند و جانی تازه بگیرند و یا یهودیان کودکی را بیاد به صلابه کشیدن عیسی به صلیب میخکوب کرده اند. پیداست که بخصوص در ایام عید پسخ هر کودک گمشده ای می توانست موجب دامن زدن این شایعه و قتل عام یهودیان شود و ای بسا که عمداً دشمنان یهود کودک کشی غیر یهودی را جانی پنهان می کردند و شایعه کشتن او را بر زبانها می انداختند و جویهای خون که رها می شد او را رها می کردند.

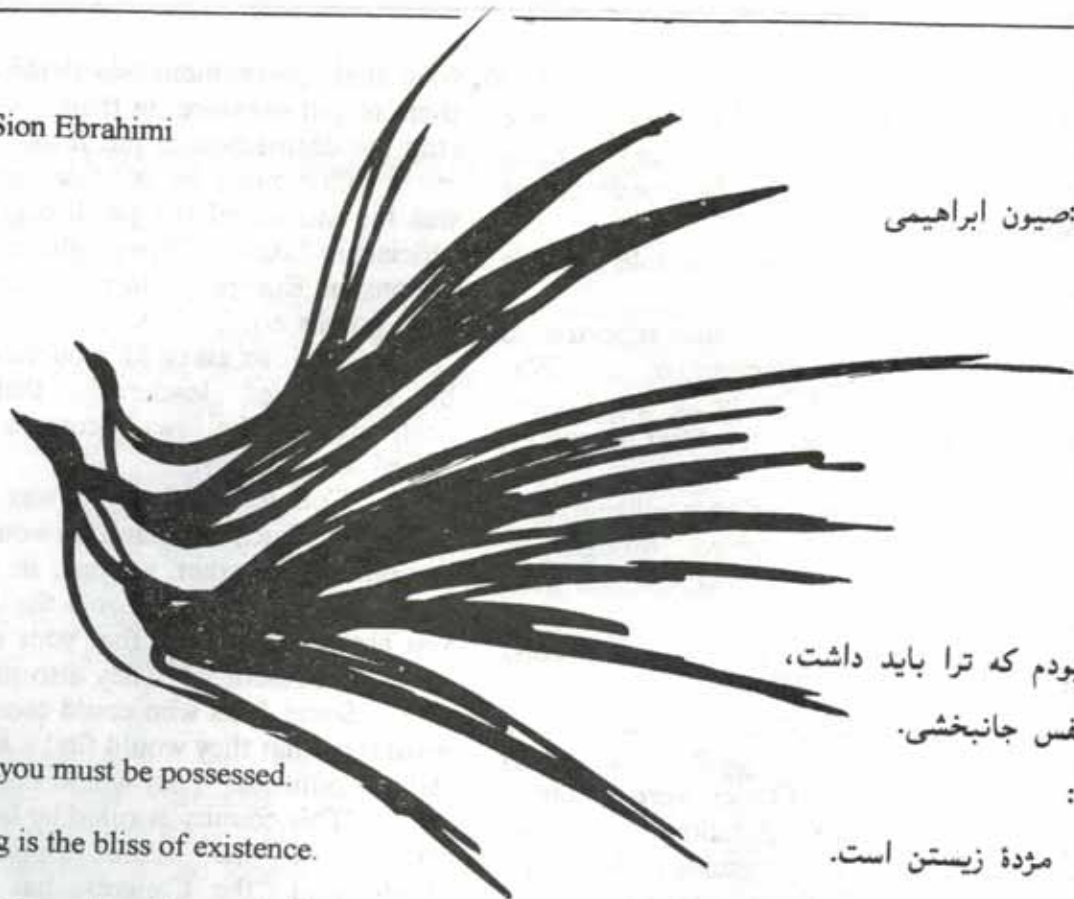
از آنجا که قصد ما «ریشه یابی» ضد یهودیگری است و نه تاریخ نویسی و بیان شرح ماجراها بهمین جا بس می کنیم؛ با ذکر این نکته که بین بهانه اول و بهانه دوم ارتباط مستقیمی هست که جای پژوهش بیشتر دارد.

## فدراسیون یهودیان ایرانی

سازمانی است غیرانتفاعی که هدف آن پشتیبانی و حفظ یگانگی جامعه یهودیان ایرانی میباشد. اگر شخصاً فرصت همکاری با ما را ندارید، اعانات شما (که قابل کسر از نظر مالیاتی میباشد) میتواند ما را یاری دهد.

By: Sion Ebrahimi

از: صیون ابراهیمی



I had said you must be possessed.

Your being is the bliss of existence.

Looking at you - the softness of silk.

Coushin of tranquility.

Adoring one, you must be possessed.

To hold you fast.

And whisper to you

Words of love.

Your being with me and me alone

Is the meaning of existence.

Floating drift in the essence of love

Is mingling with you.

I had said you must be possessed.

گفته بودم که ترا باید داشت،  
چون نفس جانبخشی.

بودنت:

مژده زیستن است.

دیدنت:

نرمی ابریشم؛

پرنیان همه آرامی هاست.

مهربانا، تو را باید داشت

تنگ آغوش گرفت

و به نجوا با تو

سخنی گفت ز عشق.

بودنت با من و با من تنها،

معنی زیستن است.

سیلان در خود عشق،

با تو آمیختن است.

گفته بودم که ترا باید داشت.

رگ  
تن  
ند.  
می  
ما  
یع  
را  
باد  
د.  
ک  
و  
ود  
مه  
ها  
ی.  
جا  
و  
تر

for fun.

"We knew that those rumors were not true," he said, "but we did nothing to deny them. They were good for the morale of our people."

I didn't ask him why he told me this little story.

About that time, I also reported to Lord Cranborne, a member of the War Cabinet. He seemed to be a good man, sensitive and compassionate. After my report, he said:

"Mr. Karski, you are an intelligent man. You realize that you have brought us impossible messages. So now, tell me, what do you think we could do?"

"Your Lordship," I answered, "I don't know."

Many European underground resistance organizations considered as a part of the Allied Armed Forces were receiving help. The Jews had a reputation of not being fighters. There were thousands of Jews who were members of those organizations in Poland, Belgium, Holland and France. However, they concealed their Jewish identities to avoid double jeopardy. But all the time I was unaware of that. My immediate superior in the Polish Home Army, Jerzy Makowiecki, was of Jewish stock. But that I learned only after the War.

After I described to Justice Felix Frankfurter what I saw happening to the Jews, he said to me:

"Mr. Karski, a manlike me talking to a man like you must be totally frank. So I say to you, I am unable to believe what you are telling me."

"What," wondered H. G. Wells, the world famous science fiction writer, "are the reasons that in every country where the Jews reside, sooner or later anti-semitism emerges?"

Both in London and, later on, in Washington, I also met people from the lower echelons of power with whom I had many discussions, and they did seek my opinion.

The Jews asked the Allies to flood Germany with leaflets telling the population

what their government was doing and asking them to put pressure on their government to stop the destruction of the Jews.

"Our pilots are of many nationalities," was the answer of the psychological warfare officials in London. "They fight to liberate all nations of Europe. They risk their lives to drop bombs not leaflets."

The Jews asked for a public declaration by the Allied leadership that stopping destruction of the Jews become a part of the Allied war strategy.

"Counter productive," was the answer in London, "such a declaration would generate resentment in other nations, in the Dutch, Belgians, French. Why only the Jews? Can you assure us, Karski, that your own people would not resent it? They also suffer."

Some Jews who could escape, needed assurance that they would find a haven in the Allied countries. They would need visas.

"This country is ruled by law," was the answer of the State Department in Washington, "the Congress has established national quotas. We cannot issue visas to people whose names and national origins are unknown."

As for President Roosevelt - in 1981, John Pehle, the first director of the American Refugee Board said at a press conference:

"Karski's mission shocked the President. Karski changed American policy from passivity to an affirmative action overnight."

Was Pehle's statement true or was it an act of courtesy? I don't know.

Fifty years ago, the European Jews were helpless, abandoned and doomed.

My Jewish students sometimes ask me:

"Is another Holocaust possible?"

"No," I answer.

"Is it because humanity has changed?"

"No, humanity has not changed. We know what has happened in Cambodia, in Ethiopia, or in Somalia. We know what is happening in Bosnia. But another Holocaust? Never."

How come?

Because today, there is Israel.

## POLISH PRIEST WHO HELPED JEWS IN WORLD WAR II RECEIVES THE AMERICAN LIBERTIES MEDALLION

*Father Jan Karski is an exceptionally courageous Polish priest who travelled all over the world during World War II in an effort to bring the atrocities that the Nazis were committing against the Jews of Europe to the attention of the leaders of the Allies. He persuaded some, and in so doing, helped save the lives of thousands of Jews all over Europe. He has been honored by many countries for his actions and on May 6, 1993, he received the AMERICAN LIBERTIES MEDALLION at a special ceremony held at the Capital Hilton Hotel in Washington D. C. The following is his address at that gathering in which President Clinton was represented by Attorney General, Janet Reno.*

Thank you for your goodness, generosity and precious gift - the AMERICAN LIBERTIES MEDALLION.

I am old and no longer strong so the only way I can express my gratitude is to offer some of my war recollections which, I hope, will help you to remember what became known as the Holocaust.

Remember that what happened to the Jews during World War II was unique and incomparable. As Elie Wiesel puts it:

"All nations under the Nazi domination had victims - millions of them - but all Jews were victims."

Let no nation, no government, no church appropriate this sacred, this cursed term Holocaust which is Jewish.

The Jews were totally helpless during World War II. They had no country of their own, no government, no representative in the Allied war councils. For help, they had to rely on others. And those others were sympathetic or unsympathetic.

The Western Allies knew what was happening to the Jews. But in their war strategy, the Jewish Gehenna never meant more than a painful or embarrassing, but still, a side issue to them.

Keep also in mind my role in this sad

and tragic affair. During the War I was a nobody, a messenger, a tape recorder. My role was to report and to answer questions if I knew the answers. In that role, four times I was sent on secret missions across the Nazi-dominated Europe.

In October 1942, the Jewish underground leaders picked me up in Warsaw, as their messenger - just because I was available. They didn't have much luck with me. I was too little, too insignificant for the enormity of their mission.

In February 1943, I reported to Lord Selbourne - a powerful man. He supervised all underground resistance in Europe. The Jews asked him for hard currency to enable some of them to leave Poland. The Gestapo was corrupt. So were many from the Auswartiges Amt. For money, they would let some Jews go.

"Impossible," He said, "what would our people say once they learned that we were subsidizing Hitler?"

He praised me though and encouraged me to inform as many influential people as possible. But he also casually told me that during the First World War, rumors spread in Europe that German soldiers were crushing Belgian babies' skulls against the walls - just

authority of his father, ascended to the throne the clergy, who were the masters in the provinces but had heretofore acted discretely in the Capital, were encouraged by the weakness of the King and began to assert their independence and their power. Here they used the same tactics as everywhere else in Persia-they began by attacking the Jews.

A Mullah by the name of Seyed Rihan-Allah, who previously was ignored by all, gained sudden popularity by expressing intransigent fanaticism. He complained that the Jews of Teheran were not being differentiated from Moslem citizens by wearing a sign. Thus he put forth a "fetwa" (a religious edict) requiring the Jews to wear a sign on their chest and to cut their hair to distinguish themselves from the Muslims, whose necks were covered by opulent hairstyles.

The Jews protested and appealed to the Shah. But the Mullahs responded by claiming that the matter did not concern civilian authorities because this was a religious matter only. The Jews nevertheless resisted, but on May 16, 1907, a band of fanatics surrounded the Jewish homes, seized them by force and forced the Jews to wear the infamous sign. The British Ambassador, whose intervention with the government on behalf of the Jews had been futile, witnessed these barbaric scenes indignantly.

As a compromise, the Shah suggested that the Jews wear a silver plaque engraved with the word "Jew", but the Mullahs rejected it and finally the Jews reluctantly submitted to their edict. One man, however, by the name of Mr. M. Levy, who was a protege of the English, refused to do so unless ordered by the British Consul. A crowd of people wanted to force him to wear the sign but he fled to hotel of the English Ambassador with the crowd following him and shouting menacing threats at him. The British Ambassador calmed the crowd down and made them disperse by promising them that their wishes would be met. He kept Mr. Levy in his residence and then cabled London for

instructions. The next day, following a strong response from England, the Shah took the Jews under his special protection and relieved all the Jews throughout the country from wearing the sign.

The new attitude of the Shah Once again incited the fanaticism of the Mullahs, particularly in the provinces where the events in Teheran had generated strong resentments against local Jews, and another wave of attacks and pogrom was planned against the Jewish communities.

In Kermanshah and Hamedan the religious leaders decided to massacre the Jews on the 10th of Moharam, the anniversary of the death of the Shiite martyrs, Hassan and Hussein. But in Kermanshah the Jews wisely stayed at home during the three days of Shiite mourning and the fanatic Shiite there quenched their thirst for blood by massacring several Sunni Muslims. Similarly In Hamedan the Jews escaped massacre by bribing the Mullahs to the tune of 1500 francs. In Shiraz, however, twenty Jews were massacred and three synagogues were burned down.

Finally Mouzaffar-il-din Shah issued the following Imperial proclamation throughout the Empire:

His Majesty, the Shah, to whom we owe all our devotion and whose laws are obeyed by all the governors of the provinces, makes his supreme wish known by the following ordinance:

In order that the different nations living under the scepter of His Majesty live in peace with one another, all Moslems are ordered to cease their persecution of Jews and not to impose upon them the wearing of any distinguishing sign. Those who mistreat our non-Moslem subjects or who try to establish distinctions between the Jews and themselves will be severely punished. All governors are instructed to publish this ordinance emanating from the highest authority of the land in order that everyone stays within the confines of the law. May everyone submit with goodwill to the Sovereign wishes of the Shah.

**To be continued**

#### **LIST OF REFERENCE BOOKS:**

15. L.D. Leob, "Outcast Jewish Life in Southern Iran", New York, London and Paris, 1977



- Jews from being washed onto the Muslim and Shiites).
2. Jewish women could only appear in public with their faces covered
  3. Jewish women had to shroud themselves in a two colored chador
  4. Jewish men had to wear only a blue frock.
  5. Jews could not wear matching shoes.
  6. Jews had to wear a piece of red colored material on their chest (the Nazis had them wearing a yellow Star of David.)
  7. A Jew, walking, could never overtake a Moslem in public.
  8. A Jew could not raise his voice to a Moslem.
  9. A Jewish creditor had to reclaim his loan from a Moslem talking in a trembling and respectful tone.
  10. If a Moslem insulted a Jew, the Jew had to lower his head and look down in silence.
  11. A Jew who bought meat had to wrap it up and carefully hide it from the view of Moslems.
  12. A Jew was forbidden to build a beautiful home.
  13. A Jew could not own a house which was taller than the house of his Moslem neighbor.
  14. A Jew could not plaster his house in white.
  15. The entrance to a Jew's house had to be cropped low.
  16. A Jew could not wear his overcoat, he had to carry it rolled up in his arms.
  17. A Jew could not shave or even lightly trim his beard.
  18. A Jew could not leave town, nor take a stroll in the countryside.
  19. Jews, even Jewish doctors, were forbidden to ride a horse.
  20. A Jew suspected of having consumed alcoholic beverage could not appear in the streets otherwise he was put to death on the spot.
  21. A Jewish wedding had to be celebrated in strict privacy.
  22. Jews could not consume good (fresh) fruit.

The rigorous enforcement of these restrictions had two very unfortunate repercussions, one for the Jews of Hamedan and the other for Jews all over Persia.

An AIU report In 1892 indicates that in Hamedan the community was so terrified that more than one hundred women aborted and more than two hundred others saw their milk dry up. In a specific incident some thirty of the most prominent members of the Jewish community were captured in the telegraph office where they had gone to cable their plight to Tehran. These had no other choice but to convert to Islam on the spot in order to escape certain death. Meanwhile the rest of

the community were kept under siege in their homes for months, virtually dying of hunger and fear, in an effort to compel them to do the same.

The instigator of so much terror in Hamedan was a hateful man named Mullah Abdollah who had made his unquenchable thirst for spilling Jewish blood as the basis of his campaign against them. He had gained so much fame and prestige that when he left the city for Tehran, at every stop of his journey entire populations came out to greet him, giving him enthusiastic ovations and fighting over the honor of embracing the edge of his cleric gown. His departure, however, not only did not diminish the ferocity of the campaign against the Jews in Hamedan, but his actions were quickly taken up by a more active and fanatic mullah, named Seyid Abdul-Majid, who expected all Jews to convert to Islam regardless of their adherence to the restriction to the barbaric conditions already imposed by his predecessor.

Nationwide, notably in Yazd and Shiraz, other Mullahs rushed to emulate their colleagues in Hamedan and imposed more or less similar restrictions on the Jews of their own community.

By 1894, of 4000 Jews in Shiraz nearly one half had left for other parts to escape the harsh conditions imposed on them by the Mullahs in that town. Those who remained behind were the poor and the wretched who worked at menial jobs at home because they were not allowed to own a shop in the bazaar. There was not a single baker among them so during shortages, which was often in those days, the Jews were at the mercy of Moslem bakers who sold them bread and wheat at exorbitant prices. So destitute were they that they appealed to the Rothchild brothers for help in Paris, and upon instructions of the UIA they were sent the sum of 500 francs.

The Jews of Tehran lived in relative tranquility, protected by the presence of Nasser-il-din Shah in the city. But when he was assassinated and his son, Mouzaffar-il-din Shah, who did not have the energy and the

Original paper written by: David G. Littman  
Edited and recomposed by: Ebrahim Victory

## A BRIEF HISTORY OF THE JEWS OF PERSIA

### PART III - THE QAJAR DYNASTY (1794 - 1925)

#### EDITOR'S NOTE:

-----  
*The following is a recomposition of a paper on the subject of the Persian Jewish history written by Mr. David G. Litman, a French historian. The paper is rich with references to books on the subject relevant to the era of the Safavid dynasty and documents available in the archives of the Alliance Israelite Universelle in Paris relevant to the last decades of the Qajar Dynasty. These documents are mostly in the form of letters written by or on behalf of the Jews of Persian. The narratives contained in these books and letters attest to the horrid conditions under which our immediate ancestors lived, and clearly demonstrate that despite the atrocities committed against them and edicts promising them liberation if only they would renounce their religion and convert to Islam, the Jews of Persia persisted in maintaining their Jewish heritage and survived to find liberation and prosper under the Pahlavi dynasty. In this as in the previous issues, SHOFAR will publish a list of the books and some of the letters in their entirety and in English (the original letters were all in written French) for reference by our future generations.*

\*\*\*\*\*

Soon after the Alliance Israelite Universelle (AIU) committee in eight major European capitals, which Nasser-el-din Shah was visiting in 1873, presented him with a petition on behalf of Persian Jews, AIU sent a representative to Persia who sent periodical reports on the condition of Jews to AIU committee in Paris. These reports attest to the continued existence of plots against the Jewish communities of Iran despite the protection of the Shah.

The continued erosion of central power in Persia increasingly turned control of Jews to local authorities which always meant the clergy who traditionally were locked in a struggle with the authority of the Shah. They held the power of the Shah and the secular government in check by exercising their age-

old influence on a crude and superstitious people and thus vehemently opposed all attempts for reform by the Shah.

These clergy and other notables in the local Muslim communities intricately planned and put together restrictive measures against the Jews in performing their daily activities and living their daily life. These were humiliating and cruel measures designed to force the Jews to convert to Islam which, short of death, was the only way that they could escape these harsh measures and go about their daily lives like normal human beings.

In Hamedan e.g. there were 22 such measure ranging from the ridiculous to the asinine. These were as follows:

1. It was forbidden for Jews to leave their homes during rain or snow (ostensibly to prevent the impurity of

# کیتترینگ گلات کاشر جک بروخیم

زیر نظر مستقیم «آر - سی - سی»

ROYAL CATERING GLAT KOSHER

کیتترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص در «ولی»

و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی و درخشان مهندس زاک بروخیم

در مورد هتل داری و کیتترینگ ر مز موفقیت چشم گیر ما میباشد

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

جهت برگزاری کنفرانس ها، سمینارها و جلسات مختلف سالن مادر اختیار شما خواهد بود

جشن های بزرگ و کوچک شمارا شاهانه و اشرافی برگزار میکنیم

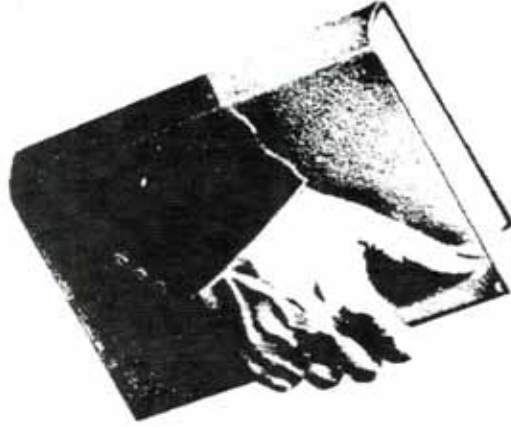
در منازل انواع اردو و شام و دسر ۲۲ دلار

OPEN B.B.Q

در منازل اوپن باربیکیو ۱۵ دلار

تلفن ۹۹۹۳ - ۴۵۸ (۳۱۰)

**K. BANAYAN & ASSOCIATES**  
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی  
**کورش بنایان**

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری ( تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم  
اساسنامه و قراردادها ) ، دعاوی داخلی و بین المللی

**تصادفات و صدمات بدنی**

**(310) 785-0800**

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908

Design: Beaud Bladot

NON-PROFIT ORG.  
U.S. POSTAGE  
PAID  
BEVERLY HILLS, CA  
PERMIT NO. 236

ADDRESS CORRECTION  
REQUESTED

IRANIAN JEWISH FEDERATION  
811 Suite 811  
6505 Wilshire Blvd.,  
Los Angeles, CA 90048

**SHOFAR**